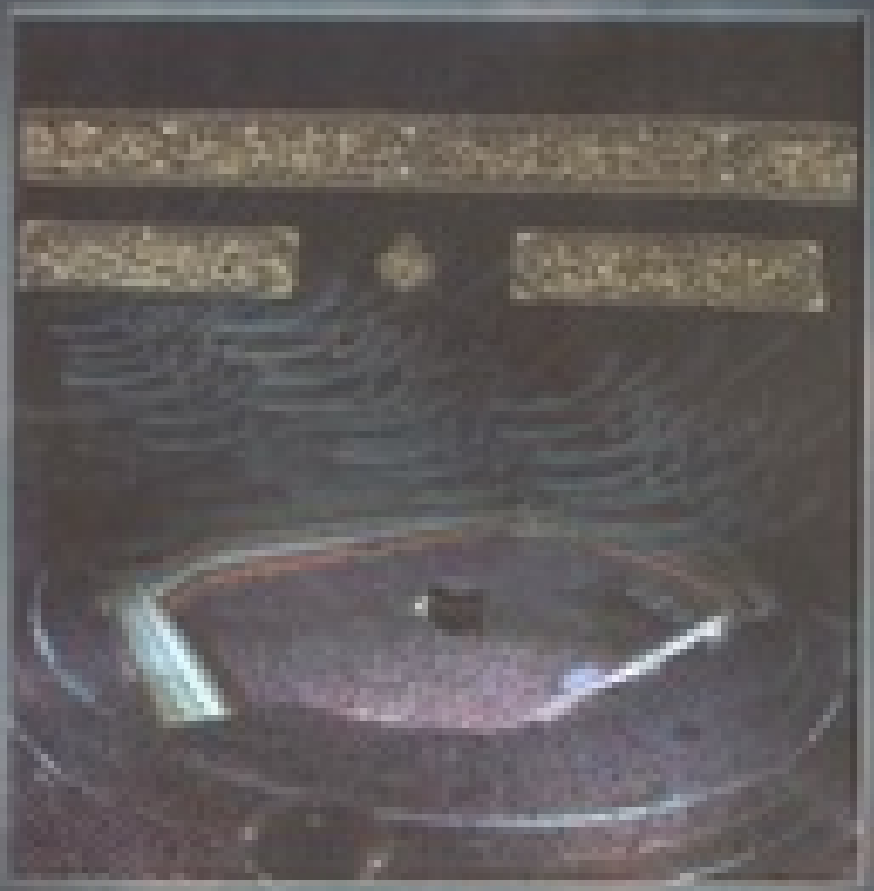


اسرار عرفانی حج

محمد تقی شعالی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

سیری در اسرار عرفانی حج

مشخصات کتاب

نام کتاب: سیری در اسرار عرفانی حج
نویسنده: محمد تقی فعالی
موضوع: اسرار و معارف
زبان: فارسی
تعداد جلد: 1
ناشر: نشر مشعر
مکان چاپ: تهران
سال چاپ: بهار 1388
نوبت چاپ: 1
ص:1

اشاره

ص:2

ص:3

ص:4

ص:5

ص:6

ص:7

ص:8

ص:9

ص:10

ص: 11

پیشگفتار

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حج‌گزار بسوی خدا فرار می‌کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.
هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه‌ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.
حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست.
حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند. کسی که

تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می‌شود. حج جهاد ضعفاست، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست.
زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است.
حج دارای اسرار و معانی باطنی است که اولین سرّ آن، فهم است. حاجی باید بداند که اگر می‌خواهد به دیدار حق نائل شود باید از شهوات دل برکند، از لذات منقطع شود و فقط به اندازه ضرورت نصیبی از دنیا برگیرد. سزاست در تمامی حرکات و سکنات، خود را برای خدا خالص کند، سلوکی خالصانه در پیش گیرد، انس بیشتری با خدا گیرد، نفس خود را به مجاهدت عادت دهد.
نقل است در زمان‌های قدیم، «قسیسین» قبل از حج از خلق جدا می‌شدند، به قله کوهها می‌رفتند، در آنجا سکنا می‌گزیدند تا انسی با خدا برقرار کنند و خود را برای دیدار او در مسجدالحرام آماده سازند. قرآن هم به این اشاره‌ای دارد: «ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ». (1) 1 تا اینکه خداوند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض حال کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به آنها فرمود: «جهاد و حج جایگزین رهبانیت است». خدای سبحان مجاهدتی در حج قرار داد که بندگان با آن مأنوس نبودند، آنها را ملزم به سعی، طواف و رمی جمرات نمود تا کبرشان بشکند و شهواتشان کاسته شود، و فراغتی برای بندگی خدا بیابند، انسی با عظیم گیرند و طبع خود را به سوی او مایل گردانند و سزاوار لبیک او گردند.
دومین سرّ باطنی حج، شوق است. بعد از آنکه سالک حج‌گزار معانی باطنی را فهمید،

1- . مائده: 82

شوقی درونی برای دیدار خانه خدا و دیدار خدا پیدا می‌کند، او قصد زیارت می‌کند و باید سخت بکوشد تا به این رزق نائل آید و شایسته دیدار حق گردد. اگر در قلبی شوق لقا حق پدید آید، او اسباب لقا را فراهم می‌کند؛ در این صورت زائر تمامی شرایط و وسائل لقا را آماده کرده خود را مهیا برای دیدار بیتی می‌کند که انتسابی به معشوق او دارد، او سر از پا نمی‌شناسد و برای ملاقات یار لحظه شماری می‌کند.
سومین سرّباطنی حج، عزم است. زیارت بیت اللَّه عزم و تصمیم می‌خواهد. زائر باید اهل و وطن را گذاشته، از شهوات و زخارف دنیا مهاجرت کند، وجهی به سمت او داشته و ارزش بیت در نظرش بزرگ آید. حج گزار بداند که عزم امر مهم و رفیعی دارد، دیدار خانه دوست و تقرب به‌حریم یار، خطیر و عظیم است. طلب عظیم، عزمی عظیم می‌طلبد. باید عمل خالص گردد و زائر درون را با اخلاص برای زیارت بیت اللَّه مستعد کند.
چهارمین سرّ باطنی حج، قطع علاقه است. مسافر حج باید تائب گردد، از تمامی معاصی و جرمها دوری گزیند، حقوق دیگران را جبران کند، حق اللَّه را تأمین سازد، کسی که قصد بیت مَلِکی دارد امر او را ضایع نمی‌کند، با او مخالفت نمی‌کند، او را کوچک نمی‌شمارد، از اینکه دست خالی نزد او برود حیا می‌کند، خوف آن دارد که ملک او را نپذیرد. ملوک دنیا میهمانی پاک و پاکیزه می‌خواهند؛ اما خدای سبحان خواسته است میهمانان و زائرانش با چهره‌ای غبار گرفته نزد او بیایند تا او به آنها مباهات کند. کسی که عازم حج است و قصد او کرده، باید با این سفر از اهل و مال و وطن قطع علاقه کند و خود را برای سفری متفاوت مهیا سازد. این قطع علاقه او را آماده سفر اخروی کرده، استعداد حلول موت را به ارمغان می‌آورد.
پنجمین سرّ باطنی حج، راحله است. کسی که به دیدار حق باریافت و درک حضور او کرد، مشقات و رنجها بر او هموار و آسان می‌شود. سفر حج، گویا سفر آخرت است. شاید مرگ نزدیک باشد، باید برای رحل و ارتحال آماده بود؛ حج برای آماده سازی سفر ابدی است. این سفر زاد و توشه لازم را در اختیار می‌گذارد، تقرب به خدا را برای انسان ممکن می‌کند؛ لباس احرام کفن است، خروج از وطن، خروج از دنیاست. ورود به بیابان‌ها، وقوف در محشر و نظر به بیت اللَّه حضور در بارگاه الهی در قیامت است. در آنجا انسان‌ها را با زادشان می‌سنجند، کسی

که توشه‌اش دنیاست، آن را در دنیا گذارده است و هم اکنون دستش خالی است و کسی که از تقوا توشه بر گرفته، چیزی برای عرضه نزد پیشگاه عظیم الهی دارد.
حج دو گونه است؛ حج عوام و حج خواص. حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، آن، رفتن به سرای دوست و این، رفتن برای دوست. عوام به نفس روند تا در و دیوار ببینند، خواص به جان روند تا دیدار یابند، کسی که به نفس رود وجد یابد و بار کشد تا گرد کعبه برآید و کسی که به جان رود بیارامد و بیاساید تا کعبه گرد سرایش درآید.
اثر پیش رو دارای سه بخش است، بخش اوّل اختصاص به حرم دارد و خود دارای سه فصل است که به ترتیب به شهر مکّه مکرّمه، مسجدالحرام و اسرار عرفانی کعبه پرداخته است. دوّمین بخش، شامل اسرار نورانی، معنوی و عرفانی مناسک و مواقف حج می‌شود و نهایتاً سوّمین بخش مباحثی را پیرامون فضائل شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدالحرام و بقیع پیش‌رو قرار می‌دهد. شایان ذکر است اثر حاضر، تلخیصی از کتاب «اسرار عرفانی حج» می‌باشد.
در پایان بر خود لازم می‌دانم از مساعی گرانقدر نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، حضرت آیةاللّه جناب آقای محمّد محمدی ری‌شهری و نیز معاونت محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری، حضرت حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای سیّدعلی قاضی‌عسکر تشکّر و قدردانی نمایم.
به کعبه رفتم و ز آنجا، هوای کوی تو کردم‌جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم
شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنّادراز جانب شعر سیاه موی تو کردم
چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم‌دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم
نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت‌من از میان همه روی دل به سوی تو کردم
مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی‌طواف‌و سعی‌که کردم به‌جستجوی تو کردم
به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان‌من از دعا لب خود بسته، گفتگوی تو کردم
فتاده اهل منا در پی منا و مقاصدچو جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم

محمّد تقی فعالی
آبان 1386

ص: 15

فصل اوّل: جایگاه و اسرار حج

اشاره

ص: 16

ص: 17

1. نامگذاری حج و حکمت‌ها

حج در لغت به معنای قصد آمده است (1) 2 لذا با حرف «الی» متعدی می‌شود؛ «حج الینا» یعنی قصد ما را کرد. حج بیت اللّه الحرام یعنی قصد خانه خدا را داشتن برای انجام مناسک و حاجّ بمعنای کسی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشد. این واژه مشتقات دیگری هم دارد مثل محاجّه؛ جدال کردن، حج اکبر؛ حجّی که همراه با وقوف در عرفات باشد، حج اصغر؛ حج بدون وقوف یا به تعبیر دیگر عمره، حُجّه؛ دلیل و نیز مَحَجّة؛ راه مستقیم. (2) 3 معنای دیگر از امام پنجم علیه السلام نقل شده است.
ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام درباره علت نامگذاری حج سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود:
«حَجَّ فُلَانٌ؛ أَیْ أَفْلَحَ فُلَانٌ»؛
«فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.»
شاید این نامگذاری به لحاظ نتیجه باشد. کسی که قصد خانه یار می‌کند و به دیدار و وصال او نائل می‌شود قطعاً به فلاح و رستگاری نزدیک شده، مقرب می‌شود؛ بنابراین نتیجه قصد بیت، رستگاری است و فوز و فلاح غایت و مقصود قصد بیت است که البته چیزی جز

1- . المعجم الوسیط، ج 1، ص 156؛ لسان العرب، ج 2، ص 226؛ القاموس المحیط، ج 1، ص 386
2- . همان

هم‌نشینی و هم‌سخنی با خدا نیست. اگر کسی قدر و منزلت این مجالست را بداند، قالب تهی می‌کند و یک لحظه مرغ وجودش تاب تحمل قفس جسم را نمی‌کند.
«فضیل بن عیاض می‌گوید: جوانی دیدم اندر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنده همه خلق اندر دعا بودند و وی خاموش! گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی. گفت: مرا وحشتی افتاده است، وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردن ندارم. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع ترا به سر مراد تو رساند. خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره‌ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد. (1) 4»
حج به معنای قصد است و قصد بدون مقصود ممکن نیست. مقصد، حج بیت اللَّه و کعبه است. کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، حج ظاهری به جای آورده و از رسیدن به باطن حج محروم است. به این گونه حج، «حج آفاقی» می‌توان گفت.
اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است.
در حج انفسی احرام، تلبیه، طواف، نماز طواف، سعی، عرفات، منا، رمی و ذبح معنای دیگری دارد و صورتی واقعی پیدا می‌کند و گرنه در حدّ ظاهر و سیر آفاق و انجام اعمال بی محتوا باقی خواهد ماند.
کعبه معنوی و بیت اللَّه حقیقی، مقام قلب است. مقام قلب دو مقام است؛ یا مقام قلب انسان کبیر، که همان بیت معمور یا لوح محفوظ است و یا مقام قلب انسان صغیر که از آن به مقام نفس یا مقام فؤاد تعبیر می‌شود؛ بنابراین، مقصد حج انفسی، یا اتصال به حقیقت انسان کامل است یا اتحاد با حقیقت انسان صغیر، که در هر دو صورت، حاجی گامی در جهت نیل به حج حقیقی برداشته است.
در حدیثی، درباره کعبه آمده است:
«انّ أوّلَ بَیت مَدَت عَلی الماءِ وَ ظَهَرت عَلی وَجهِهِ کانَتِ الکَعبَة قَبلَ الارضِ

1- . کشف المحجوب، ص 426

وَ ما عَلَیها مِنَ البُیُوتِ.» (1) 5
و در حدیث دیگری آمده است:
«الکَعبَةُ أَوَّلُ بَیت ظَهَرت عَلی وَجهِ السَّماءِ عِندَ خَلقِ السَّماء، خَلَقَهُ اللَّهُ قَبلَ الارضِ بِألفَی عام و کانَ زُبدَةً بَیضاءَ عَلی وَجهِ الماءِ فَدَمِیَتِ الارضُ تَحتَهُ». (2) 6
این دو حدیث یادآور یکی از آیات قرآن کریم است: «انّ أوَّلَ بَیت وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ». (3) 7
تطبیق حج انفسی مربوط به انسان کبیر بر حدیث: مراد از کعبه نفس کلی انسان کبیر است که همان بیت اللّه الأعظم می‌باشد. ظهور آن بر ماء، اشاره به عوالم روحانی دارد که از قلب انسان کبیر نشأت گرفته است. یکی از قواعد عرفانی می‌گوید: هر گاه وجودی فوق وجود دیگر بود، وجود بالا بر وجود پایین تسلّط و احاطه دارد. قرآن می‌فرماید:
«هُوَ الّذِی خَلقَ السَّمَواتِ وَالارضَ فِی سِتَّةِ أَیّام وَ کَانَ عَرشُهُ عَلی المَاءِ». (4) 8
لذا عرش، قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین مادی، وجود داشته است، البته مراد از عرش دو چیز می‌تواند باشد؛ یا مراد عرش معنوی است که همان عقل اول است؛ در این صورت، ماء همان آب ظاهری است. وجه دیگر این که منظور از عرش علم مطلق الهی است که فوق علوم جزئی است. بر این اساس، «بکّه» اشاره به نفس مکی انسان کبیر دارد و منظور از ناس عموم مردم است. در این آیه تمام انسان‌ها مکلف به توجه به انسان اعظم‌اند؛ حتی انبیا و اوصیا.
مبارک اشاره به برکاتی دارد که از انسان کامل سرازیر شده به مراتب پایین‌تر می‌رسد، چنانکه فیض‌ها و تجلّیات او هدایتی است که از جناب قدس انسان کامل به عوالم مادون تنزّل می‌یابد. هر کس به این حریم وارد شود، در امنیت مطلق است: «وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً». (5) 9

1- . اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقه، ص 223
2- . همان، ص 230
3- . آل‌عمران: 96
4- . هود: 7
5- . آل‌عمران: 97

اگر انسانی مستعد است، باید به حریم بیت اللّه اعظم، که مقام قدسی انسان کامل است، وارد شود و راهی به آن بیابد: «وَللّهِ عَلی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَن استَطاعَ الَیهِ سَبیلًا». (1) 10
حج عمل صالح است و عمل صالح دو گونه است؛ عمل صالحی که مربوط به اهل شریعت است و آن عملی است که ریا و سُمعه یا شکی در آن نباشد، بلکه خالص برای رضای خدا صورت گیرد؛ اما عمل صالح واقعی مربوط به اهل حقیقت است. آنان که اهل وصل‌اند، به هنگام عبادت جز صاحب عبادت نمی‌بینند. عمل آنها محجوب نیست بلکه با شهود حق صورت می‌گیرد.
گسترش عوالم بعد از کعبه، از عوالم روحانی است و سپس به عوالم جسمانی می‌رسد؛ زیرا روحانیات از جسمانیات لطیف‌تر و وجود آنها بالاتر است؛ بر این اساس، عالم ارواح و عالم امر، بر عالم خلق و عالم اجسام مقدم است و عالم ماده پایین‌ترین درجه عالم هستی است.
تطبیق حج انفسی مربوط به انسان صغیر بر حدیث: مراد از کعبه، که اولین بیتی است که ظاهر شده است، قلب انسان است و ظهور آن بر ماء تعلّق روح به نطفه و بدن مادی است. (2) 11 خلقت آن، عبارت از خلقت قلب انسانی قبل از روح حیوانی است و قبل از زمین بدن که ممکن است از آن تعبیر به دو هزار سال بشود. از آنجا که بدن طفیل روح است، پیدایش و رشد آن براساس تدبیر روح صورت می‌گیرد. لذا مراد از اولین بیت- که مبارک است- قلب معنوی است- که هرگونه برکتی از اوست و هر تدبیر و هدایتی نسبت به مراتب دانی انسانی است- از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد. حج این بیت، از سوی خدا مقدر است و انسان باید راهی به درون باز کند.
کسی که به این مسیر برود و در این راه گام نهد، بر آیات، اسرار و حقایق معنوی واقف می‌شود و برای خود زاد اخروی برمی‌گیرد. چنین کسی به علوم حقیقی و موت ارادی نائل آمده و حجاب‌ها را یک به یک پشت سر می‌گذارد و به تدریج به مدینه واقعی و کعبه مقصود گام می‌نهد و این حج انفسی است که حج انسان‌های باایمان و اهل حقیقت است.
از منظر عرفانی، حج دو گونه است (3) 12: یکی «حج غیبت» و دیگری «حج حضور»؛ کسی که

1- . آل‌عمران: 97
2- . اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقة، ص 230

3- . كشف المحجوب، ص 427

در مکه است، اما از صاحب خانه غایب، همانند کسی است که در خانه خود است؛ زیرا هر دو در غیبت است و کسی که در خانه خود حاضر باشد همانند کسی است که در مکه حاضر است.
اما حضور در مکه از حضور در خانه اولی است؛ لذا حج جهادی است برای کشف و مشاهده و از این رو، مقصود حج، دیدن خانه نیست بلکه رؤیت و شهود باطنی صاحب خانه است.
عارفان برای حج و مقام ابراهیم دو مقام معتقدند (1) 13: یکی «مقام تن» و دیگری «مقام دل»؛ مقام تن، احرام، دخول به حرم، طواف، نماز، سعی، تقصیر، مزدلفه، رمی، هَدی، وقوف به منا و رمی جمرات است. اما مقام دل که اشاره به باطن حج دارد، مقام خُلّت ابراهیم است. در این موضع، حاجی باید از عادات اعراض کند، به ترک لذات بپردازد، از ذکر غیر او پرهیز و از تمامی ماسوا اجتناب کند، سنگ به هوای نفس زند تا به مقام امن الهی و رمی از اغوای شیطان نایل شود.
آنگاه که ابراهیم به مقام خلّت رسید و خلیل اللَّه نام گرفت، از علایق گذشت و دل از غیر او بگسست. آنگاه که ابراهیم به منجنیق آمد و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد و از او پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: «أمّا إلَیکَ فَلا»، سپس جبرئیل پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ ابراهیم پاسخ داد: «حسبی مِن سؤالی علمه بحالی». از عارفی نقل است که گفت:
«در نخستین حج، من بجز خانه هیچ چیز ندیدم، دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم و سوم بار همه خداوند خانه دیدم هیچ خانه ندیدم.» (2) 14
از این روست که عارفان گفته‌اند: «أظلم الأشیاء دار حبیب بلا حبیب». (3) 15
خواجه عبداللَّه انصاری درباره حکمت نامگذاری حج لطیفه‌ای دارد. او ذیل آیه «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ...»؛ «حج در ماههای معینی است ...»، (4) 16 درباره دو حرف حج چنین می‌گوید:
«حاء اشارت است به حلم خداوند با رهیکان خود، جیم اشارت است به جرم

1- . همان، ص 422
2- . همان، ص 424
3- . همان
4- . بقره: 197

بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که اللَّه گفتی: بنده من اکنون که جرم کردی باری دست در حبل حلم من زن و مغفرت خواه که بیامرزم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری و سزای من آمرزگاری! «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ». بنده من! اگر زانک عذر خواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری و هراسی در دل و قطره آب گرد دیده بگردانی، پس کار وامن گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من اکنون که به سئوال فرمودم، بخشیدن بر من هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من.» (1) 17
خواجه به همین مضمون در جای دیگر اشاره دارد (2) 18:
«مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی به درگاه وی آرم نزدیک کند و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد.»

2. جایگاه حج

اشاره

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حج‌گزار بسوی خدا فرار می‌کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.
هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادتها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان

1- . کشف الاسرار، ج 1، ص 539
2- . همان، ج 6، ص 371

در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه‌ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.
حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست.
حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند. کسی که تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می‌شود. حج جهاد ضعفاست، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل علیه السلام است و حج دیدار خداست.
درباره ارزش، اهمیت و جایگاه حج مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می‌توان به اهم آنها اشاره کرد.

الف) وراثت بهشت

میراث حج بهشت است و حج‌گزار جایگاهی جز بهشت عدن ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«لَیسَ لِلحَجَّة الْمَبْرُورةِ ثَوابٌ إلّا الْجَنَّةِ»؛ (1) 19
«پاداش حج نیکو، جز بهشت نیست.»
همچنین فرمود:
«هر عمره تا عمره دیگر، کفاره (گناهان) میان آن دو می‌باشد و پاداش حج مقبول، بهشت است». (2) 20
روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و کاروان شتران حجاج از آنجا می‌گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به

1- . سنن ترمذی، ج 3، ص 175، روایت 810؛ عوالی اللئالی، ج 1، ص 427، روایت 114
2- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 294

آنها نگریست و فرمود:
«هیچ گامی بر نمی‌دارند مگر آنکه برایشان حسنه نوشته می‌شود و هیچ گامی نمی‌گذارند، مگر آنکه گناهی از آنان محو می‌شود، و هر گاه اعمال حج خود را به پایان برند به آنان گفته می‌شود: بنایی ساختید، پس ویرانش نکنید، گناهان گذشته شما بخشوده شد، برای آینده کار نیک انجام دهید». 21 (1)
کسی که برای حج از خانه‌اش بیرون آید، با هر گامی که بر می‌دارد گناهانش می‌ریزد همانگونه که برگ از درخت می‌ریزد. آنگاه که وارد مدینه شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد، فرشتگان به او سلام داده، با او مصافحه می‌کنند، زمانی که لبیک گفت، خدای سبحان حسنات بر او می‌پوشاند، خداوند به ناله‌ها و نیازهای بندگان مباهات می‌کند و به فرشتگانش می‌گوید:
«آیا به بندگانم نمی‌نگرید که از راهی دور، ژولیده و غبارآلود نزد من آمده‌اند، پولها خرج کرده‌اند و بدنهایشان را به رنج افکنده‌اند؟ به عزت و جلالم سوگند بدکارانشان را به خاطر نیکوکارانشان خواهم بخشید و از گناهانشان درمی‌گذرم، مانند روزی که از مادر زاده شده‌اند. در این هنگام منادی از دل عرش ندا می‌کند: باز گردید، بخشوده شدید و کار خود از سر گیرید». (2) 22
بنابراین حج خروج از عذاب و ورود به بهشت خداست، فردوس برین میراث حج است. امام صادق علیه السلام داستانی از حضرت موسی علیه السلام نقل می‌فرماید:
«چون حضرت موسی علیه السلام حج‌گزارد، جبرئیل نازل شد. موسی به او گفت: «...
کسی که با نیتی صادق و خرجی پاک و حلال، این خانه را زیارت کند چه پاداشی دارد؟ جبرئیل به سوی خدا بازگشت. خداوند وحی فرمود که به او بگو:
او را در ملکوت اعلی، همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان قرار می‌دهم و اینان چه رفیقان و همراهان خوبی‌اند». (3) 23
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

1- . الترغیب و الترهیب، ج 2، ص 163، روایت 3
2- . تنبیه الغافلین، ص 489، روایت 60
3- . فقیه، ج 2، ص 235، روایت 2287

«هر گاه بنده مؤمنی از دنیا رفت و وارد برزخ شد شش صورت زیبا می‌بیند؛ یکی از سمت راست، دیگری چپ، یکی جلو، دیگری عقب، یکی نزد پاها و زیباترین صورت بالای سر. صورتی که از سمت راست می‌آید نماز، صورتی که از سمت چپ می‌آید زکات، صورت پیش رو روزه و صورت پشت سر حج و عمره است. صورت زیبایی که نزد پاهای خود می‌بیند، صله رحم و زیباترین صورت و خوشبوترین بوها و وجیه‌ترین شکلها را که بالای سر خود رؤیت می‌کند، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او است.» (1) 24

ب) جهاد ضعیفان

اگر انسان ضعیف باشد یا در شرایط ضعف قرار گیرد، در این صورت جهاد بر او واجب نیست. خداوند جایگزینی برای جهاد ضعفا فراهم نموده که حج است. اما ضعیف کیست؟ امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان فرمود: «حج جهاد ضعیف است»، (2) 25 سپس امام صادق علیه السلام دست خویش را بر سینه‌اش گذارد و گفت: «ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم». بر این اساس مراد از ضعیف مقام عظمای ولایت است.
امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «حج، جهاد ضعفاست و ضعفا شیعیان ما هستند». (3) 26 بنابراین منظور از ضعفا یا ولایت است یا پیروان ولایت. در روزگاری که ائمه شیعه و شیعیان به ظاهر ضعیف بوده‌اند و حکومت در دست حاکمان جور و ستم بود، در این شرایط طبعاً جهادی واجب نبود، اما به جای آن جهادی توصیه شده است که به فرموده امام حسین علیه السلام (4) 27: «جهاد لا شوکة فیه»؛ «جهاد بدون خار» باشد.
در حج تمامی معارف، اعتقادات و مناسک اسلامی ظهور می‌یابد، حج یکی از بهترین ابزارهای تبلیغی دین است که در آن می‌توان به خوبی به نشر معارف الهی و هدایت مردم پرداخت، تبیین حقانیت دین راستین و ترویج احکام اسلامی براساس ولایت در حج

1- . المحاسن، ج 1، ص 288
2- . فروع کافی، ج 4، ص 259
3- . ثواب الاعمال، ص 73
4- . المعجم الکبیر للطبرانی، ج 3، ص 135، روایت 2910

امکان‌پذیر است. بنابراین در زمانی که ظلم و جور فراگیر باشد، حج، جهاد شیعه و ولایت مداران علوی قلمداد شده است. هر چند در برخی شرایط افضل از حج، مقام مردی است که در راه خدا جهاد کند تا به شهادت برسد. (1) 28

ج) انفاق برای حج

حج گزاردن مخارجی دارد اما هزینه‌ای که انسان برای حج می‌پردازد، بسیار ارزشمند و گرانبهاست. درهمی که انسان برای حج انفاق می‌کند، گاه معادل هزاران درهمی است که در راه حق بپردازد. گاهی گفته می‌شود درهمی که انسان برای حج مصرف کند معادل هزار درهم است.
در برخی از روایات امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«درهمی که حاجی برای حج پرداخت می‌کند، برابر هزاران هزار درهمی است که در راه خدا صرف شود.» (2) 29
و گاهی یک درهم از بیست هزار درهم برتر و بالاتر شمرده شده است. (3) 30 این امر حکایتی واضح از ارزش فراوان حج دارد. حج را با پول نمی‌توان سنجید و پولهای فراوان مقابل یک حج بیرنگ می‌شود. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله اگر انسان به اندازه کوه ابوقبیس طلا در اختیار داشته باشد و آن را در راه خدا صرف کند، هرگز به اندازه یک حج نمی‌شود (4) 31 زیرا اجر و جایگاه زائر خانه خدا از اینها برتر و بالاتر است.
هزینه‌ای که انسان برای حج در نظر می‌گیرد، چه پیش از موسم و چه در موسم و چه پس از آن، چون در راه حج مصرف می‌شود، ارزشی هزار برابر می‌یابد، کم آن، زیاد است تا چه رسد به زیاد آن. اگر به حداقل اکتفا کند، خداوند آن را افزایش داده، هزاران برابر کرده یا برای او ذخیره آخرت می‌کند و به عنوان انفاق فی سبیل اللّه در نظر می‌گیرد و یا در همین دنیا به او باز می‌گرداند.
به هر تقدیر باید دانست مسیری که انسان پول خود را هزینه می‌کند، اهمیت دارد. امکانات

1- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 293
2- . همان
3- . المحاسن، ج 1، ص 64
4- . فروع کافی، ج 4، ص 258

دو سمت و سو دارند؛ از یک نظر باید دید از کجا می‌آیند و چگونه حاصل می‌شوند، که از این جهت باید از راه حلال و خداپسند به دست آید؛ اما بعد دیگر، مصرف مال است. گاهی مال فراوان در مسیر نادرست مصرف می‌شود. چنین مالی ضایع شده و هیچ بازگشتی ندارد؛ اما زمانی مالی هر چند اندک در مسیر خوب هزینه می‌شود که این مال ماندگار است و باعث افزایش ثروت انسان می‌شود، به تعبیری ثروت چیزی نیست که برای خود اندوخته‌ایم، ثروت آن است که برای خدا بخشیده‌ایم؛ زیرا ثروت دارایی ماست، داشته‌های انسان بخششهای اوست. اگر دیگران را در مال خود سهیم دانستیم و برای آنان حقی قائل شدیم و این حقوق را به صاحبانش رساندیم. ثروت ما فزونی خواهد یافت. از این این روست که قرآن می‌فرماید:
انفاق باعث افزایش مال انسان می‌شود.
اینها شرایط عادی است، حال اگر امکاناتی که انسان در اختیار دارد در مسیر اموری مثل حج صرف شود، این افزایش فزونی می‌گیرد و درهمی از آن معادل هزاران درهم می‌شود.
یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام عقبه است. او می‌گوید: سدیر صیرفی نزد من آمد و گفت: امام صادق علیه السلام به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که چرا به حج نمی‌روی؟ گفتم: مال ندارم. گفت:
امام فرمود: «قرض کن و به حج برو». (1) 32

3. جایگاه حج‌گزار

اشاره

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامتها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است. تعابیر زیر را می‌توان برای حج گزار به کار برد:

الف) میهمان خدا (ضیف اللّه)

1- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 441، روایت 1534

زائر بیت اللّه‌الحرام میهمان خدا می‌شود و خدا از او پذیرایی خواهد کرد. خداوند سبحان به آدم علیه السلام چنین وحی نمود:
«منم خدای صاحب بکة. اهل آن، همسایگان منند و زائرانش میهمانان من. آن را با آسمانیان و زمینیان آباد می‌کنم، گروه گروه، ژولیده و غبارآلود به زیارت آن می‌آیند و با تکبیر و لبیک گویی، به درگاه من می‌نالند. پس هر که به قصد زیارت آید و جز آن نیتی نداشته باشد، مرا دیدار کرده و او مهمان من است و بر من نازل شده و سزاوار است که با کرامت‌های خود به او هدیه دهم». (1) 33
انسانی که به میهمانی می‌رود، طبعاً از قبل دعوتی از او شده است. آنگاه که به میهمانی می‌رود، خود را کاملاً برای ضیافت آماده می‌کند. در میهمانی معمولاً میزبان و عوامل او از میهمان پذیرایی می‌کنند و تا هنگامی که میهمان در خانه اوست، میزبان این مسؤولیت را در حد کمال انجام می‌دهد. خداوند انسان‌ها را به این میهمانی فراخوانده است: «وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا ...». (2) 34 همچنین در فراخوانی عام فرمود: «وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ ...». (3) 35
از سوی دیگر خداوند خانه خود را برای میهمانان آماده و پاکیزه کرده است: «أَنْ طَهِّرَا بَیْتِی لِلطَّائِفِینَ ...». (4) 36 خداوند بیگانه را به این میهمانی راه نمی‌دهد. «در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام شد که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند». (5) 37 خدای‌سبحان منافع بیشماری را در حج قرار داده است (6) 38 تاحج‌گزار از تمامی آنها بهره ببرد، حیوانات هم در این میهمانی آسوده‌اند؛ زیرا صید آنها حرام است. پروردگار عالم زائران خانه‌اش را به عنوان میهمان خود پذیرفته و تحفه‌ها و هدایایی برای آنها آماده ساخته است.
امیرمؤمنان علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد، بادیه‌نشینی را دید که خود را به پرده‌های کعبه آویخته و با خدای خویش چنین می‌گوید: «ای صاحب خانه! خانه، خانه تو و میهمان، میهمان توست. هر میهمانی در میهمانی‌اش بهره‌ای دارد، پس امشب بهره مرا آمرزش من

1- . الخرائج والجرائح، ج 1، ص 80
2- . آل‌عمران: 97
3- . حج: 27
4- . بقره: 125

5- . توبه: 3
6- . حج: 28

ص: 29
قرار بده». حضرت علی علیه السلام خطاب به اصحابش فرمود: «خداوند بزرگوارتر از آن است که میهمان خود را رد کند. (1) 39»
امام صادق علیه السلام حاجی و نیز معتمر را مهمان خدا خواند و فرمود: «زائری که به خانه خدا می‌رود تا به خانه‌اش بازگردد، میهمان خداست». (2) 40
کسی که به میهمانی می‌رود معمولًا هنگام خداحافظی میزبان به او می‌گوید: باز هم بیا.
دعوت مجدد خدا انسان را شایق می‌کند تا بار دیگر هم به دیدار او بشتابد؛ از این روست که ما هر سال از خدا طلب حج می‌کنیم و به او می‌گوییم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ، فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ، مَا أَبْقَیْتَنِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَةٍ وَ سَعَةِ رِزْقٍ، وَ لا تُخْلِنِی مِنْ تِلْکَ الْمَوَاقِفِ الْکَرِیمَةِ، وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَةِ ...». (3) 41
و جالب است که این دعا را در ماه مبارک رمضان می‌خوانیم؛ ماهی که در آن دعاها بیشتر مستجاب می‌شود.

ب) باریافته خدا (وفد اللّه)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باریافتگان الهی را سه دسته معرفی نمود؛ (4) 42 رزمندگان، حج‌گزاران و کسانی که عمره بجا می‌آورند. امام حسن علیه السلام فرمود:
«سه نفر در پناه خدایند ... و مردی که برای حج و عمره بیرون آید و جز برای خدا بیرون نیامده باشد. او باریافته خداست تا به خانواده‌اش بازگردد». (5) 43 امام زین‌العابدین رساله‌ای به نام «رسالة الحقوق» دارد. ایشان در این رساله حق حج را این گونه بیان می‌دارند:

1- . امالی الصدوق، ص 533، روایت 742
2- . الخصال، ص 127، روایت 127
3- . مفاتیح الجنان، دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان
4- . سنن نسائی، ج 5، ص 113
5- . تنبیه الغافلین، ص 303، روایت 428

ص: 30
«وَ حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وِفَادَةٌ إِلَی رَبِّکَ وَ فِرَارٌ إِلَیْهِ مِنْ ذُنُوبِکَ وَ فِیهِ قَبُولُ تَوْبَتِکَ وَ قَضَاءُ الْفَرْضِ الَّذِی أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَی عَلَیْکَ»؛ (1) 44
«حق حج آن است که بدانی حج، در آمدن به آستان الهی و گریز از گناهانت به سوی اوست و پذیرش توبه و ادای تکلیفی که خداوند بر تو واجب ساخته بواسطه آن است.»
اگر حاجی باریافته خدا «وفداللّه» است، اگر چیزی از خدا بخواهد به او عطا می‌کند. اگر خدا را بخواند او پاسخش می‌دهد، اگر شفاعت کند، شفاعتش را می‌پذیرد و اگر سکوت کند و هیچ از خدا نخواهد، خداوند خود، ابتدا به بخشش می‌کند و در مقابل هر درهم هزار درهم به کسی که به درگاهش پناه آورده پاداش می‌دهد. (2) 45 خداوند بر خود حقی مقرر فرموده و آن اینکه زائر باریافته خود را تکریم کند، تحفه‌ها و هدایای خود را ارمغان او کند و محبت خود را از طریق مغفرت به او نشان دهد. (3) 46

ج) در ضمان الهی (ضمان اللّه)

زوّار خانه خدا در ضمانت خدا هستند؛ خداوند، آنان را در سفر و خانواده‌شان را در حضر ضمانت کرده است. در صورتی که حاجی باایمان به حج برود، خدا ضمانت او را کرده است؛ بدین صورت که اگر در سفر بمیرد، وارد بهشت می‌شود و اگر به خانه‌اش بازگردد، پس از رسیدن به خانواده تا گذشتن هفتاد شب خداوند گناهی بر او نمی‌نویسد. (4) 47 امام صادق علیه السلام در تعبیری زیبا می‌فرماید:

1- . فقیه، ج 2، ص 620، روایت 3214
2- . فروع کافی، ج 4، ص 255، روایت 14؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 24، روایت 71
3- . خصال، ج 2، ص 635؛ وسائل الشیعه، ج 4، ص 116، روایت 4666
4- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 294

«معنای اینکه حج‌گزار در ضمان الهی است، این است که خداوند جانشین او در خانواده‌اش می‌باشد و امور منزل او را تدبیر می‌نماید و حوادث را از آن خانه دفع می‌کند». (1) 48
رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ضمانت خدا برای حاجی فرمود:
«حج‌گزار چه در رفتن و چه در بازگشتن، در ضمانت خداست. پس اگر در سفرش به او رنج و خستگی برسد، به خاطر آن گناهانش آمرزیده می‌شود و در برابر هر گامی که برمی دارد، هزار درجه در بهشت بالا می‌رود و مقابل هر قطره بارانی که به او ببارد، پاداش یک شهید دارد». (2) 49
امام صادق علیه السلام به لحاظ اهمیت فراوان ضمانت الهی، در این باره فرمود:
«حج‌گزار و عمره‌گزار در ضمانت خدایند. اگر در راه رفتن به حج بمیرد، خداوند گناهانش را می‌آمرزد و اگر در حال احرام بمیرد، خداوند او را لبیک گوی بر می‌انگیزد و اگر در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره ایمن شدگان محشور می‌کند و اگر در راه بازگشت بمیرد، خداوند همه گناهانش را می‌آمرزد». (3) 50
ضمانت زائر یا معتمر بر خداست، بنابراین اگر عمرش باقی باشد، خداوند تا بازگشت به منزلش او را همراهی می‌کند، اجر او را هم می‌دهد و اگر از عمرش چیزی باقی نمانده باشد، خدای سبحان او را وارد بهشت می‌کند.
یکی دیگر از وجوه ضمانت الهی برای کسی که وارد حرم می‌شود، این است که خداوند دو فرشته خود را همراه او می‌کند تا طواف و سعی خود را درست انجام دهد. هر گاه به عرفه رسید، به او می‌گویند: خداوند از گذشته‌های تو درگذشت، به فکر آینده‌ات باش تا گناه نکنی. (4) 51 خداوند ضمانت خود را تا بدانجا گسترش داده است که حفظ بار اثاثیه حاجی را نیز بر عهده

1- . معانی الاخبار، ص 407، روایت 85
2- . الفردوس، ج 2، ص 149، روایت 2761
3- . فروع کافی، ج 4، ص 256، روایت 18
4- . ثواب الاعمال، ص 71، روایت 6؛ بحارالانوار، ج 99، ص 254، روایت 21

ص: 32
گرفته است. (1) 52

د) یاری خدا (عون اللّه)

یاری خداوند شامل حال همه می‌شود؛ امداد او، رحمت واسعه اوست و خداوند نسبت به تمام انسان‌ها رئوف و رحیم است. اما خدای سبحان یاری‌های خاصی هم دارد که شامل حال بعضی از انسان‌ها می‌شود، چنانکه رحمت او نیز دو گونه است؛ رحمت عام و رحمت خاص.
رحمت عام شامل هم دنیا و هم آخرت و تمامی انسان‌ها می‌شود ولی رحمت خاص او به دو گونه است یا فقط شامل بهشتیان در قیامت می‌شود؛ از این رو مخصوص آخرت است و یا اینکه اختصاص به برخی از انسان‌ها در دنیا دارد که در این صورت تنها مؤمنین و متقین از رحمت‌های خاص الهی بهره‌مند می‌شوند. خداوند بر بعضی انسان‌ها کمک و امداد خاص خود را نازل می‌کند. یک دسته از کسانی که یاری‌های ویژه الهی را دریافت می‌کنند، حجاج‌اند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«خداوند برای چهار نفر بر خود حقی قائل شده است که آنها را یاری رساند:
رزمنده، ازدواج کننده، عبد مکاتب و حاجی.» (2) 53

4. حکمتها و آثار حج

اشاره

حج حکمتها و علتهای فراوانی دارد. حج آثار و منافع بی‌شماری در پی دارد و قرآن به این حقیقت خبر داده است:
«وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ...» (3) 54؛

1- بحارالانوارج 99 ص 8 روایت 18
2- الترغیب و الترهیب ج 2 ص 5 روایت 1035
3- حج 27 و 28

«در میان مردم را به حج فراخوان تا، پیاده و سواره بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند.»
منافعی که در این آیه آمده است اختصاصی به آخرت ندارد و شامل منافع دنیوی هم می‌شود. فوایدی نظیر صحت بدن، رزق و مال فراوان، محفوظ ماندن در کنار مغفرت و بخشش خداوند، بهشت و نورانیت. تمامی این موارد منافع و آثاری است که حج دربردارد و برای انسان به ارمغان می‌آورد.
در تفاسیر، منافع به معنای عام آن لحاظ شده؛ یعنی هم تجارت دنیا مراد است که طلب روزی حلال باشد و هم ثواب و بهشت آخرت. (1) 55 در حج رحمت و مغفرت و برکات آسمانی نازل می‌شود. کسی که به مکه آمده، از تمام برکات دنیوی، دینی و اخروی بهره‌مند می‌شود. به عبارت دیگر نکره بودن «منافع» افاده عمومی می‌کند. (2) 56 کسی که اهل مال دنیاست، از حج منافع مادی برمی‌گیرد و آنکه اهل عمل و طاعت است، از حج، شیرینی طاعت نصیبش می‌شود و آنکه اهل حال است، صفای باطنی دریافت می‌کند و اهل توحید رضای حق می‌خرد. (3) 57 در اینجا برخی از آثار و برکات حج ابراهیمی بیان می‌شود:

الف) تندرستی

یکی از آثار حج صحت و سلامت بدن است. خدا به انسان وعده داده که اگر به تمتع یا عمره برود، بدنی سالم خواهد داشت؛ پس حج، سلامت جسمانی هم به انسان می‌دهد. امام سجاد علیه السلام این مژده را داد که:
«حُجُّوا وَ اعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُم»؛ (4) 58

1- کشف الاسرار ج 6 ص 362
2- بیان السعادة ج 3 ص 74
3- لطائف الاشارات ج 2 ص 540
4- فروع کافی، ج 4، ص 252

«حج و عمره به جای آورید تا بدنهایتان سلامت باشد.»
شاید یکی از ابعاد آن پیاده روی مستمر باشد. در حج، پیاده روی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از بهترین ورزشها پیاده‌روی است. همچنین هر گاه روح و روان انسان به سمت خلوص گراید، بدن از روح تبعیت می‌کند و سلامت خود را باز می‌یابد. به عبارت دیگر روح و جسم دو موجود جدا از یکدیگر نیستند، بلکه وجودی درهم‌تنیده‌اند و در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند. هر گاه بدن سالم باشد، روح بهتر می‌تواند رابطه معنوی برقرار کند و اگر روح انسان ارتباطی عمیق با آسمان الوهیت داشته باشد، بر صحت و سلامت بدن و کالبد فیزیکی انسان تأثیر مستقیم دارد. از نکات جالب اینکه اگر کسی بکوشد تا حج خود را تکرار کند وبه اصطلاح «مدمن الحج» باشد، خداوند هرگز او را مبتلا به «حمّی» نمی‌کند. به بیان دیگر او هرگز در آتش تب نمی‌سوزد. (1) 59

ب) رزق فراوان

بخش مهمی از روایاتی که درباره آثار و حکمتهای حج وارد شده، مربوط به نفی فقر و افزایش مال است. در این احادیث تعابیر متعددی وارد شده است نظیر: وسعت رزق، کفایت مؤونه اهل و عیال، کثرت مال، نفی فقر، غنا، نفی امعار و نفی املاق. این همه، نشان از اهمیت فراوان تأثیر حج در تأمین نیازهای مادی و دنیوی انسان‌ها دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«حُجُّوا لَنْ تَفْتَقِرُوا»؛ (2) 60
«حج گزارید تا هرگز نیازمند نشوید.»
نکته جالب در این حدیث استفاده از تعبیر «لن» می‌باشد که دلالت بر نفی ابدی می‌کند.
پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر به این واقعیت اشاره کرد و فرمود:

1- . همان، ص 254
2- . الجعفریات، ص 65

«حج و عمره فقر را می‌زدایند. همانگونه که کوره آهنگری زنگار آهن را می‌زداید». (1) 61
این تشبیه نشان می‌دهد که فقر و ناداری همانند زنگارهای آهن است. اگر انسان بتواند زنگار زدایی کند، از لحاظ امکانات مادی هم بی‌نیاز خواهد شد. همانگونه که حج رفتن باعث بی‌نیازی مالی می‌شود، اگر کسی از حج تخلف کند، نتیجه‌ای جز فقر نخواهد داشت. به این حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرمود:
«ای گروه مردم! حج خانه خدا را انجام دهید. پس هیچ خانواده‌ای وارد خانه خدا نمی‌شود، مگر آنکه بی‌نیاز می‌گردد و از حج‌گزاردن تخلّف نمی‌کنند، مگر آنکه تنگدست شوند». (2) 62
اگر از معنای وسعت رزق و بی‌نیاز شدن سئوال شود، پاسخ این است که منظور تأمین مخارج زندگی است. امام سجاد علیه السلام فرمود:
«حج و عمره به جای آرید تا تندرست باشید، روزی‌هایتان وسعت یابد و مخارج خانواده شما تأمین گردد». (3) 63
روزی اسحاق بن عمار به امام صادق علیه السلام گفت: من نیت کرده‌ام که هر سال خودم یا کسی از خانواده‌ام با مال من به حج برود و بر این کار مصمم و جدی هستم. امام علیه السلام او را این گونه بشارت داد:
«اگر چنین کنی مژده باد که مالت زیاد خواهد شد». (4) 64
راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:
«حج‌گزار هرگز گرفتار املاق نمی‌شود» (5) 65 می‌پرسد: معنای املاق چیست؟ امام در جواب می‌فرماید: «حاجی تنگدست، ورشکسته و فقیر نمی‌گردد.»

1- . فقیه، ج 2، ص 222، روایت 2238؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 295
2- . الاحتجاج للطبرسی، ج 1، ص 156، روایت 32
3- . فروع کافی، ج 4، ص 252، روایت 1؛ مکارم الاخلاق، ج 1، ص 518، روایت 1805
4- . فروع کافی، ج 4، ص 253، روایت 5
5- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289، روایت 63

اگر شخصی یا اجتماعی مبتلا به فقر شود، معمولاً به کارشناسان امور اقتصادی مراجعه می‌کند. حتی ممکن است کمیته‌های کارشناسی تشکیل دهند و بعد از مطالعات و پژوهشهای دامنه‌داری، علل فقر را در جامعه بیابند و بر این اساس استراتژی‌ها و راه‌کارهایی را برای کاهش فقر در جامعه ارائه دهند نظیر: افزایش صادرات، افزایش تولید ناخالص ملی، کاهش مصرف و .... اما قرآن در کنار این عوامل، عامل مهمتر و برتری را معرفی می‌کند.
«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ (1) 66 «و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده پرهیزکار شوند همَانا درهای برکات آسمان و زمین را برروی آن می‌گشودیم.»
اگر جمعی تقوا و ایمان پیشه کنند، درهای آسمان به اذن الهی جهت نزول برکات گشوده می‌شوند و امکان ندارد آسمان درهای خود را بگشاید و برکات نازل شود، اما فقر کاهش نیابد.
اساساً فقر و غنا در زمین مربوط به آسمان است؛ بنابراین اگر ایمان و تقوا هویت جمعی پیدا کنند، از فقر کاسته شده، بر غنا افزوده می‌شود. همچنین اگر فردی به سمت ایمان بیشتری برود، از ثمرات آن یعنی کاهش فقر و ازدیاد مال بهره‌مند خواهد شد. خداوند امکانات دنیای خود را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که بیشتر به سمت او بروند، البته ممکن است در اختیار کفار هم قرار دهد، ولی تفاوت این است که کافر فقط در دنیا بهره‌مند است، اما مؤمن نصیبی در دنیا دارد و از بهره‌های اخروی او هم محظوظ خواهد شد.
از مجموع احادیث پیش به دست می‌آید که حج نافی فقر است و باعث کثرت مال و حج وسعت روزی در پی دارد. این امر آزمودنی است و هر کس می‌تواند این واقعیت را در مورد خود و هر کس که به حج رفته به صورتی پیمایشی در نظر گیرد و نسبت به آن مطالعه کند. بهر تقدیر، حج با فقر مالی و مادی سازگار نیست و این حقیقتی آزمون‌پذیر است.

1- . اعراف: 96

ص: 37

ج) پاکی و بهشت

پاک شدن از گناهان، از دیگر تأثیرات معنوی بی‌شمار حج است. کسی که به حج می‌رود، غسل گناه می‌کند. حج همانند آب زلال گناهان را می‌شوید و چرک و معاصی را برطرف می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«به حج خانه خدا بروید، زیرا حج، گناه را می‌شوید چنانکه آب، چرک را». (1) 67
همچنین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در باب فواید حج فرمود:
«کسی که با اخلاص برای حج از خانه بیرون رود، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد». (2) 68
مؤمنی که در موقف عرفات قرار گیرد، به مشعر برود و به سرزمین منا وارد شود، خداوند سبحان تمامی گناهان او را تا آن لحظه عفو می‌کند و هر گاه حج او پایان یافت، عملش از سر گرفته می‌شود، به تعبیر دیگر حاجی پس از بازگشت از موسم، حیاتی جدید می‌یابد و گویا تازه از مادر متولد شده است. لذا از این لحظه آغاز به عمل می‌کند و پرونده‌اش براساس اعمال بعد از حج او محاسبه می‌شود. برخی از مفسران به این آیه استشهاد کرده‌اند:
«وَاذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ ...»؛ (3) 69 «خدا را یاد کنید به ذکر تکبیر در چند روزی معین ایام تشریق و باکی نیست که مقدم یا مؤخر دارد آنکس که از هر گناه پرهیزکار بوده.»
و اظهار داشته‌اند که هر کس اعمال حج را به پایان رساند گناهانش آمرزیده شده است. (4) 70 پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مسأله را جدی‌تر و وسیع‌تر مطرح می‌کند. (5) 71 خداوند نه تنها حج‌گزار را مورد عفو و مغفرت خود قرار می‌دهد و او را از گناهان پاک می‌کند، بلکه هر کس را که حاجی

1- . الفردوس، ج 2، ص 130، روایت 2664
2- . صحیح بخاری، ج 2، 553، روایت 1449
3- . بقره: 203
4- . المیزان، ج 2، ص 82
5- . المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 609، روایت 1612

برای او طلب آمرزش کرده، می‌آمرزد. لذا بخشش و غفران او تعمیم یافته، شامل دیگران هم می‌شود. بنابراین تردیدی نیست که خداوند حاجی را مورد عفو و بخشش خود قرار می‌دهد.
آن زمان که آدم طواف بیت کرد و در حین گردش به دور کعبه به ملتزم رسید، جبرئیل امین به او گفت: در این مکان بایست و به گناهت اعتراف کن. آدم در آنجا ایستاد و به خدا گفت: هر عاملی اجری دارد؛ اجر عمل من چیست؟ خداوند به او گفت: گناهت را بخشیدم. آدم به خدا عرض کرد ذریه مرا هم ببخش. خداوند به آدم چنین وحی کرد:
«ای آدم! هر کدام از فرزندان تو به این مکان بیاید و گناه خود اعتراف کند و توبه نماید، قطعاً گناهانش را می‌بخشم». (1) 72
یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به ایشان گفت: کسی در مسجدالحرام است که بسیار گناه کرده، چه باید انجام دهد؟ امام فرمود:
«کسی که در موقف حج، عرفات و مزدلفه قرار گیرد، سعی میان دو کوه انجام دهد، طواف این خانه کند، پشت مقام ابراهیم نماز گزارد و بپندارد که خدا او را نبخشیده است، این بزرگترین گناه است». (2) 73
در این نباید شک روا داشت که خداوند بدون استثناء غفران و بخشش خود را شامل حاجی، طواف کننده و سعی کننده خواهد کرد بلکه خدای سبحان بر خود مقرر داشته است که اهل بیت، خاندان و هر کس که حاجی برای او درخواست مغفرت کرد بیامرزد. از سوی دیگر می‌دانیم که گناهان انسان بخشیده شود خداوند بهشت را به او تقدیم می‌کند و او را از آتش جهنم نجات خواهد داد، بر این اساس امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود:
«الْحَاجُّ مَغْفُورٌ لَهُ وَ مَوْجُوبٌ لَهُ الْجَنَّةُ ...»؛ (3) 74
«حج‌گزار بخشیده شده، بهشت بر او واجب می‌شود.»
البته بهشتی که خدا گفته است بدون منت می‌دهد و حتی براساس فرمایش رسول خاتم صلی الله علیه و آله بهشت بی حساب به حاجی ارزانی می‌شود و به او گفته می‌شود: به بهشت

1- . فروع کافی، ج 4، ص 194
2- . همان، ص 541
3- . همان، ص 252

ص: 39
وارد شو. (1) 75

د) شفاعت

خداوند به حج‌گزار مقام شفاعت می‌دهد. اگر کسی توفیق زیارت خانه خدا را پیدا کرد، در آخرت شفاعت دیگران را می‌تواند کند. این مژده را امام جعفر صادق علیه السلام داد:
«کسی که در عرفات وقوف کند، برای هر کس دعا کند اجابت می‌شود. حاجی شفاعتش برای فرزندانش، اهل خانه‌اش و همسایگانش پذیرفته می‌شود». (2) 76
شفاعت فقط در اختیار خداست، اگر کسی بخواهد به این مقام بزرگ دست یابد باید با اذن و اجازه خدا باشد؛ تنها شفاعت این دسته از انسان‌ها پذیرفته است.
«يَوْمَئِذٍ لَاتَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ...» (3) 77؛
«در آن روز شفاعت هیچکس سود نبخشد جز آنکس که خدای رحمان به او اذن داده.»
خداوند مقام شفاعت را به بعضی از انسان‌ها داده است. انبیا و اولیا صاحبان شفاعت الهی‌اند، شهدا هم اجازه شفاعت دارند. از جمله کسانی که خداوند به او اجازه شفاعت داده زائر خانه خداست.

ه) نور

یکی از ویژگیها و آثاری که بر حج مترتب است، نورانیت حاجی است. زائر خانه خدا از منبع لایزال الهی یعنی بیت اللّه الحرام، نور دریافت می‌کند و آن را با خود همراه دارد، لذا حج برای حج‌گزار نورانیت در پی خواهد داشت. امام صادق علیه السلام فرمود:

1- . المستدرک، ج 2، ص 8
2- . جعفریات، ص 66
3- . طه: 109

«حج‌گزار دائماً همراه با نور حج است مادام که خود را با گناه نیالوده باشد». (1) 78
خدای سبحان اصل و منبع نورانیت جهان هستی است. همچنین باطن آسمانها و زمین و تمامی کائنات نوری است که از خدا دریافت می‌کنند. «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». (2) 79 و نیز خداوند، زمینی که مظهر ماده و جسمانیت است با نور خود روشن نمود. «وَأَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ (3) 80 بنابراین جهان هستی و به تعبیری عالم تکوین سراسر نورند.
عالم تشریع هم سرشار از نور است. تورات نور است، انجیل نور است، قرآن هم نور است (4) 81 و اساساً تمامی کتب آسمانی همه نورند و خداوند با نور، مسیر انسان را روشن و بنی آدم را هدایت می‌فرماید.

ای خدا ای نوربخش هر ظُلَم‌از تو پیدا هر چه پنهان در عدم
ای خدا ای از تو نور کائنات‌ای زتو نور ظهور کائنات
نور عالم پرتو رخسار تو است‌عطرها هم بویی از گلزار تو است
نور هر بودی زنور بود تواست‌هر کمالی رشحه‌ای از جود تو است

در میان انسان‌ها انبیاء نورند و به نورانیت دعوت می‌کنند. قرآن کریم شهدا را هم وجودهای نورانی می‌داند. «وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ...». (5) 82 مؤمنین هم همراه با نورند و نور آنها را همراهی می‌کند. «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ ...». (6) 83
نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که نفرمود «مع نور» یعنی با نورند بلکه فرمود «علی نور» یعنی بر نورند. به بیان دیگر آنها بر نور مسلط و سوارند. نور در اختیار آنهاست، نور مرکب آنهاست و نور رام ران آنهاست، آنها با نور می‌روند، با نور می‌آیند، با نور می‌نشینند، با نور می‌گویند، با نور می‌شنوند و از همین روست که لحظه لحظه آنها نور است و سلام و از همین روست که ما به لحظات و آنات این وجودهای نورانی سلام می‌دهیم.

1- . فروع کافی، ج 4، ص 255، روایت 11؛ المحاسن، ج 1، ص 147، روایت 208
2- . نور: 35
3- . زمر: 69
4- . مائده: 15، 44 و 46

5- . حدید: 19
6- . زمر: 22

«السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقُومُ السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقْعُدُ السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقْرَأُ وَ تُبَیِّنُ ...». به هر تقدیر یکی از کسانی که نورانی بوده و نور در اختیار اوست زائر بیت اللّه است. حج‌گزار دائماً همراه نور خداست و مادام که مخالفت خدا نکند، نور از او زائل نمی‌شود.
حج آثار و منافع متعدد دیگری هم دارد که یکی از آنها عمر طولانی است. کسی که از مکه باز گردد و تصمیم او بر این باشد که در سالهای آینده هم به حج برود عمرش زیاد می‌شود و خداوند بر عمر او می‌افزاید. (1) 84 کسی که دوبار به حج برود همواره در خیر و برکت است. (2) 85 کسی که سه بار به حج برود هرگز تنگدستی به او نرسد. (3) 86 اگر کسی چهار بار به حج برود هرگز فشار قبر او را آزار ندهد. (4) 87 آنکه پنج بار به حج برود هرگز خداوند عذابش نمی‌کند. (5) 88 کسی که ده بار به حج برود بدون محاسبه به بهشت می‌رود، (6) 89 هر کس بیست بار حج گزارد دوزخ را نخواهد دید و شهیق و زفیر آنرا نخواهد شنید. (7) 90 اگر کسی چهل بار توفیق زیارت خانه خدا را داشته باشد به او گویند هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود و او کسانی را که شفاعتشان کرده از آن در وارد می‌شوند. (8) 91 هر کس پنجاه حج گزارد خداوند در بهشت شهری با صد هزار قصر برای او می‌سازد که در هر قصری یک حوری و هزار همسر برای او قرار می‌دهد (9) 92 و اگر کسی بیش از پنجاه بار حج خانه خدا کند همچون کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیائش حج گزارده است، خداوند هر جمعه به دیدار او می‌آید، خداوند او را وارد بهشت خودش می‌کند که نه چشمی آنرا دیده و نه مخلوقی از آن آگاه است. (10) 93 از سویی دیگر اگر کسی ترک حج کند آثار منفی بی شماری در انتظار اوست که به سه نمونه از آن اشاره می‌شود؛ یکی اینکه اگر کسی اراده حج کند و کاری از کارهای دنیا او را مشغول به خود کند به گونه‌ای که مانع حج او شود، رسول خدا فرمود (11) 94:

1- . فروع کافی، ج 4، ص 281، روایت 3
2- . الخصال، ص 60، روایت 81
3- . همان، ص 117، روایت 101
4- . همان، ص 215، روایت 17
5- . همان، ص 283، روایت 30
6- . همان، ص 445، روایت 43

7- . همان، ص 516، روایت 3
8- . همان، ص 548، روایت 29
9- . همان، ص 571، روایت 3
10- . فقیه، ج 2، ص 217، روایت 2213
11- . همان

«در این صورت کارش و حاجتش انجام نمی‌شود تا حاجیان را بعد از بازگشت ببیند.»
دیگر اینکه اگر کسی بنای حج داشت و به دلیل دنیوی آنرا به تأخیر انداخت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید (1) 95:
«خداوند او را به مصیبتی گرفتار می‌کند و این مصیبت غیر از آن چیزی است که در آخرت برای او ذخیره شده.»
چنانکه در روایتی می‌خوانیم کسی که توان حج دارد ولی پنج سال آنرا به تأخیر بیندازد خداوند او را محروم قرار می‌دهد. (2) 96 با نگاهی کلی به آثار و حکمتهای حج، می‌توان گفت که علت و حکمت حج ورود به میهمان سرای خدای متعال، طلب افزایش رزق و بیرون آمدن از گناهان است و برای آنکه از گذشته توبه کند و عمل را از سر گیرد.
یکی از یاران امام صادق علیه السلام هشام بن حکم است. او از امام پرسید: به چه علت خداوند حج را بر بندگان تکلیف ساخت؟ امام پاسخ داد:
«خداوند مردمان را آفرید ...- تا آنکه فرمود:- و آنان را فرمان داد به آنچه که فرمانبرداری در دین باشد و مصلحتشان در کار دنیایشان. پس در حج، گرد آمدن از شرق و غرب را قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر کدامشان کالاهای تجارتی را از شهری به شهری ببرند تا از این رهگذر، کرایه دهنده و شتربان سود ببرند، تا آن که نشانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته و یاد شود و فراموش نگردد. و اگر هر قومی به شهرهای خودشان و آنچه در آنهاست اتّکا می‌کردند، هلاک می‌شدند و شهرها ویران می‌شد و جذب کالا و سودبردنها از بین می‌رفت و از خبرها آگاه نمی‌شدند؛ این است علت حج». (3) 97

1- . همان
2- . همان
3- . علل الشرائع، ص 405، روایت 6

ص: 43

فصل دوّم: اسرار عرفانی کعبه

اشاره

ص: 44

کعبه، مقدس‌ترین و با احترام‌ترین خانه‌های روی زمین است. خانه کعبه نخستین و برترین نقطه خاکدان طبیعت است، کعبه در جایگاهی بسیار مقدس قرار دارد و خداوند به‌آن‌نظر و عنایتی ویژه داشته و دارد. خداوند از هر چیز یکی را به‌عنوان بهترین برمی‌گزیند. او از زمین کعبه را برگزید، هیچ منزلی روی زمین محبوب‌تر و عزیزتر از کعبه نیست، پس هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون راندن کسی که به آن‌جا پناه برده هم جایز نمی‌باشد. کعبه ستون دین و بنیاد بقای شریعت محمدی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:
«لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَة» (1) 98؛
«مادامی که کعبه پابرجاست دین پایدار خواهد بود.»
اولین سؤالی که مطرح است این‌که ساختن کعبه از چه زمانی آغاز شد؟

1. شروع ساختن کعبه

درباره آغاز ساختن خانه خدا احادیث متعددی وارد شده و در این زمینه به‌گونه‌های مختلف مطالبی مطرح شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«خداوند جبرئیل رانزد آدم و حوا فرستاد و به آن دو فرمود: برای من خانه‌ای بسازید. جبرئیل برایشان نقشه کشید. آدم حفر می‌کرد و حوّا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسید. از زیر آن چنین ندا آمد: بس است ای آدم، پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که بر گرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسی و این، اولین خانه است، سپس قرن‌ها گذشت تا آن‌که

1- . فروع کافی، ج 4، ص 271

حضرت نوح آن را دید بعد قرن‌ها گذشت تا آن‌که حضرت ابراهیم، پایه‌های آن را برافراشت.» (1) 99
امام باقر علیه السلام هم فرمود:
«اما آغاز این خانه چنان بوده که خداوند به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشین قرار می‌دهم فرشتگان پاسخ دادند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟ خداوند از فرشتگان روی گرداند. آنها دیدند که این رویگردانی از خشم خداست، پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به یکی از فرشتگان فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او خانه‌ای برایش بسازد به‌نام «ضُراح» که آن را برای آسمانیان قرار داد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می‌کنند و بازنمی‌گردند و استغفار می‌کنند. پس چون آدم به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند فرمانش داد که این خانه را- که در مقابل آن بود- ترمیم کند. پس خداوند این را برای آدم و نسل او قرار داد همچنان که آن خانه را برای آسمانیان قرار داده بود.» (2) 100
در دو روایت پیش ساختن کعبه به آدم علیه السلام نسبت داده شده است. خانه خدا را آدم علیه السلام به‌عنوان اولین پیامبر خدا حفر کرد و در آن‌جا خانه‌ای بنا نمود؛ این خانه معادل خانه‌ای است در عرش خدا که توسط فرشتگان ساخته شد، اما در بعضی احادیث آمده است که ابراهیم علیه السلام کعبه را بنا کرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:
«خداوند به فرشتگان فرمان داد که در زمین برای او خانه‌ای بسازند تا هرکه از فرزندان آدم گناه کند، برگرد آن طواف نماید- آن‌گونه که فرشتگان عرش خدا را طواف می‌کنند- تا از آنان خشنود شود همچنان‌که از فرشتگان راضی شد.
پس در محل کعبه خانه‌ای ساختند که زمان توفان بالا برده شد که اکنون در آسمان‌چهارم‌است. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می‌کنند و هرگز به‌سوی آن برنمی‌گردند. حضرت ابراهیم علیه السلام بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد.» (3) 101

1- . کنز العمّال، ج 12، ص 213، روایت 34718
2- . فروع کافی، ج 4، ص 187، روایت 1
3- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 292

درباره زمان بنای کعبه دوقول پیدا شد: برخی معتقدند که کعبه را حضرت ابراهیم علیه السلام ساخت و پیش از آن خانه‌ای به نام کعبه وجود نداشت، بعضی دیگر هم بر این باورند که خانه خدا قبل از ابراهیم علیه السلام ساخته شده بود و نخستین سازنده کعبه آدم علیه السلام است. می‌توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم علیه السلام و به امر خدا بنا شد، اما بر اثر توفان نوح علیه السلام یا پدیده‌ای دیگر از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خدا و به‌دست ابراهیم علیه السلام این بنا تجدید شد. لذا ابراهیم علیه السلام در بنای کعبه و آداب و مناسک آن نقشی عظیم دارد. تعبیر دقیق قرآن هم شاهدی بر این مدعاست:
«وَإِذْ بَوَّأنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ» (1) 102؛
«و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.»
این حدیث هم تأیید دیگری است بر وجه جمعی که بیان شد، امام باقر علیه السلام داستان ساختن کعبه را چنین بیان می‌فرماید: (2) 103 «چون خداوند، آدم را از بهشت فرود آورد فرمود: من همراه تو خانه‌ای فرود می‌آورم که بر گرد آن طواف شود، همچنان که عرش من طواف می‌شود و نزد آن نماز خوانده شود، همچنان که نزد عرش من نماز خوانده می‌شود. زمان طوفان، خانه بالا برده شد. پیامبران خانه خدا را حج می‌کردند ولی جای آن را (دقیقاً) نمی‌دانستند تا آنکه خداوند جای آن را برای حضرت ابراهیم مشخص کرد. او هم خانه را از (سنگ) پنج کوه بنا کرد. کوه حرا، ثَبیر، لبنان، طور و حمر.»
البته داستان آفرینش داستانی نغز و دلکش است و قرآن آنرا با بیان‌های متنوع به بشر تعلیم داده است گاهی می‌فرماید: «اللَّهِ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ»؛ (3) 104 «خدا موجودات را می‌آفریند آنگاه دیگربارشان باز می‌گرداند.» یا «یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ»؛ (4) 105 «کار را از آسمان تا زمین سامان می‌دهد پس بسوی او بالا می‌رود.» یا «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَکانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ»؛ (5) 106 «اوست که

1- . حج: 26
2- . فقیه، ج 1، ص 229، روایت 673
3- . روم: 11
4- . سجده: 5
5- . هود: 7

آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود.» یا در سوره نازعات (33- 27) به خلقت آسمان، شب، آب و کوه‌ها اشاره می‌کند. یا این‌که به پدیده دخان اشارتی دارد. (1) 107 اما بجز این‌ها، قرآن به مسأله دحوالارض یا انبساط زمین هم اشاره‌ای دارد: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها»؛ (2) 108 «و پس از آن زمین را بگسترد.» دحوالارض از نقطه‌ای شروع می‌شود که طبعاً آن منطقه مرکز زمین خواهد بود، مرکز زمین جایی جز کعبه نیست. (3) 109 قصه ساختن بیت‌اللّه الحرام و نحوه تکوّن آن در فرمایشات معصومین ذکر شده است. امام باقر علیه السلام با اشاره به آیه «وَکانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ» می‌فرماید: (4) 110 «آب که محل عرش الهی بود بر هوا قرار داشت و غیر اینها مخلوقی نبود. چون خدا اراده فرمود زمین را بیافریند به بادها دستور داد تا به آب برخورد کنند موجی پدید آمد روی آن کف‌های فراوانی بود، آنها را در محل بیت جمع نمود تا کوهی از کف جمع شد سپس از آنجا زمین را گستراند.»
نحوه گسترش و بسط زمین بدین صورت است که «خداوند زمین را از زیر کعبه تا منی گستراند، از منی تا عرفات و از عرفات تا منی و از منی تا کعبه، سپس بیت را از آسمان نازل کرد در حالی که چهار در داشت و به هر دربی قندیلی از طلای بهشتی آویزان بود.» (5) 111 نکته جالب و ظریفی که بدان تصریح شده است علت سیاهی جایگاه کعبه است در حالی‌که براساس احادیث جایگاه کعبه از کف‌های روی آب ساخته شده که طبعاً باید سفید باشد، علت تغییر رنگ جایگاه کعبه و اطراف آن گناهان بشر و پیش از همه کشتن فرزند آدم بود. امام صادق علیه السلام فرمود (6) 112:
«جایگاه کعبه سرزمینی مرتفع و سفید بود که همچون خورشید و ماه می‌درخشید تا آنکه از دو فرزند آدم، یکی آن دیگری را کشت پس سیاه شد، چون آدم فرود آمد خداوند همه‌جای آن زمین را برای او بالا آورد تا آن را دید.
سپس فرمود: همه این از آن توست. گفت: خدایا این زمین سفید درخشان چیست؟ فرمود: آن زمین من است.»

1- . فصلت: 11
2- . نازعات: 30
3- . ر. ک: الکعبة مرکز العالم، ص 139- 215؛ الکعبة المشرفة، سرة الارض ووسط الدنیا، ص 21- 35؛ اخبار مکه، ج 1، ص 31- 75

4- . فروع کافی، ج 4، ص 523، روایت 2
5- . همان، روایت 3
6- . همان، روایت 1

حاصل آن‌که خانه خدا به امر خدا ساخته شد، جبرئیل آن را طراحی کرد، اولین پیامبر خدا و اب‌الأنبیا در ساختن آن دخالت داشتند، کعبه در برابر خانه خدا در عرش است، کعبه وسیله استغفار بنی‌آدم است، فرشتگان در ساختن کعبه نظارت داشتند، کعبه قطعه‌ای از بهشت است و هرکس به بهشت نظر کند، گناهانش آمرزیده می‌شود، نوح علیه السلام با کشتی خود چهل روز به دور کعبه گشت تا سرانجام در وادی جودی سکنا گزید. (1)
113 کعبه بعد از پیدایش در دوره‌های مختلف تاریخی تحولات و تطورات فراوانی به خود دید.
کعبه در دوره انبیای پیشین، در عهد جاهلیت، در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، در عصر خلفا و نیز دوره‌های بعدی تا به امروز ادامه حیات داده است. در این زمینه، کتب تاریخی مباحث مبسوطی را مطرح کرده‌اند. (2)
114

2. اسرار نام‌های کعبه

اشاره

نام‌های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آنها وجود دارد. در قرآن از خانه خدا بیست بار و جمعاً در شانزده آیه یاد شده است، بدین صورت که واژه «کعبه» دوبار، واژه «البیت» هفت بار، واژه «بیت» یک بار، واژه «بیت‌الحرام» دوبار، واژه «بیت العتیق» دوبار، واژه «بیتک المحرّم» یک‌بار، واژه «بیتی» دوبار، «بکه» یک‌بار، «مسجدالحرام» یک‌بار و «بیت المعمور» هم یک‌بار به کار برده شده است. شایان ذکر است که در تفاسیر و بعضی احادیث نکاتی در باب اسرار برخی نام‌های کعبه به چشم می‌خورد که مناسب است به آنها اشاره شود.

یک) کعبه

عنوان کعبه در دو جای قرآن به‌کار رفته است که عبارتند از: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ

1- . اخبار مکه، ج 1، ص 52
2- . ر. ک: تاریخ الکعبة المعظمة؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 64- 83؛ تاریخ عمارة مسجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبة؛ الکعبة المشرفة؛ بناء الکعبه البیت‌الحرام؛ مکة المکرمةوالکعبة المشرفة؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 43- 48

الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ»؛ (1) 115 و دیگری: «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ»؛ (2) 116
درباره علت این نام‌گذاری چند قول مطرح است:
الف: کعبه به‌صورت مربع است و در زبان عربی معمولًا به خانه‌های چهارگوش و مربع، کعبه اطلاق می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«کعبه را از آن جهت کعبه نام نهاده‌اند که چهارگوش است. علت چهارگوش بودنش نیز آن است که درمقابل بیت‌المعمور است که آن هم چهارگوش است.
بیت‌المعمور چهارگوش شده، چون در برابر عرش است که آن هم چهارگوش است. عرش چهارگوش شده چون کلماتی که اسلام برآنها استوار است چهار کلمه است: سبحان‌اللّه، الحمد للّه، لا إله إلّااللّه و اللّه اکبر.» (3) 117
بنابراین چهارگوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهارگوشه دارد و هر گوشه‌ای بر اسمی از نامهای الهی استوار شده است.
این نامها یا به عبارت دیگر تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر ارکان اسماء الهی، اسماء محیط و امهات اسماء محسوب می‌شوند و تحت اسماء جمال و جلال می‌گنجند. از آن‌جا که این اسماء چهارگانه بر اسماء دیگر الهی احاطه و هیمنه دارند، طبعاً کعبه هم احاطه بر زمین خواهد داشت.
ب: در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می‌گویند. از آن‌جا که خانه خدا و بیت‌اللّه الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می‌گویند. گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره بعضی مسائل از ایشان سئوالاتی پرسیدند. یکی از آنها پرسید: چرا به کعبه کعبه می‌گویند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لأنّها وسط الدنیا»؛ (4) 118 «زیرا کعبه در وسط دنیا قرار گرفته است.» مسأله دحوالأرض مؤیدی بر این سخن است؛ زیرا که زمین از کعبه انبساط و گسترش یافت.
بر این اساس کعبه مرکزیت داشته، اساس و پایه این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد، یعنی پیدایش دنیا از کعبه است و پایداری و بقای آن هم وابسته به اوست.

1- . مائدة: 97
2- . مائده: 95
3- . فقیه، ج 2، ص 190، روایت 2110
4- . امالی صدوق، ص 166

ص: 51
ج: یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. به هر چیزی که دارای ارتفاع از سطح زمین باشد کعبه می‌گویند. کعبه دارای دوگونه بلندی است: ظاهری و معنوی.
هم به‌لحاظ ظاهر بنای کعبه از سطح زمین ارتفاع دارد، هم به‌لحاظ شرافت و عظمتی که نزد خدا دارد، رفعت و بلندای معنوی دارد. احتمالاً به همین دلیل است که ساختن بنایی بلندتر از خانه کعبه مجاز نیست. (1)
119

دو) عتیق

عنوان «عتیق» در قرآن در دو مورد ذکر شده است: یکی در باب طواف خانه خداست: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ»؛ (2) 120 و دیگری درباره جایگاه قربانی‌ها می‌باشد: «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ». (3) 121
در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از:
الف: آزاد؛ در احادیث بیان‌های مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله این‌که:
- آزاد از مالکیت مردم. هر خانه‌ای که در زمین ساخته شود، مالکی از انسان‌ها دارد، مگر خانه خدا که مالک آن فقط خداست. ابوحمزه ثمالی می‌گوید: در مسجدالحرام بودم و به امام علیه السلام عرض کردم که خداوند چرا این خانه را عتیق نامید؟ امام علیه السلام فرمود:
«إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ بَیْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سُکَّانٌ یَسْکُنُونَهُ غَیْرَ هَذَا الْبَیْتِ فَإِنَّهُ لَا رَبَّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ ...»؛ (4) 122
«هیچ خانه‌ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده مگر آن‌که صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.»
امام باقر علیه السلام با بیانی روشن‌تر به همین مضمون اشاره دارد:
«کعبه خانه‌ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ‌کس مالک آن نیست.» (5) 123

1- . فروع کافی، ج 4، ص 230؛ بحارالانوار، ج 96، ص 60
2- . حج: 29
3- . حج: 33
4- . فروع کافی، ج 4، ص 189، روایت 5
5- . همان، روایت 6

بنابراین تنها خانه‌ای که روی زمین مدعی از سوی انسان‌ها ندارد کعبه است. کعبه خانه‌ای است که ساکنی جز خدا ندارد، مالکی جز خدا ندارد، انتسابی جز به او ندارد و هیچ انسانی حقی بر این خانه ندارد. کعبه، خانه خداست. لذا ادعای مالکیت کعبه چه با صراحت چه تلویحی و چه آشکارا چه پنهانی و از سوی هرکسی که باشد، مردود است.
- آزاد از غرق و توفان نوح: خداوند در داستان نوح علیه السلام تمام زمین را غرق آب کرد، لذا هر چیز که در زمین بود غرق شد مگر بیت که خداوند آن را از زمین بالا برد تا غرق نشود. از آن روست که به کعبه عتیق گفته‌اند؛ چرا که از غرق شدن رهایی یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:
«خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد، چون که آن روز از غرق شدن رها شد.» (1) 124
لذا خانه خدا از غرق شدن و توفان نوح رهایی یافت.
- آزادی از جهنم: در بعضی از تفاسیر (2) 125 به این نکته اشاره شده است که اگر کسی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت‌اللّه الحرام باشد، خداوند او را از جهنم نجات می‌دهد و برائت از جهنم هدیه او خواهد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم می‌باشد و به همین دلیل به آن بیت‌العتیق گفته‌اند.
ب: قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، همین مضمون در روایات هم آمده است. امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودند. از ایشان درباره بیت عتیق سئوال شد، امام علیه السلام فرمود:
«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاهَا مِنْ تَحْتِهِ»؛ (3) 126
«خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.»
در تفاسیر، این آیه ناظر به حج تلقی شده است. (4) 127 «تفث» اشاره است به مناسک حج و مراد

1- . علل الشرایع، ص 399، روایت 5
2- . التفسیر الکبیر، ج 8، ص 158
3- . فروع کافی، ج 4، ص 189

4- . بیانالسعادة، ج 3، ص 74؛ کشف الأسرار، ج 6، ص 364؛ لطائف الإشارات، ج 2، ص 540؛ تفسیرمنسوب بهابن عربی، ج 2، ص 57

ص: 53
از قضاء آن تدارک آنهاست یا این‌که مراد تعلقات نفسانی به هنگام حج است. انسان باید در ایام حج از تعلقات خود بکاهد و خواهش‌های نفسانی خود را مهار کند تا به لقاء امام نائل آید، چه در مُلک، چه در عالم ملکوت.

سه) بکّه

این عنوان از قرآن گرفته شده است. در یک آیه واژه «بکّه» با ویژگی‌های خاصی بیان شده است:
«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً» (1) 128؛
«نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.»
درباره بکه احتمالات مختلفی است که در مباحث پیشین به آنها اشاره شده است. یکی از احتمالات این است که بکة نامی برای کعبه است.
عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام درباره این نامگذاری سئوال می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید:
«زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می‌گریند.» (2) 129 لذا از این‌که خانه خدا پیوندی با اشک و آه دارد و از برکات و خیراتی برای انسان به ارمغان می‌آورد، وسیله هدایت بشر است. خانه‌ای با جایگاه کعبه می‌تواند هادی بشر باشد، دست او را تا وصول به مقصود بگیرد و او را راهنمایی کند. این مهم با تضرع، راز و نیاز با خدا و اشک و آه امکان‌پذیر است.

چهار) بیت المعمور

عنوان مزبور در سوره طور آمده است:

1- . آل‌عمران: 96
2- . علل الشرایع، ج 2، ص 297

«وَالطُّورِ وَکِتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ» (1) 130؛
«قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده در صفحه‌ای گشاده و قسم به بیت‌المعمور.»
یکی از معانی بیت معمور خانه خداست. این خانه همواره آباد است. آبادانی کعبه به دومعنا می‌تواند باشد: یکی این‌که همواره این خانه روی زمین آباد بوده است و اگر هم کسی آن را تخریب کرده، با سرعت تجدید بنا و آباد شده است. دیگر این‌که بیت معمور اشاره به عمران و آبادی معنوی است. کعبه نخستین معبد روی زمین است که محاذی بیتی در آسمان قرار دارد.
بیت معمور خانه‌ای است در آسمان که محاذی آن بر روی زمین، کعبه قرار دارد. در بعضی تفاسیر از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل است که فرمود:
«خداوند زیر عرش چهار استوانه قرارداد و آن را ضراح نامید و این بیت معمور است. خداوند به ملائکه امر فرمود تا حول آن طواف کنند، سپس آنها را مبعوث فرمود و به آنها گفت که در زمین خانه‌ای مانند آن بنا کنند و به تمام زمینیان دستور داد تا گرد آن طواف کنند.» (2) 131
بنابراین بیت معمور یا عنوانی است برای خود کعبه یا اسمی برای خانه‌ای در عرش الهی که کعبه به محاذات آن بر روی زمین قرار دارد. به‌هر تقدیر کعبه نسبتی با آسمان و عرش خدا دارد و از آن‌جا تنزل یافته است و رشحه‌ای از بهشت درون خود دارد. کعبه این عظمت را از خدا دارد.
گفتگویی است میان کعبه و خدا:
«چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آذری ساخته بودند تا از غیرت نظر اغیار به خداوند خود بنالید که: پادشاها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی، و رفیع‌ترین مواضع ساختی، بیت‌الحرام نام من نهادی و امن و امان خلق در من بستی. پس به بلاء این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار طهارت باشی و خواهی که همه اولیا و صدّیقان و طالبان را در راه خود بینی و آن را که خواهی به‌ناز در کنارگیری، و صدهزار ولیّ و صفیّ را جان و دل در راه خود به تاراج دهی کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام بسازی، و صفات صفا و

1- . طور: 1- 4
2- . بیان السعادة، ج 4، ص 117

مروه را در بطش قهر فروگذاری. سنت ما چنین است، کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما این است و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، وضع ما را علت نه: نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید.» (1) 132
در تفسیر کشف الاسرار درباره بیت معمور به نکاتی جالب برمی‌خوریم: (2) 133 «بیت معمور خانه‌ای است در آسمان هفتم که به حذاء عرش الهی بنا شده است، حرمت آن در آسمان مانند حرمت کعبه است روی زمین، هر روز هفتاد هزار ملک گرداگرد آن طواف می‌کنند و در آن نماز می‌گزارند و این داستانی ابدی است. بیت معمور خانه‌ای در بهشت بود که خداوند آن را برای توبه آدم علیه السلام به زمین آورد. سپس آن را به آسمان برد و به‌جای آن روی زمین کعبه بنا شد و خداوند کعبه را هر سال با عبادات مردم آباد می‌کند.»

3. اسرار عرفانی کعبه

اشاره

جهان هستی از مبدأ واحدی آفریده شد. تنزل و تجلی وجود از واحد است، لذا مبدأ جهان هستی امر واحدی است که عالم را براساس اراده حبّی خود آفرید:
«کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلفتُ الخلق لکی أعرف»؛
«من گنج پنهانی بودم، خواستم تا شناخته شوم، پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم.»
بنابراین خداوند از روی حب و عشق هستی را خلق نمود. این همان عشق نخستین است که سرآغاز تجلی بود. به‌قول حافظ:
در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زدعشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

1- . کشف‌الاسرار، ج 3، ص 237- 238
2- . همان، ج 9، ص 333

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت‌عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عشق نخستین خدا به ماسوا سرمنشأ پیدایش عشقی دیگر شد و آن عشق ماسوا برای رجوع به اوست. عشق اول در قوس نزول است و عشق دوم در قوس صعود، عشق اول منشأ خلقت است و عشق دوم باعث رجوع خلقت، عشق اول می‌آفریند، عشق دوم می‌برد و عشق دوم دایره هستی را کامل می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ». (1) 134
جهان به سمت واحد پیش می‌رود، تاریخ و عالم هستی هدفمند است، هدف و غایت عالم و تاریخ به سمت خداست، لذا حرکت گیتی وحدت‌گراست، یعنی همه‌چیز از جمله انسان به‌سوی عالم وحدت پیش می‌رود و در حال شدن هستند «وَإِلَیْهِ المَصیرُ»؛ (2) 135 در یک کلام جهان و انسان سمت و سویی توحیدی دارند، براین‌اساس لازم است توحید در عالم خودنمایی کند. اولین مظهر توحید روی زمین کعبه است. کعبه تنها قبله‌گاه عاشقان خداست. کعبه خانه خدای واحد است و کعبه تجلی‌گاه توحید در دنیاست. هر وجودی سرّی دارد کعبه هم سراسر سرّ است و اسرار الهی را درون خود جای داده است. بی‌جهت نیست که کعبه خانه خدا روی زمین است.
از آیات و احادیث به‌صورت مجموعی به‌دست می‌آید که خانه خدا دوگونه اوصاف دارد:
اوصاف جلال و اوصاف جمال. گاهی کعبه انسانی را نابود می‌کند، گاهی وسیله بخشش و مغفرت می‌شود، گاهی خانه خدا اجازه نزدیکی به خود را به انسانی نمی‌دهد و گاهی نگاه به او عبادت و نیکی است. کعبه از یک طرف گنهکاری را مسخ می‌کند و از سوی دیگر بنده خاشع را در آغوش می‌گیرد. خانه خدا با یک نگاه سپاه ابرهه را از پای درمی‌آورد و با نگاه دیگر تمام زائرین خود را شفاعت می‌کند. بیت‌اللّه الحرام تجلی‌گاه جلال و جمال الهی است و خداوند خودش را با کعبه به انسان‌ها نشان می‌دهد.
براین‌اساس اسرار عرفانی کعبه به دوبخش تقسیم می‌شوند:

یک) شکوه و عظمت کعبه

اشاره

خدا عظیم است و باشکوه و او عظمت و جلال خود را در خانه‌اش در چند چیز نشان داده است:

1- . بقره: 156
2- . مائده: 18

ص: 57

مسخ گنهکار

اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان شود. این حادثه در تاریخ رخ داده است، در زمان جاهلیت عرب‌ها بت‌پرست بودند. در این میان نام دو بت معروف‌تر بود: یکی به‌نام «اساف» که بت قریش بود و دیگری به‌نام «نائله» که آن را میان صفا و مروه برای پرستش قرار داده بودند. قریش آن دو را می‌پرستیدند.
این دو بت شباهت زیادی به انسان داشتند. از حضرت علی علیه السلام در این‌باره سئوال شد، امام فرمود:
«آن دو جوانی زیبا بودند، اساف پسر و نائله دختر بود. زمانی با هم برای طواف کعبه رفتند، در آنجا خلوتی یافتند و گناهی مرتکب شدند. خداوند آن دو را مسخ نمود.» (1) 136
حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام است:
«زنی مشغول طواف بود، مردی پشت سر او قرار گرفت آن مرد به گناه، دست زن را گرفت. در این حال دست او به دست زن گره خود به‌گونه‌ای که جدا نمی‌شد. آن دو را نزد حاکم بردند، فقها آمدند، صحنه را دیدند و فتوا به قطع دست دادند. در آن‌جا یکی از نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت گفت: بهتر است از حسین بن علی علیه السلام استمداد جوییم. شب همه نزد او حاضر شدند و از او کمک خواستند، امام علیه السلام رو به قبله شد، مکث طولانی نمود و از خدا خواست تا این‌که دست آنها از هم جدا شد.» (2) 137

اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند، محکوم ضرب شدید است.
ابی‌صباح کنانی می‌گوید:
از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره کسی که مسجدالحرام را

1- . فروع کافی، ج 4، ص 546
2- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 470

عمداً نجس کند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «سر او را شدیداً می‌زنند.» سپس پرسید: کسی که کعبه را عمداً نجس کند چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: «کشته می‌شود.» (1) 138
این یک حکم فقهی است که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد، ولی نشان از واقعیتی دارد.
این واقعیت چیزی جز شکوه و عظمت و جلال الهی نیست که در کعبه به‌ظهور رسیده است.
خداوند نسبت به خانه‌اش حساس است و بی‌ادبی به آن را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند.
حکم مشابه دیگری هم وجود دارد که در مباحث پیشین گذشت؛ مشرک از آنجا که نجس است، حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارد، طواف برای او جایز نیست، علت آن آیه برائت است. خداوند و رسول او از مشرکین برائت جسته‌اند، (2) 139 لذا حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارند. از سوی دیگر طواف خانه خدا به‌صورت برهنه حرام است. (3) 140

دو) فضل و رحمت

اشاره

کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است. این بُعد کعبه، نمود و ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت به آن بیشتر توجه شده است. کعبه انسان‌ها را شفاعت می‌کند، کعبه اولین عبادتگاه روی زمین است، خانه خدا، کریم‌ترین خانه‌های دنیاست، خداوند به‌وسیله کعبه بندگانش را به بندگی فراخواند، کعبه وسیله بخشش گنهکاران است، کسی که به کعبه نگاه کند به بهشت خیره شده است و کعبه خیمه‌ای از نور الهی است که زمین را روشن کرده است: «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها». (4)

1- . همان، ص 469
2- . توبه: 1
3- . تفسیر قمی، ص 258؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75
4- . زمر: 69

خداوند از زمین خودش خانه خودش را برای خودش برگزید. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:
«خداوند سه چیز را محترم شمرده است به‌گونه‌ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی کتاب، دیگری عترت و سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند.» (1) 142
خداوند اهل انتخاب است. اگر به آیات قرآن کریم رجوع کنیم می‌بینیم که خداوند از طبیعت، چیزهایی را مثل آسمان‌ها، زمین و آب را برگزیده است. همچنین از گیاهان و درختان اموری نظیر زیتون، انجیر و خرما را و از میان حیوانات به جانورانی مثل مورچه، زنبور عسل و شتر اشاراتی دارد. اما مهم‌ترین گزینش خدا در باب انسان است. پرورگار عالم از میان تمام مخلوقات و کائنات، انسان را برگزید و همه چیز را مسخر او و نمود و همه‌چیز را برای انسان آفرید. این انتخاب اول خداست و از این روست که انسان‌ها لیاقت پیدا کردند تا مخاطب خدا باشند: (یا ایها الناس).
خداوند ازمیان انسان‌ها دست به انتخاب دومی زد و آنها مؤمنان هستند. مؤمنین مخاطبین خاص خدایند: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا»؛ خداوند از میان انسان‌های مؤمن برگزیدگان دیگری هم دارد:
«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ» (2) 143؛
«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان برتری داد.»
اما خداوند انتخاب چهارمی هم دارد: او از میان انبیاء، رسول خاتم صلی الله علیه و آله را برای خودش برگزید و از این‌رو او را ملقب به «مصطفی» نمود. حاصل آن‌که خدای سبحان از انسان‌ها مصطفی را و از زمین کعبه را برگزید.

1- . معانی الاخبار، ص 118
2- . آل‌عمران: 33

یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. خانه خدا گناهان انسان را پاک می‌کند و بشر را به سرمنزل مقصود نزدیک می‌سازد. گناه ربط و نسبتی با شیطان دارد. شیاطین رهزنان حقیقت‌اند، آنها لحظه‌به‌لحظه سر راه هدایت انسان کمین می‌کنند و برای او موانعی فراهم می‌کنند. اگر شهوت بر انسان غالب شد و گناه یا خطایی رخ داد، خداوند برای آن تمهید فراهم نموده است؛ تمهید خدا خانه خداست، چنان‌که این امر را نخستین بار به آدم علیه السلام نشان داد. توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

وقتی حضرت آدم علیه السلام مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرستاد حضرت آدم علیه السلام به‌سوی خانه کعبه رفت و همان‌طور که دیده بود ملائکه دورِ عرش طواف می‌کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد مستجار توقف نمود و فریاد زد «رَبِّ اغْفِرْ لِی»، درپاسخ ندا آمد:

«یا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لکَ»

و حضرت آدم علیه السلام فرمود:

«یَا رَبِّ وَ لِذُرِّیَّتِی».

در پاسخ ندا آمد:

«یَا آدَمُ مَن باء بِذَنبِهِ مِن ذُرِّیَّتِکَ حَیثُ بُؤْتَ أنتَ بِذَنْبِکَ هَهُنا غَفَر اللَّهُ لَهُ»؛

«ای آدم! هر فردی از فرزندانت که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به‌سوی خدا برگردد، خداوند او را می‌بخشد.» (1) 144

کعبه دارای مقام شفاعت است و بندگان خدا را شفاعت می‌کند. در کتاب مستدرک از شیخ ابوالفتوح رازی حدیثی است (2) 145 که اساس آن به تورات برمی‌گردد:

1- . همان، ص 119
2- . مستدرک، ج 2، ص 9

«خداوند در روز قیامت هفتاد هزار ملک مبعوث می‌کند که همراه آنها زنجیرهایی از طلاست. آنها با این زنجیرها کعبه را به عرصات قیامت می‌آورند، در این لحظه ملکی به کعبه می‌گوید: ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید:
شفاعت من درباره کسانی که اطراف من مدفونند قبول شود. خدا می‌گوید:
حاجتت روا شد. در این هنگام مردگان از قبرهایشان مبعوث شده، در حالی که صورت‌هایشان سفید و با احرام دور کعبه می‌چرخند و ندای لبیک سرمی‌دهند.
ملک می‌گوید: ای کعبة اللَّه، به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد: تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید: پروردگارا! بندگان گنهکار تو از راه‌های دور با صورت‌های غبارآلود به‌سوی من می‌آیند و همراه خود اهل و اولاد و خانه‌های خود را می‌آورند، به دوستان و نزدیکان خود وعده دعا و زیارت می‌دهند، پروردگارا، شفاعت من را برای آنها قبول کن تا تحت حمایت من قرار گیرند. ملک می‌گوید: درمیان آنها کسانی اهل گناهان کبیره‌اند و بر گناه اصرار می‌ورزند. کعبه می‌گوید: من همانها را شفاعت کردم. خدا می‌گوید: شفاعت تو را پذیرفتم و حاجت تو روا شد. ملک می‌گوید: ای اهل کعبه برخیزید. تمام حاجیان برمی‌خیزند در حالی که صورت‌هایشان سفید و گرداگرد کعبه طواف می‌کنند و ندا می‌دهند. لبیک. ملک می‌گوید ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. در این حال کعبه به سمت بهشت می‌رود و این را ندا می‌دهد: «لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْک» و اهل او به‌دنبالش به‌سوی بهشت می‌روند.»
از این حدیث به‌دست می‌آید که از یک سو کعبه دارای مقام شفاعت است و از سوی دیگر هرکسی زائر کعبه باشد، روز قیامت در امان است، همچنین جایگاه بلند کعبه هم نزد خدا آشکار می‌شود.

مصافحه با خدا

کعبه دست خدا روی زمینِ خداست و خدا با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، چنان‌که بندگان او هَم با کعبه دست به دست خدا می‌دهند و با او مصافحه می‌کنند. این، مضمون

حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ یَمِینُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ یُصافِحُ بِهَا خَلْقَهُ». (1) 146 دست دادن با خدا دوگونه است؛ گاهی انسان به خدا دست می‌دهد و گاهی خدا با بنده‌ای مصافحه می‌کند. قصه کعبه چنان رفعت و منزلتی دارد که وسیله‌ای است برای دست دادن خدا با بندگان.
پیداست که از این مصافحه و دست خدا، قرب و انس مراد است. ارتباط بنده با خدا ممکن است با حجاب‌های متعددی همراه باشد، اما در شرایطی از حجاب‌ها کاسته و قرب انسان با خدا بیشتر می‌شود. کعبه انسان را به خدا نزدیک می‌کند و کعبه محل قرب و انس به آسمان و خداست.
هوس را سوی قربانگاه بردندهوا را در کف مسلخ سپردند
شنیدم از خدا لبیک لبیک‌به شادی دست رحمت را فشردند

در حدیث می‌خوانیم که مستحب است انسان به دیدار حاجی برود و با او مصافحه کند، زیرا مصافحه با او مصافحه با حجرالاسود و کعبه است. (2) 147 سرّ این عمل مستحبی آن است که حاجی با کعبه- که دست خداست- مصافحه کرده و مصافحه با او مصافحه با خداست. داستان مصافحه با کعبه و خدای کعبه، اشاره به انس و دلدادگی با او دارد. خدا به بنده‌اش نزدیک است و بنده‌اش را به جوار خود فرا می‌خواند:
«وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی» (3) 148؛
«چون بندگان من درباره من از تو پرسند من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم پس به ندای من پاسخ دهند.»
انس و قرب با او برای انسان آسایش و سرور می‌آورد، بی‌قراری، نشاط، امید و معرفت در پی انس و قرب با حق پدید می‌آید. انس، آرامشی از انسان می‌ستاند و آرامش واقعی به‌جای

1- . محجة البیضاء، ص 154، حدیث 4
2- . به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 74
3- . بقره: 186

آن می‌نشاند. خواجه عبداللَّه انصاری مقام انس با حق را چنین به وصف می‌کشد:
«انس آسایش است و آرام به نزدیک دوست، و آن سه تن راست: مرید صادق را که امید شنود و عارف را که نشان یاود، محبّ را که فرا مُراد نگرد. اما مرید صادق را که امید شنود وی را سه نشان است که پدید آید: حلاوت خدمت و بر همه جانوران شفقت و اخلاص دعوت. اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت و سیری از زندگانی. و اما محب که فرا مراد نگرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی‌قراری.» (1) 149

کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگریستن به خانه خدا درهای آسمان را به‌روی انسان باز می‌کند، نعمت‌ها و رحمت‌های خدا برای ناظرین کعبه است، نگاه به کعبه نه‌تنها باعث جلب رحمت است، بلکه بدی‌ها و زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«نگاه به کعبه عبادت است.» (2) 150
همچنین فرمود: (3) 151
«نگاه به کعبه اگر از روی حب به آن باشد، عبادت است و گناهان را از بیخ و بن برمی‌کَند.» (4) 152
و نیز فرمود:
«درهای آسمان در چهار محل باز می‌شود و دعا در آن محل‌ها به استجابت می‌رسد، یکی از آنها هنگام نگاه به کعبه است.» (5) 153

1- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج 1، ص 330
2- . الجامع الصغیر، ج 2، ص 681، روایت 9320
3- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
4- . المحاسن، ج 1، ص 145، روایت 200
5- . السنن الکبری، ج 3، ص 502، روایت 6460

از سوی دیگر کعبه برای ناظر جلب رحمت و نعمت می‌کند. حضرت امیر علیه السلام چنین تقسیم رحمت فرمود:
«هرگاه به سمت خانه خدا رفتید، به آن زیاد نگاه کنید. خداوند برای کعبه صد و بیست رحمت درنظر گرفته است که شصت رحمت برای طائفین، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران است.» (1) 154
همچنین امام صادق علیه السلام هم فرمود:
«با هر نگاه به کعبه به انسان حسنه‌ای داده می‌شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه‌ای به او داده می‌شود.» (2) 155
امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر این درجات و رحمت‌ها را منوط به معرفت به ولایت معرفی می‌کند:
«کسی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق ما و حرمت ما را مثل حق و حرمت کعبه پاس دارد، خدا گناهان او را بخشیده، او را از دنیا و آخرت بی‌نیاز می‌کند.» (3) 156
آیا می‌دانیم که اگر کسی از کعبه دور است به یاد او بیفتد یا از فراقش آهش را در سینه حبس کند، خداوند به برکت کعبه او را می‌بخشد؟ خداوند به حرمت کعبه در هر روز و هر لحظه‌ای از روز به چنین بندگانی رحمت و معرفت خود را اهدا می‌کند. این فرموده امام صادق علیه السلام است. (4) 157 یوسف علیه السلام را نگاه نجات داد، آن‌گاه که زمان همت سوء بود، نگاه یوسف علیه السلام به برهان خدا باعث نجات او شد. (5) 158 موسی علیه السلام هم آتشی دید و به‌دنبال آن رفت تا نخستین نور وحی الهی را دید. (6) 159 رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در معراج چیزهایی دید که خدا آن را بازگو نمی‌کند، فقط می‌گوید،

1- . المحاسن، ج 1، ص 144، روایت 199
2- . همان، ص 145، روایت 102
3- . فروع کافی، ج 4، ص 241، روایت 6
4- . همان، ص 240
5- . یوسف: 24
6- . طه: 10

پیامبر در آسمان‌های حقیقت آیات بزرگی از خدا دید. (1) 160 ابراهیم علیه السلام هم به رؤیت ملکوت هستی نائل آمد و نظر به آن کرد. (2) 161 نگاه پاک اگر به محل و جایگاه پاکی دوخته شود، انسان را تا معراج بالا می‌برد.

1- . نجم: 18
2- . انعام: 75

ص: 66

فصل سوّم: اسرار عرفانی احرام

اشاره

ص: 67

حج تمتع از دو عمل تشکیل می‌شود؛ یکی عمره تمتّع و دیگری حج تمتّع که اولی مقدم بر دومی است. هر کدام از این دو عمل اجزایی دارد. عمره تمتع از پنج جزء ترکیب یافته است که عبارتند از: احرام، طواف کعبه، نماز طواف، سعی میان کوه صفا و مروه و تقصیر؛ یعنی گرفتن مقداری از مو یا ناخن. هر گاه مُحرم از این اعمال فارغ شد آنچه بر او احرام بستن حرام شده بود، حلال می‌شود.
حج تمتّع از سیزده عمل تشکیل شده است که عبارتند از: احرام بستن در مکه، وقوف به عرفات، وقوف به مشعرالحرام، انداختن سنگریزه به جمره عقبه در منا، قربانی در منی، طواف زیارت در مکه، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء، ماندن در منا شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم برای بعضی از اشخاص و در روز یازدهم و دوازدهم رمی جمرات و اشخاصی که شب سیزدهم در منا ماندند، روز سیزدهم باید رمی جمرات کنند. مجموع این هجده عمل صورت اکمالی حج واجب را در موسم تشکیل می‌دهد.
اولین عملی که در هر دو بخش حج واجب، اعم از عمره تمتع و حج تمتع قرار دارد، احرام است. در احرام پنج مطلب وارد شده است؛ محل احرام، واجبات احرام، مستحبات احرام، مکروهات و محرمات احرام. هر یک از این بخشها دارای لطایف عرفانی است. این لطایف و

ص: 69
ظرایف معنوی، اسرار عرفانی مناسک احرام را تشکیل می‌دهد.

اسرار احرام

یک) تحریم انسان بر اشیا براساس اسم عزیز

حاجی با احرام چیزهایی را بر خود حرام می‌کند. احرام به معنای تحریم اموری بر انسان است، اما نگاه عرفانی به گونه‌ای دیگر است. (1) 162 یکی از اسماء الهی «عزیز» است، آنگاه که خداوند دستور داد تا در احرام درآید و آنچه را که حلال بود حرام شمرد، خداوند با صفت عزت ظهور کرده است؛ از این رو مُحرم، مظهر اسم عزیز است و عزت الهی جلوه‌ای در احرام مُحرم دارد.
خداوند اشیا را مسخّر انسان قرار داد «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً»؛ (2) 163 همچنین تمام زمین و زمینیان را برای انسان آفرید «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِيعاً». (3) 164 اگر اشیا مسخّر انسانند و برای او خلق شده‌اند، پسَ آنها طالب انسانند؛ بیش از آنکه انسان طالب آنها باشد. طلب از هر دو سو است هم اشیا انسان را طلب می‌کنند و هم انسان اشیا را، ولی طلب اشیا بیش از طلب آدمی است.
بر این اساس معنای احرام متفاوت می‌شود. در احرام اشیا بر انسان حرام نشده‌اند، بلکه این انسان است که بر اشیا حرام شده است؛ زیرا انسان برای خدا خلق شده است و اشیا برای انسان. پس انسان طالب خداست و اشیا طالب او. خداوند با عزت خود خواری و ذلت انسان را نشان داد و به انسان‌ها فهماند که اوست که انسان را بر اشیا حرام کرد تا به آنها دست نیازد نه اینکه به اشیا دستور داد تا بر انسان حرام شوند؛ بنابراین دستور به احرام، دستور به تحریم انسان‌هاست نه اشیا. هدف از تحریم انسان تذکر این نکته است که آدمی فقط برای خداست و در عین حالی که می‌تواند به اموری دست یابد و آن امور مسخّر و در اختیار اویند، انسان نباید آنها را طلب کند و فقط باید طالب او باشد. لطیفه احرام، تحریم انسان بر اشیا است بدین لحاظ که انسان باید خود را وقف خدا کند، نه ماسوا!

1- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 578- 582
2- . جاثیه: 13
3- . بقره: 29

ص: 70

دو) شهود و فنا

سرّ دیگر احرام آن است که مشاهده محسوسات و مادیات را بر خود حرام کند و در گامی بالاتر، شهود ماسوا را بر خود حرام سازد. به عبارتی دیگر، از احرام به فنا دست یابد و از احرام متوجه عالم روحانیّت، عالم وصل و عالم اسماء الهی شود که این کعبه حقیقی و این حج انفسی است.
اگر دل، چونان آینه از کدورات، آلودگی‌ها، پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها فاصله گیرد و پاک و صیقلی شود، صفا به کمال می‌رسد و اشراق آفتاب جمال به قلب می‌نشیند. بدین سعادت تنها دل‌های صاف و مستعد دست می‌یابند و این جام جهان نمای تجلّی را فقط ریاضت و تخلی در پی می‌آورد و از این روست که در فتوحات بحث تجلّی بعد از تخلّی مطرح می‌شود. (1) 165
آینه سکندر جام جم است بنگرتا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

اگر آینه دل از صفات بشریت و زنگار طبیعت صاف شود، صفات روحانی بر دل تجلی می‌کند و انوار غیبی بر جان آدمی غالب می‌آید. در این صورت قلب به تمّوج در می‌آید و فوج موجی به ساختن دل تاختن آورد و جلوه تجلّی دل را صفا می‌بخشد. به گفته شیخ عبداللّه انصاری: «تجلی حق ناگاه آید، اما بر دل آگاه آید (2) 166».
البته تجلی هر کس متناسب با مقام اوست. اگر برای نااهل، ستر و حجاب فرو افتد و کشف حاصل شود و سلطان حقیقت به دیدگان آید، وی نابود شود.
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی‌گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سرّ احرام آن است که انسان به غیر خدا ننگرد و جز او نبیند و حریم دل را در اختیار غیر او قرار ندهد. دو چشمش، چشم واحدی گردد و همه به او دوخته شود، واحد ببیند و جز خدا نبیند، شهود ماسوا نکند و به ماسوا اجازه ندهد مانع یاد خدا گردند این است معنای فرازی از حدیث مصباح الشریعه که امام صادق علیه السلام فرمود:

1- . فتوحات مکیه، ج 2، ص 485
2- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج 1، مناجات نامه

ص: 71
«وَ أَحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ یَمْنَعُکَ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ یَحْجُبُکَ عَنْ طَاعَتِهِ».
«و هر چه تو را از یاد خدا و اطاعت او باز می‌دارد، بر خود حرام کن.»

سه) دوری از معاصی

سرّ دیگر احرام، دوری از جمیع معاصی و حتی مشتبهات است. نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، مشتهیات و تمام لذات فاصله بگیرد و حتی لذت حلال را، به قدر ضرورت، آن هم نه برای تحصیل لذت، بلکه برای انجام تکلیف الهی استفاده کند. (1) 167 امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«فَحِينَ أَحْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنَّکَ حَرَّمْتَ عَلَى نَفْسِکَ كُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا»؛ (2) 168

«پرسید وقتی احرام بستی نیت کردی که همه محرمات خدا را بر خود حرام سازی؟ گفت: نه.»

انسان در عالم الست عهد و پیمان عبودیت با خدا بسته است. خدا با انسان پیمان محبت، خدا بر پیمانش ثابت است، اما اکثر انسان‌ها عهد خود با خدای خویش شکسته‌اند و اگر به عهد خود بازگردند، باز عهد خود می‌شکنند. عهدی که انسان با او بسته است، بندگی، انقیاد، توکل و حرمت نگه داشتن اوست. روا نیست انسان عهد الست بشکند و مخالفت او کند. لطیفه احرام نفی معصیت و بازگشت به پیمان عالم الست است.

چهار) حرمت کعبه

کعبه حرمت و احترام ویژه‌ای دارد (وجوه حرمت کعبه گذشت)، خدای سبحان به احترام حرمت کعبه محدوده آن‌را حرم و انسانهایی که قصد ورود به آن‌را دارند، مُحرم اعلام کرد پس

1- . اسرارالشریعة و اطوارالطریقة و انوارالحقیقة، ص 229
2- . مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 166

هم حرمت مکه و هم تحریم احرام به لحاظ حرمت بیت اللّه است.
امام صادق علیه السلام فرمود:
«وَ حُرِّمَ الْمَسْجِدُ لِعِلَّةِ الْکَعْبَةِ وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّةِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ»؛ (1) 169
«مسجدالحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجد الحرام است و احرام به علت حرم واجب شد.»
همچنین امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر به این سرّ عرفانی اشاره دارد:
«وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ»؛ (2) 170 «احرام به خاطر حرم واجب شد.»
یکی از ویژگیهایی که مختص مکه معظمه است و روی زمین هیچ منطقه دیگری این خصیصه را ندارد، وجوب احرام است. هر کس هر زمان بخواهد وارد مکه شود، باید نخست به میقات وارد شده، در آنجا احرام بندد و سپس به مکه وارد شود. او در این صورت محرم است و مادام که اعمال مخصوص را انجام ندهد، از احرام خارج نمی‌شود. این حکم اختصاصی و انحصاری مکه، علتی دارد. علت آن حرمت انحصاری کعبه است و به همین خاطر خداوند قانون احرام را مقرر نمود. لذا کسی که حکم واقعی احرام را بداند و بدان عمل کند، واقعاً مکّی است.

عارف بر سرچشمه مقام قلب نشسته و از آن سیراب می‌شود، (3) 171 کسی که اطاعت خدا نمود و احرام قلب بست به حریم قلب انسان کامل و مقام عظمای ولایت نائل آمده است. مقام قلب اکمل انسان‌ها، اقیانوس حکمت است که اگر آدمی قطره‌ای از آن بنوشد، حکیم شده درک

1- . المحاسن، ج 2، ص 55، روایت 1162؛ علل‌الشرایع، ص 415، روایت 1؛ فقیه، ج 2، ص 195، روایت 2122
2- . فقیه، ج 2، ص 195، روایت 2122؛ المحاسن، ج 2، ص 55، روایت 1162؛ علل الشرایع، ص 415، روایت 1
3- . اسرارالشریعة و اطوارالطریقة و انوارالحقیقة، ص 231

حقایق می‌کند، از این رو محرم به دریای قلب حکیم متصل است و از ناودان قلب بهره می‌برد. حدیث «اخلاص» این واقعیت را بر ملا می‌کند.
«مَنْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ یَنَابِیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَی لِسَانِهِ ...».
«کسی که برای خدا چهل روز اخلاص ورزد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود.»
قلب مخلص بر اثر اخلاص باز می‌شود و سرچشمه‌های حکمت از آن جریان می‌یابد. زلال حکمت که از ناودان قلب ساری و جاری شده، گمگشتگان و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد.
اصحاب سلوک در باب اخلاص نکات و لطایفی گفته‌اند: (1) 172 از جمله اینکه اخلاص، صافی نمودن عمل است از هر شوبی. در اخلاص باید عمل را پاک نمود تا غیر خدا در آن نصیبی نداشته باشد. اگر عامل جز از خدا عوض نخواهد، کاری با اخلاص انجام داده است. تا رسوم غیریت و انانیت باقی است شرک و ریا در کار است. ارادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است و در قلب او جز ذات حق، دیگری راه ندارد. بهشت اهل اخلاص، مقام لقاء است و آنها فقط با دیدار او راضی می‌شوند، درد آنها هجران است و فراق و جز با وصال، دردشان درمان نیابد. حکایت نی نامه مثنوی، درد فراق یار را فریاد می‌زند:
بشنو این نی چون شکایت می‌کنداز جداییها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اندر نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق‌تا بگویم شرح درد اشتیاق

شش) مقام تنزیه

خداوند به پیامبرش فرمود:
«وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی»؛ (2) 173 «تو تیر نینداختی وقتی که تیر انداختی، بلکه خدا بود که تیر انداخت.»

1- . شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص 68
2- . انفال: 17

این تعبیر اشاره به مقام تنزیه خداست. اگر فعلی هم به انسان نسبت داده شود، در واقع از آن خداست، چنانکه هیچ وصفی لایق او نیست.
«سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ»؛ (1) 174 «پروردگارت در عزت و بلندی از آنچه وصف می‌کنند، منزه‌تر است.»
خداوند منزه است و تسبیح بندگان تنزیه اوست و از این روست که تمامی ستایش‌های انسانی با تسبیح آغاز می‌شود. احرام برای بنده نظیر تنزیه برای خداست. (2) 175 محرم، منزه است لذا باید از اموری اجتناب کند و از آنها دوری گزیند.

مردان الهی دو دسته‌اند: دسته‌ای نخست می‌روند و سپس آنها را می‌برند و دسته‌ای دیگر سالکانی هستند که نخست آنها را می‌برند، سپس خودشان می‌روند. در سلوک هم رفتن وجود دارد و هم بردن، لکن سالکان را دو وضعیت است؛ بعضی رفتنشان نخست است و برخی بردنشان. رفتن، سلوک است و بردن، جذبه. براین‌اساس می‌توان گفت سلّاک طریق حقیقت یا سالک مجذوبند و یا مجذوب سالک. (3) 176 گاهی در آغاز سالک باید با پای خود برود و در میانه راه کشش و انجذابی او را فرا گرفته برود و گاهی آغاز سلوک با جذبه است. خداوند بنده مستعد را تا مراحلی می‌کشد و می‌برد و بعد از آن او را به حال خود گذاشته، از او می‌خواهد با پای خود برود. برخی، آیات اواخر سوره فجر را بر سالک مجذوب منطبق کرده‌اند. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبَادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛ (4) 177 احرام، جذبه است، کوششی به سوی رحمان است، با احرام انسان را می‌برند، جذب و انجذاب رحمانی شامل حال زائر می‌شود. زائری که اهل سلوک بوده، هنگام ورود به مسجد و نظر به میقات مجذوب دیدار یار می‌شود. او سالک مجذوب است و اگر پیش از این سلوکی

1- . صافات: 180
2- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 625
3- . نص النصوص، ص 174
4- . فجر: 27- 30

نداشته، در آنجا به سلک مجذوب سالک درآمده، بعد از آن باید با پای خود مقامات و منازل را یک به یک طی کند.
خدای سبحان جذبه را در قرآن با واژه «ربط» ربط داده است «وَرَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا ...»؛ (1) 178 جذب و انجذاب آتشی است که در قلب انسان افروخته می‌شود و سالک را به سمت راز و نیاز می‌برد.
وجد و جذبه سه گونه است؛ (2) 179 جذبه نفس، جذبه دل و جذبه جان. وجد و جذبه‌ای که بر نفس افتد نهان آدمی را آشکار کرده، سالک را مفتون می‌کند. وجد و جذبه‌ای که بر دل حاکم شود مرد الهی را به حرکت آورده، سرمست می‌کند او بانگ برآورده، جامه می‌درد و او سالک را معنوی می‌کند. اما جذبه‌ای که جان آدمی را در بر می‌گیرد نقد جان او کرده حقیقتش را غرق می‌کند و جان او آهنگ بریدن کرده در اقیانوس هستی محو می‌شود و این وجد سالک را منظور می‌کند.
زائر بیت اللّه با جذبه احرام به عالم وصال نائل می‌شود. احرام، سالک را بیدار و مشتاق می‌کند، احرام حدیقه دل دوستان و ریحان جان عاشقان است، احرام سبب جان باختن می‌شود و خانمان زائر را برمی‌اندازد، احرام خلعتی عزیز است که قدر وجود آن‌را کسی نمی‌داند؛ زیرا وجود انسان را از وجود خلقی بیرون می‌برد، زیارت خانه خدا آتش محبت جان عاشق است، او با نظر به جامه احرام، ناآرام و بی قرار می‌گردد، درد او فزونی یافته، با چشم گریان و دل بریان پنهان و نهان را آشکار می‌بیند و او با جذبه الهی به مقام یقین و غرق نائل می‌شود.
بر آتش عاشقیت جان عود کنم‌جان بنده تست نه من جود کنم
چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان‌صد جان دگر به حیله موجود کنم

هشت) حضور

احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسی که در میقات غایب است و خود را

1- . کهف: 14
2- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّٰه انصاری، ج 1، ص 326

برای انس با دوست مهیا نکرده، گویا در خانه خویش نشسته است، حتی این غیبت از آن غیبت بالاتر است و کسی که در خانه خود نشسته و حضور دارد، گویا مُحرم است و مکی. اگر در احرام حضور یابد، حضورش کامل گشته در محضر حق باریافته است. اگر مجاهد طریقت حق هجرت کرده باشد، جهادش علت شهود او گشته، احرام حضور بسته است؛ از این رو غرض احرام، حضور در محضر ربوبی و باریافتن در پیشگاه مالک عالم است. سالک حاضر به هنگام احرام محو می‌شود، او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبه‌ها می‌گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می‌شود.

نه) تشبیه خدا

در احرام انسان از کارهایی بازداشته شده است، احرام تحریم و توقیف است، احرام منع و دوری است. خدای سبحان مُحرم را شبیه خودش قرار داده است. (1) 180 او فرد فرید است و محرم هم از دیگران متمایز و منفرد. خدای تعالی وصفی دارد «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»؛ (2) 181 او از خود هر گونه همانندی را نفی کرده است در عین حال که او تجلی و ظهوری دارد. محرم مظهر این اسم خداست، او هم با احرام هر گونه همانندی را نفی می‌کند، لذا باریتعالی محرم را به خود تشبیه نموده است.

ده) سفر معنوی

آنانکه قصد حج کرده‌اند سه دسته‌اند (3) 182: دسته نخست به دنبال حجةالاسلام‌اند، قصد آنها این است که حجشان درست و سالم برگزار شود، آنها با خود توشه می‌برند تا حجی در خور و شایسته داشته باشند.
دسته دوم حاجیانی هستند که سعی در قطع علقه‌ها دارند، آنها واقعاً از وطن، اهل، عیال و دوستان مهاجرت کرده، قصد واقعی برای زیارت بیت اللّه و قبر نبوی دارند. آنان بیابان‌ها را

1- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 780
2- . شوری: 11
3- . اللمع، ص 156- 158

طی می‌کنند، با مشکلات مواجه می‌شوند و با صعوبت خود را به میقات می‌رسانند. این دسته از زائران آداب حج را به جای می‌آورند و ذخیره‌ای برای آخرت خود فراهم می‌کنند.
دسته سوم مجاوران حق‌اند، آنها با یاد او و دیدار او انس گرفته‌اند، نفس خود را سالها محبوس ساخته‌اند، از شهوات گذشته‌اند، از لذات گذر کرده‌اند، این‌ها مسافر و مهاجرند. اینان سفری معنوی در پیش دارند و رزق آنها مقسوم و قوت آنها در عالم غیب است. مسافران واقعی و محرمان راستین پای برهنه‌اند، بالای سرشان جز آسمان چیزی نیست، چشمشان فقط در انتظار رویت ماه است، نفسشان بی‌قرار دیدار است، حالت آنها حضور است و قلبشان مملو از سرور و آنگاه که به میقات می‌رسند، سفر معنوی خویش آغاز کرده‌اند.
ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی‌رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

اساساً سفر را سفر گفته‌اند چون آدمی را از اخلاق زشت می‌رهاند. (1) 183 مسافر معنوی از اخلاق ذمیمه رمیده است و کسوت اخلاق زیبا پوشیده است، او از نفس رهایی یافته به اطمینان و یقین واصل شده است. توکل، رضا، تسلیم، اطمینان، یقین و نور، دستاورد این سفر معنوی است. در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت که از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت احرام سوال شد. امام علیه السلام چنین پاسخ داد (2): 184
لان یخشعوا قَبْلَ دُخُولِ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْنِهِ وَ لِئَلَّا یَلْهُوا وَ یَشْتَغِلُوا بِشَیْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ یَکُونُوا جَادِّینَ فِیمَا فِیهِ قَاصِدِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ عَلَیْهِ بِکُلِّیَّتِهِمْ مَعَ مَا فِیهِ مِنَ التَّعْظِیمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِنَبِیِّهِ وَ التَّذَلُّلِ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وِفَادَتِهِمْ إِلَیْهِ رَاجِینَ ثَوَابَهُ رَاهِبِینَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ إِلَیْهِ بِالذُّلِّ وَ الِاسْتِکَانَةِ وَ الْخُضُوعِ»؛ (3) 185
«همانا مردم مأمور شده‌اند که احرام ببندند، تا پیش از ورود به حرم امن الهی، خشوع پیدا کنند و به چیزی از کارهای دنیا و زینت‌ها و لذتهای آن سرگرم و مشغول نباشند و در راه آن چه که به سوی آن آمده‌اند شکیبا باشند و با همه

1- . همان، ص 159
2- . فقیه، ج 2، ص 518، روایت 3110

3- . بحارالأنوار، ج 6، ص 84

وجودشان رو به خانه خدا آورند. به علاوه در احرام، بزرگداشت خدای متعال و خانه او و فروتنی برای حاجیان است، وقتی که می‌خواهند به سوی خدا روند و بر او وارد شوند، در حالی که به پاداش او امیدوار، از کیفرش بیمناک و به سوی او روانند و با فروتنی و تواضع و خضوع، روی به سوی او می‌کنند.»

اسرار ميقات

یک) کندن لباس معصیت

گرایش به عالم غیب و تمایل به کشف اسرار، جزء فطرت و سرشت انسان است. طینت معنوی ریشه در جاذبه حضرت ربوبیت دارد. نخست جذبه او شامل حال انسان می‌شود و سپس انسان کششی به سمت او پیدا می‌کند. حدیث «کنز مخفی»، اساس هستی و آفرینش را حبّ، عشق و جذبه رحمانی می‌داند:
«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفیّاً فأحببت أن أعرف فخلقتُ الخلق لکی أعرف»؛
«گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، آفریدم تا شناخته شوم.»
در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زدعشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

مغناطیس جان، جان جانان است و منبع جمال و غایت کمال ریشه جذبه‌های انسانی است. این جذبه مغناطیسی نتیجه‌ای جز پاره کردن قیود طبیعی و رفض علقه‌های نفسانی ندارد. در این صورت انسان به سوی عالم تجرد بالا می‌رود، ملکوت و جبروت را در می‌نوردد تا به اصل حقیقت هستی واصل شود که این مقام، اتصال با کعبه مقصود و دیدار یار است.
اما بشر از ماده زاده شد و با ماده در ظلمتکده طبیعت رشد می‌کرد. ظلمت مادیت بستر زندگی انسان است، آدمی در بیکران شهوات و کثرات غوطه می‌زند، امواج علایق و وابستگی‌های مادی او را هر لحظه به طرفی پرتاب می‌کند، هنوز از بیهوشی موجی به هوش نیامده، موج سهمگین دیگری، سیلی تاریکی و مادیت به صورت او صدمه می‌زند، امواج خروشان این دریای هولناک و دهشت‌انگیز هر لحظه او را بیشتر فرو برده، به گونه‌ای که

ناله‌ها و فریادش میان نهیب امواج گم می‌شود؛ به هر سو که می‌نگرد، حرمان و حسرت است و تهدید و رعب.
دراین میان گاهی جذبه‌ای از آسمان درمی‌رسد که چون نسیم جان بخش و روح‌افزایی او را نوازش می‌دهد؛ این جذبه مهرانگیز او را به سمت بالا دعوت می‌کند، به مقصد و مقصود سوق می‌دهد اما افسوس که این نسیم حیات بخش و این جذبه رحمانی دوامی ندارد و چونان برقی رونده و گذرا عبور می‌کند.
«أَنَّ لِرَبِّکُمْ فِی أَیَّامِ دَهْرِکُم نَفَحَات أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا». (1) 186
«در روزگارانتان نسیم‌هایی می‌وزد، آگاه باشید که به آن اقبال کنید و از آن اوبار نکنید.»
مهمترین توشه سلوک، ترک مخالفت الهی است. معصیت، مخالفت حق است. معاصی پای انسان را به زمین ماده می‌بندد و به او اجازه سلوک و حرکت نمی‌دهند. وابستگی‌ها و دلبستگیها جرم می‌آورند و مجرم، مُحرم نمی‌گردد. میقات، نوید ترک معصیت است، میقات مژده احرام واقعی است، حضور در میقات، حضور در محضر موجودی است که می‌بیند. در حضور او انسان باید عهد و پیمانی ببندد تا اوصاف حیوانی را رها کند، پا جای پای شیطان نگذارد، انسانیت در او تقویت شود و زحمات انبیا را قدر شناسد.
میقات محل تخلیه است. در آنجا باید از گناه خالی شد، به عالم نور وارد گشت، خضوع، تذلّل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد. به این حقیقت نورانی امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی اشاره دارد.
«قال: فَحِینَ نَزَلْتَ الْمِیقَاتَ نَوَیْتَ أَنَّکَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِیَةِ وَ لَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ قَالَ لَا»؛ (2) 187
«پرسید: آنگاه که به میقات فرود آمدی، نیت کردی که لباس نافرمانی را درآورده لباس طاعت بپوشی؟ گفت: نه.»
اگر حاجی هنگام نزول به میقات از مخالفت الهی دست نکشد و ترک معصیت نکند، او در

1- . بحارالأنوار، ج 80، ص 352
2- . مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 166

ص: 80
واقع، میقات و احرام را درک نکرده است.

دو) زیارت خدا

مشاهده، رؤیت حق است با چشم دل، عارفی که جهان را به عنوان مظهر و آیت خدا می‌بیند، در واقع عالم را فانی و مستهلک شهود می‌کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می‌بیند:
«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیدٌ» (1) 188؛
«در هلاکت پیشینیان پند است آن را که دارای قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کند.»
عارف، شهید را به معنای شهود اخذ می‌کند.

هر که را جان از هوس‌ها گشت پاک‌زود بیند قصر و ایوان سماک
ای برادر تو نبینی قصر اوزان که در چشم دلت رسته است مو
چشم دل از موی علت پاک کن‌تا ببینی قصر فیض
«من لدن»

کسی که به زیارت حق نایل نیاید، زیان کرده و دیدار حق نهایت سیر انسان است:
«یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ» (2) 189؛
«ای انسان با هر رنج بکوشی عاقبت نائل به ملاقات او می‌شوی.»
البته انسان با بصیرت و حقایق ایمانی به زیارت وجه اللّه نایل می‌شود، لقاء حق با انقطاع، قرین و همراه است؛ چنانکه در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:
«إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَیْکَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَاءِ نَظَرِهَا إِلَیْکَ حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»؛
«معبودا به من ببخش کمال انقطاع به درگاهت را و پرتو ده دیده دل ما را به

1- . ق: 37
2- . انشقاق: 6

تابش نظر خود تا بردرد دیده‌های دل پرده‌های نور را و برسد به سرچشمه عظمت.»
دردمندی اولیا و عارفان همه از سر هجران و شوق دیدار بوده است. میقات، گاهِ دیدار یار است، میقات زمان زیارت دوست می‌باشد و حاجی در میقات قصد مواجهه رودررو با خدای عظیم دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:
«فَحِينَ دَخَلْتَ الْمِيقَاتَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ بِنِيَّةِ الزِّيَارَةِ؟ قَالَ: لَا»؛ (1) 190 «وقتی وارد میقات شدی نیت کردی که بر نیت زیارت باشی؟ گفت: نه.»
میقات برای راههای مختلف، متفاوت است. برای اهل مدینه، مسجد شجره (ذوالحلیفه)، برای عراق و نجد، وادی عقیق، برای اهل طائف، قرن المنازل، برای اهالی یمن، یلملم و برای شامیان، حجفه، میقات میباشد اما نزدیکترین افراد به حرم خدا ساکنین و مقیمین مکه‌اند، برای آنها نزدیکترین میقات یعنی تنعیم قرار دارد. ساکنان مکه، همسایگان کعبه و حرم خدا هستند. همسایگان بیت اللّه نزدیکترین افراد به خانه خدا هستند لذا باید در نزدیکترین میقات‌ها احرام بندند. خداوند برای آنان با اسم «الاول» تجلی کرده است. (2) 191 این تجلی جز برای اهل حرم نباشد و ساکنان حرم به حکم اوّلیّت، بر دیگران برتری دارند لذا اولین و نزدیکترین میقات‌ها، احرام گاه آنهاست.
احرام، اولین محل سلوک و میقات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات آغازین مرز حضور است، حاجی با میقات به سرزمین عهد و پیمان و عالم الست باز می‌گردد؛ او از خود شروع کرده، برای دیدار خدا آماده می‌شود. میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است؛ سفری از دنیا به آخرت، سفری از توبه به توحید، سفری از کثرت به وحدت، سفری از شهادت به غیب، سفری از ظاهر به باطن، سفری از «من» به «او» و سفری از «من» به «تو».
به میقات آمدم تا بینم او رابه آب توبه شویم دست و رو را
ببار ای ابر رحمت بر سر من‌که می‌بینم بهار آرزو را

میقات، شمیم حضور است، نسیمی است که صبا از آن طرّه بگشاید، میقات، برهنه شدن از رسوم و عادات و در بر کردن لباس قنوت و عبودیت است. میقات شکوهی به اندازه قیامت دارد، میقات محل انابه، ابتهال و تضرّع است، میقات، اجابت ندایی است که از عمق تاریخ بر می‌آید، میقات تن دادن به زلال علم و معرفت و درنگی در گذشته خویشتن است، به شاهراه صراط مستقیم آمدن است، میقات، سرّ زمان است، میقات مردن از گذشته و یافتن حیاتی دوباره است، گذشتن از پستی‌ها و پیوستن به

زیبایی‌هاست، میقات تهی شدن از غیر او و سرشار از او گشتن است. سالک در میقات خودیت را دفن و خدا را اظهار و بر ملا می‌کند و میقات وقت مؤانست و عشق بازی است. در میقات باید نعلین انانیت برکند؛ زیرا آنجا وادی قداست و نور است.
«فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُویً» (3) 192؛
«نعلین از خود بدور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.»
در میان میقات‌ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد. سرّ آن‌را باید در عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله جست و جو کرد. از امام صادق علیه السلام پرسشی شد و آن اینکه چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد شجره احرام بست؟ امام علیه السلام پاسخ داد (4) 193:
«زیرا معراج پیامبر به آسمان بحذا مسجد شجره صورت گرفت، ملائکه هم بحذا مسجد شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بیت المعمور بالا بردند و در آنجا ندایی آمد.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لبیک. صاحب ندا گفت: آیا من تو را یتیم نیافتم و پناه ندادم؟
آیا تو را گمراه نیافتم و هدایت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک».
از این رو احرام پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد شجره بود.

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، یعنی اینکه انسان در حالی که می‌خواهد محرم

1- . طه: 12
2- . علل الشرایع، ج 2، ص 433
3- . طه: 12
4- . علل الشرایع، ج 2، ص 433

ص: 82

شود، نیت عمره تمتع یا قصد ترک محرمات احرام کند، دیگری تلبیه است؛ یعنی اینکه لبیک بگوید و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که یکی را لُنگ و دیگری را رداء گویند. هر یک از این سه، اسرار باطنی دارد که توجه به آنها حج نورانی و نورانیت حج برای حاجی به ارمغان می‌آورد.

اسرار نیت

یک) هجرت باطنی و اخلاص

یکی از شرایط هر عبادتی، از جمله حج و احرام نیت است. سرّ نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا. خلوص در نیت صاف نمودن سرّ ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد چه ظاهری، چه باطنی، چه جوارحی چه جوانحی.
اعمال حتی شامل خطورات قلبی هم می‌شود. ریشه تمامی آلودگی‌های عمل، انانیت و نفسانیت است. خلوص در نیت خشکاندن شوائب و ناپاکی‌های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت. دین را باید برای خدا خالص کرد.
«الا للّه‌الدین الخالص» (1) 194؛
«آگاه باشید که برای خداست دین خالص.»
خداوند از انسان دین خالص طلب کرده است؛ بنابراین در دین، دینداری و عبادت نباید غیر او را دخالت داد. هواهای نفسانی و شوائب شیطانی دین را از خلوص می‌اندازند و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آن‌را پذیرا نیست.
ای برادر تو همان اندیشه‌ای‌مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی‌وربود خاری تو هیمه گلخنی

خلوص نیت انسان را مهاجر می‌کند و هجرت دو گونه است؛ (2) 195
هجرت صوری به ظاهر واقع

1- . زمر: 3
2- . پرواز در ملکوت، ص 78

می‌شود، اما هجرتی که خلوص می‌آورد، هجرت باطنی و معنوی است و این نوع دوم هجرت است. سفر باطنی مبدأی دارد و مقصدی؛ مبدأش تاریک‌خانه نفس است و غایتش خدای تعالی و رسولش. اگر کسی از خانه نفس خارج نشود، سفر او از نفس به سوی نفس است، در حالی که سیر سالک باید از نفس به سوی خدا باشد. در این سلوک باید از نفسانیت و انانیت خارج شد و لذایذ نفسانی را دور کرد.
«وَمَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ» (1) 196؛
«هرگاه کسی از خانه‌اش برای هجرت بسوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر مرگ وی را در رسد اجر چنین کسی بر خداست.»

دو) قصد تحول

روزی که انسان در میقات می‌ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می‌کند. اینک هنگامِ تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی انسانی دگر شود؛ لحظه تَحقق تحولی عظیم است. زندگی انسان نقطه‌های عطفی دارد که می‌تواند تلنگری به وجود انسان باشد. کسانی که از این نقطه‌های عطف بهره برده، راه خود یافته‌اند، برده‌اند و برنده‌اند و فوز و فلاح برای آنهاست. به گاهِ قصدِ احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را در بر می‌گیرد، زبان انسان قفل می‌شود، شعله‌های بیقراری از نگاه انسان زبانه می‌کشد و شراره‌های عشق بن‌مایه وجود آدمی را تکان می‌دهد؛ زمان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را روبه روی خدا احساس می‌کند. اکنون زمان دلدادگی است، میقات حسرت است و امید؛ حسرت بر گذشته و امید به آینده. در آنجا باید قصد دگرگونی داشت، انسانی متحول شد، از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت‌ها و نسیان‌ها کاست و بر عشق‌ها، خلوص‌ها و حضورها افزود.
با نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می‌بندد، پیمان تحول با خدا می‌بندد. به بیان

1- . نساء: 100

بهتر عهد و پیمانی که حج‌گزار با پروردگار عالم در عالم الست بسته است، تجدید می‌کند. نیت احرام، عقد با خدا و بریدن از ماسواست. به این نکته نورانی امام سجاد علیه السلام اشاره می‌کند:
«فَحِينَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّکَ قَدْ حَلَلْتَ کُلَّ عَقْدٍ لِغَيْرِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا»؛
«پرسید: وقتی نیت حج کردی آیا نیت کردی که هر پیوندی با غیر خدا را رها کنی؟ گفت: نه.»

اسرار تلبیه

یک) پاسخ به دعوت خدا

آنگاه که انسان در میقات قرار می‌گیرد و قصد بستن احرام می‌کند، باید «لبیک» بگوید؛ یعنی این ذکر را بر زبان خود جاری سازد: «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک». کیفیت تلبیه براساس حدیث امام صادق علیه السلام به همین نحو بود که گذشت. امام در ادامه حدیث خود فرمود:
«رسول خدا علیه السلام بعد از گفتن لبیک «ذالمعارج» را زیاد می‌فرمود و هر گاه به سواره‌ای بر می‌خورد یا به بالای تپه‌ای می‌رسید یا به دشتی سرازیر می‌شد و آخر شب و پس از نمازها، لبیک می‌گفت». (1) 197
البته تلبیه ادامه‌ای هم دارد که مستحب است.
آنگاه که مردان الهی لباس احرام می‌پوشند و قصد حضور در درگاه باریتعالی دارند، خداوند آنها را صدا می‌زند، آنها را می‌خواند و برای آنها دعوت نامه‌ای ارسال می‌کند. لبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست. سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت تلبیه پرسید، حضرت فرمود:
«إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ: عِبَادِی وَ إِمَائِی، لَأُحَرِّمَنَّکُمْ

1- . فقیه، ج 2، ص 325، روایت 2578؛ قرب الاسناد، ص 162، روایت 592؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 377، روایت 7

عَلَی النَّارِ کَمَا أَحْرَمْتُمْ لِی، فَقَوْلُهُمْ: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ» إِجَابَةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نِدَائِهِ لَهُمْ»؛ (1) 198
«وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می‌دهد و می‌گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آنگونه که شما به خاطر من احرام بستید. آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد، می‌گویند: «لبیک، خدایا لبیک.»
تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می‌دهد. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است و در میقات خود را برای میهمانی آماده و مهیا می‌سازد. میزبان او را فراخوانده است و حاجی در پاسخ به دعوت حق لبیک گویان آماده دیدار می‌شود.
زائر هنگامی می‌تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملا خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید: «لَا لَبَّیکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ». حاجی باید با اعتقاد به خدا فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان خشوع و خضوع به درگاه باریتعالی آورد، حالتش به گونه‌ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه‌ای که سخط دارد، کریم و رحیم است و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که آن حضرت بعد از احرام رنگ از رخسارش پرید، اصحاب علت آن‌را جویا شدند.
امام علیه السلام اظهار داشت خوف دارم که خداوند در پاسخ من بگوید: «لا لبیک».
«فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوت به رَاحلته اصفر لَونه و وقعت علیه الرعدة و لم یستطع أن یلبّی فقیل: أَلا تلبّی؟ فقال: أخشی أن یقول لی لَا لَبَّیک وَ لَا سَعْدَیک فلمّا لبّی خر مغشیا علیه ...»؛ (2) 199
«امام سجاد علیه السلام به حج رفت. چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید. کسی گفت: لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: لا لبیک و لاسعدیک! و

1- . فقیه، ج 2، ص 196، روایت 2124؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 83، روایت 21؛ علل الشرائع، ص 416، روایت 2
2- . عوالی اللئالی، ج 4، ص 35

چون لبیک گفت، بیهوش شد.» (1) 200
از سوی دیگر وجه تسمیه هم همین است. این واژه در لغت به معنای اجابت است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام هم به این نکته اشاره شده است. از امام علیه السلام درباره وجه تسمیه تلبیه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:
«إجابة، إجاب موسی ربّه» (2) 201؛
«این اجابت است، موسی هم پروردگارش را چنین جواب داد.»
بنابراین لبیک شعار حج شد و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار گرفت.
امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه بیان لطیفی دارد:
«و لبّ بمعنی إجابة صافیة خالصة زاکیة للّه عزّ و جلّ فی دعوتک متمسّکاً بالعروة الوثقی»؛ (3) 202 «لبیک تو به معنای اجابت زلال و پاک برای خدای متعال در دعوتش باشد در حالی که به دستگیره محکم الهی چنگ زده‌ای.»
پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد، پاسخی همراه با صفا و پاسخی پاک برای خداوند عظیم و کریم. پاسخ دهنده هم باید خود را برای اجابت دعوت حق مهیا کند و با استعداد لازم به حضور او باریابد، قلبی صاف فراهم کند، تزکیه نفس داشته باشد، صدق، ادب، صبر، شکر، ایثار و سخا، توشه راه داشته باشد تا بتواند پاسخی شایسته به فراخوان الهی بدهد.

دو) سکوت معصیت

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

1- . محجة البیضاء، ج 2، ص 201؛ عوالی اللئالی، ج 4، ص 35، روایت 121
2- . علل الشرایع، ص 418، روایت 4
3- . بحارالأنوار، ج 96، ص 124

«فَحِينَ لَبَّيْتَ، نَوَيْتَ أَنَّکَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِکُلِّ طَاعَةٍ، وَ صُمْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا»؛
«پرسید: وقتی لبیک گفتی آیا نیت کردی که در طاعت محض او سخن بگویی و از هر معصیت او لب فرو بندی؟ گفت: نه.»
زائر باید با لبیک خویش در برابر خدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او باید روزه معصیت گیرد و شعله معصیت را در درون خود خاموش کند، ریشه‌های آن را بخشکاند و پاسخ به هوای نفسانی ندهد.
اگر لبیک اجابت دعوت خداست، عدم اجابت دواعی نفسانی و هواهای شیطانی هم هست.
لبیک گو باید از شریک خدا دوری کند، هوای نفس شریک اوست. آنگاه که با چشم دل به بیت اللّه نگاه می‌کند، به صاحب خانه هم التفاتی کند و در حضور او عزم خود را جزم کند تا نزدیک گناه نشود. میقات احرام، محل حضور ملائکه آسمانی است. فرشتگان خدا به احرام بستگان می‌نگرند، بر آنها غبطه می‌خورند، مباهاتی که خدای سبحان نسبت به زائران خویش داشته، همیشه پیش چشم ملائکه است، روا نیست که زائر با معصیت کردن خویش مباهات خدا را تضییع کند.
زائر با لبیک گفتن مصمم می‌شود که گناه نکند و شهادت می‌دهد که از معصیت دوری ورزد، سزا نیست که این تصمیم و شهادت کذب و دروغ باشد. گناه و معصیت طیف گسترده‌ای دارد؛ گناهان زبان، گناهان دست، گناهان پا، گناهان چشم، و بسیاری معاصی دیگر. کسی که لبیک خدا می‌گوید باید تمامی معاصی، جرمها و اشتباهات را مدّ نظر قرار دهد و قصد دوری از آنها کند. او باید تصمیمی سرنوشت ساز بگیرد، از گذشته زشت خود پشیمان شود و لبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار دهد تا آینده‌ای روشن و نورانی در پیش داشته باشد.
باری، لبیک آغاز مجاهدت است، شروع پاره‌ای تحریم‌هاست، او باید تجربه کند تا خود را از بعضی امور محروم کند، این محرومیت‌ها نوید بخش حقیقت‌هایی است که در آینده عمر، پیش روی زائر قرار می‌گیرد، لبیک زیر ساخت مناسک حج است، اساس ورود به حرم الهی است، لبیک روزنه‌ای به رحمت الهی باز می‌کند، لبیک فریادی علیه طغیان نفس است، زائر با لبیک خویش طاغوت درون را درهم می‌شکند، دامان نفس را از وسوسه‌ها و شیطنت‌ها

می‌زداید، حریم درون را از حیله‌ها، نیرنگ‌ها وخدعه‌های نفسانی پاک می‌کند، لبیک باطن انسان را عرصه گاه نور الهی قرار می‌دهد، لبیک سلامت نفس، پاکی روح و آشتی با آسمان را به ارمغان می‌آورد، لبیک گویان در حمایت و پناه حق قرار می‌گیرند، لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهد، عشق و توجه است و زائر با لبیک خویش گامی به سوی بهشت بر می‌دارد.

سه) هماهنگی با ابراهیم

لبیک زائر را شبیه ابراهیم می‌کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می‌کند. لبیک‌گو شبیه ابراهیم می‌شود. ابراهیم علیه السلام حلیم، صبور، شاکر و اهل ابتهال و انابه بود. «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لحلیم اوّاء منیب»؛ (1) 203 ابراهیم صادق بلکه صدّیق بود. «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ کَانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً»؛ (2) 204 ابراهیم اهل دعا و تضرع بود. او دعاهای فراوانی بعد از تجدید بنای خانه خدا کرد.
خداوند هم با ابراهیم علیه السلام به گونه‌ای خاص معامله کرد؛ او را به شدت آزمود. «وَإِذْ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»؛ (3) 205 ابراهیم علیه السلام مأمور شکستن بتها شد. «وَتَاللَّهِ لَأَکِیدَنَ أَصْنَامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ»؛ (4) 206 ابراهیم علیه السلام با امداد الهی توانست ملکوت آسمانها و زمین را رؤیت کند. «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (5) 207 و خداوند به ابراهیم علیه السلام سلام داد: «سَلَامٌ عَلی إِبْرَاهِیمَ». (6) 208
روزی مشرکان و معاندان ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاردند و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل بر او نازل شد و از او پرسید:
«آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: نسبت به تو حاجتی ندارم سپس جبرئیل به آسمان عروج کرد، بازگشت و از او پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟
خلیل اللّه پاسخ داد: «همین که او حال مرا می‌بیند کافی است.»» (7) 209

1- . هود: 75
2- . مریم: 41
3- . بقره: 124
4- . انبیاء: 57
5- . انعام: 75
6- . صافات: 109
7- . کشف المحجوب، ص 424

و به این نکته توجه کنیم که گفتگو زمانی صورت گرفت که ابراهیم علیه السلام چند گامی بیشتر با کوه آتش فاصله نداشت. خداوند هم به پاس توکل و ادبش آتش را برای او سرد و آرام قرار داد.
حج گزار و زائر بیت اللّه الحرام باید شباهتی به ابراهیم علیه السلام پیدا کند. او باید حلم ورزد، صبر پیشه کند، سرشک اشک بر گونه‌ها داشته باشد، اهل صدق و صفا باشد، دعا و تضرع پیشه کند و اگر در شدائد و مصائب قرار گرفت، اعتمادش را سلب نکند، بلکه بر توکلش افزوده شود.
لبیک دریچه‌ای است به سوی ابراهیمی شدن. راز و رمز لبیک هماهنگی با خلیل اللّه و بانی بیت اللّه است.
آن یکی اللّه می‌گفتی شبی‌تا که شیرین گردد از ذکرش لبی
گفت شیطانش خموش ای سخت روی‌چند گویی آخر ای بسیار گوی
این همه اللّه گفتی از عتوخود یکی اللّه را لبیک کو؟
او شکسته‌دل شد و بنهاد سردید در خواب او خضر را در حضر
گفت همین از ذکر چون وامانده‌ای‌چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
گفت لبیکم نمی‌آید جواب‌زان همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت خضرش که خدا این گفت به من‌که برو با او بگو ای ممتحن
نی که آن اللّه تو لبیک ماست‌آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
ترس و عشق تو کمند لطف ماست‌زیر هر یارب تو لبیک ماست

عارفان و سالکان، تلبیه منقطع ندارند؛ لبیک آنها دائمی است. آنها در تمامی عمر اجابت حق می‌کنند و لبیک گویان مقام قدس ربوبی‌اند. خداوند دعوتی عام فرموده است:
«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ ...» (1)؛
«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به

1- . انفال: 24

حیات ابدی رسید.»
اجابت دعوت حق، حیات آور است، انسان را زنده می‌کند و به او علم و معرفت و قدرت و توان می‌دهد. مردان الهی دائماً حق را اجابت می‌کنند. هر گاه از حالی به حال دیگر منتقل شوند و با تمامی نفسهایشان خدا را می‌خوانند، پاسخ او را می‌دهند. اگر سالک لباس طاعت پوشد و از لباس معصیت خارج گردد، بهترین پاسخ را به خدای سبحان داده است. لذا لبیک حج در میقات الگویی برای تمامی زندگی است تا انسان در طول حیاتش و سراسر عمرش مراقب حضور حق باشد، نجواها و نداهای او را بشنود و او را اجابت کند.

پنج) ذوب گناه

لبیک گناهان را می‌برد، با معصیت سازگار نیست، آثار آن‌را نابود می‌کند، بر ایمان می‌افزاید، لبیک غروب گناه است، آنگاه که خورشید حق بتابد معاصی غروب می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَا مِنْ حَاجٍّ يَضْحَى مُلَبِّياً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا غَابَتْ ذُنُوبُهُ مَعَهَا ...»؛
«هیچ حج گزاری نیست که روز را به لبیک گفتن به سر آورد، مگر آنکه همراه غروب خورشید، گناهانش پنهان می‌شود». (1) 211
همچنین فرمود:
«مَنْ أَضْحَى يَوماً مُلَبِّياً حَتَّى تَغْرِبَ الشَّمْس غَرِبَتْ ذُنُوبُهُ فَصَارَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّه»؛
«کسی که یک روز تا غروب آفتاب لبیک بگوید، گناهانش از بین می‌رود و همچون زمانی می‌شود که مادرش او را به دنیا آورده است». (2) 212
و نیز فرمود:

1- . فقیه، ج 2، ص 222، روایت 2238؛ المعجم الاوسط، ج 6، ص 193، روایت 6125
2- . السنن الکبری، ج 5، ص 67، روایت 9022 و 9020

«مَنْ لَبَّی فِی إِحْرَامِهِ سَبْعِینَ مَرَّةً إِیمَاناً وَ احْتِسَاباً، أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ مَلَکٍ بِبَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٍ مِنَ النِّفَاقِ»؛
«کسی که در احرامش، از روی ایمان و امید به پاداش الهی هفتاد بار لبیک بگوید، خداوند هزار هزار فرشته را شاهد می‌گیرد که او را از دوزخ و نفاق رهایی داده است.» (1) 213
خداوند از هر چیز، چهار چیز را انتخاب کرد؛ از ملائک جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل را، از انبیا چهار نبی را: ابراهیم علیه السلام، داوود علیه السلام، موسی علیه السلام و مرا، از بیت‌ها چهار خانه، زیرا خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ» (آل‌عمران: 33)؛ و از شهرها چهار بلد یعنی مدینه، بیت‌المقدس، کوبه و مکه، از زن‌ها چهار زن: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیهم السلام و از حج چهار چیز را: ثجّ یعنی قربانی، عجّ یعنی ضجّه و ناله حاجیان به هنگام تلبیه، احرام و طواف را. (2) 214

غور در بیکرانه آیات آسمانی نشان از حقیقتی ژرف و شگرف دارد. قرآن واقعیت را به گونه‌ای متفاوت معرفی می‌کند. خداوند درخت را در حال سجده می‌داند: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ». (3) 215 تمام عالم هستی یا تمامی پرندگان از نماز و تسبیح خود آگاهند: «کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ». (4) 216 سنگی که از بالای کوه فرو می‌افتد به دلیل خوف و خشیت الهی است: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ». (5) 217 صدای رعدی که از ابرها به گوش می‌رسد، حمد و تسبیح است و خوف و خشیت آنها را نشان می‌دهد: «وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ». (6) 218 گذشته از تمامی موارد پیش گفته یکی از واقعیاتی که قرآن آن را با تأکید و عنایت بیان می‌فرماید، تسبیح تمامی هستی است: «یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ

1- . فروع کافی، ج 4، ص 337، روایت 8؛ المحاسن، ج 1، ص 138، روایت 180؛ الفردوس، ج 3، ص 614، 5918
2- . فقیه، ج 2، ص 221، روایت 2235
3- . الرحمن: 6
4- . نور: 41
5- . بقره: 74
6- . رعد: 13

الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ ...». (1) 219 البته انسان‌ها به این واقعیت و حقیقت دست نمی‌یابند. به تعبیر دیگر نیافتن دلیل بر نبودن نیست. هستی همه تسبیح گوی حق است هر چند انسان نفهمد.
به هر تقدیر جهان هستی آنگونه که خدا در قرآن تصویر می‌کند و برای انسان معرفی می‌نماید، با جهانی که ما می‌شناسیم، کاملاً متفاوت است. این وظیفه ماست که نگاه خود را به هستی تغییر دهیم و بینشی الهی نسبت به عالم بیابیم. چشم‌ها را بشوییم و جهان را جور دیگر ببینیم.
از جمله حقایقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب لبیک بر ملا کرد این که زبان هستی، لبیک است. اگر عالم وجود تسبیح گوی حق‌اند، اگر عالم هستی آیات حق و بنده اویند و اگر جهان بیکران خاضع و خاشع برای اوست، همه چیز لبیک می‌گویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَا مَن مُلَبٍّ یُلَبِّی إلّا لَبّی عَن یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ مِن حِجرٍ أو شَجَر أو مَدَر، حَتّی تَنْقَطِعَ الأرض مِن هَاهُنا وَ هَاهُنا»؛
«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آن که آنچه از سنگ و درخت و کلوخ در چپ و راست اوست، (هم صدا با او) لبیک می‌گوید، تا آنجا که چشم کار می‌کند.» (2) 220
همچنین امیر مؤمنان فرمود:
«مَا مِنْ مُهِلٍّ یُهِلُّ فِی التَّلْبِیَةِ إِلَّا أَهَلَّ مَنْ عَنْ یَمِینِهِ مِنْ شَیْءٍ إِلَی مَقْطَعِ التُّرَابِ وَ مَنْ عَنْ یَسَارِهِ إِلَی مَقْطَعِ التُّرَابِ، وَ قَالَ لَهُ الْمَلَکَانِ: أَبْشِرْ یَا عَبْدَ اللَّهِ وَ مَا یُبَشِّرُ اللَّهُ عَبْداً إِلَّا بِالْجَنَّةِ»؛
«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آنکه هر چه در چشم انداز اوست، در سمت راست و چپ لبیک گویند. و دو فرشته به او می‌گویند: «مژده باد بر تو ای بنده خدا» و خداوند هیچ بنده‌ای را جز به بهشت مژده نمی‌دهد». (3) 221
تلبیه را آدابی است که یکی از آنها خشوع است. حاجی به هنگام گفتن لبیک باید با خشوع

1- . جمعه: 1
2- . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 975، روایت 2921؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 189، روایت 828؛ السنن الکبری، ج 5، ص 67، روایت 9019؛ حلیة الاولیاء، ج 3، ص 251
3- . فقیه، ج 2، ص 203، روایت 2140

و خضوع اجابت حق کند و دعوت او را لبیک بگوید. مالک بن انس می‌گوید: سالی با امام صادق علیه السلام به حج رفتم، هنگام احرام چون بر مرکبش قرار گرفت هر چه می‌خواست لبیک بگوید صدا در گلویش می‌شکست و نزدیک بود امام از مرکبش فرو افتد. به ایشان عرض کردم ناچار باید لبیک بگویی.
امام فرمود:
کَیْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ» وَ أَخْشَی أَنْ یَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِی لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ؟»؛ «چگونه جرأت کنم و بگویم: «لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْک» در حالی که بیم دارم خدای متعال به من بگوید: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ».» (1) 222
از دیگر آداب لبیک گفتن کثرت آن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد لبیک می‌گفت تا آنکه خانه‌های مکه را مشاهده می‌کرد. زائر چه سواره و چه پیاده، چه بر فراز تپه و چه در دشت، چه روز و چه شب و در همه احوال آنگاه که احرام بست، بهتر است لبیک گو باشد و پاسخ حق را مدام بر زبان خود جاری کند. محمد بن منکدر درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید که ایشان لبیک را زیاد تکرار می‌کرد. (2) 223 ادب دیگر لبیک آن است که مردان لبیک را بلند بگویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«جبرئیل نزد من آمد و گفت: خداوند متعال به تو دستور می‌دهد که به یارانت فرمان دهی صدایشان را به لبیک گفتن بلند سازند؛ چرا که شعار حج است». (3) 224
خدای سبحان فرشتگان را خبر داد که به حاجیان مباهات می‌کند، در حالی که آنها ژولیده و خاک آلودند، آنها ضجه و ناله می‌کنند، و خداوند دلهای شکسته و آه و اشک را دوست دارد.
زائر خانه خدا با این اوصاف شتابان به سوی خدا می‌رود و باید صدایش را به هنگام لبیک بلند کند تا مباهات خدا نزد فرشتگان بزرگ آید. به بیان دیگر یکی از اسماء الهی اسم «البعید»

1- . علل الشرایع، ص 235، روایت 4؛ امالی الصدوق، ص 234، روایت 247
2- . الدّر المنثور، ج 1، ص 527
3- . التاریخ الکبیر، ج 4، ص 150، روایت 2285؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص

975، روایت 2923؛ مسندابن‌حنبل، ج 1، 688، روایت 2953؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 462، روایت 1755؛ فقیه، ج 2، ص 326، روایت 2558

است. بنده ندای خود را به لبیک بلند می‌کند تا از اسم «البعید» به اسم «القریب» درآید و کسوت قرب الهی بپوشد. (1) 225 تلبیه براساس فرموده امام صادق (2) 226 علیه السلام تکمله‌ای هم دارد که سزاوار است بعد از هر نماز واجب یا مستحب و در همه حال آن‌را تکرار کرد تا پیمان وفاداری انسان با خدا تمام گردد:
«لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ داعِیاً إِلی دارِ السَّلام لَبَّیْک، لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَةِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرام لَبَّیْک، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَالْمَعادُ إِلَیْک لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ إِلَیْکَ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَ مَرْغُوباً إِلَیْکَ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ إِلهَ الْحَقِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ یا کَرِیم لَبَّیْکَ»؛
«لبیک، لبیک، ای صاحب والایی‌ها لبیک، لبیک ای فرا خواننده به خانه امن، لبیک، لبیک ای آمرزنده گناهان، لبیک ای شایسته لبیک گویی، لبیک، لبیک ای صاحب شکوه و بزرگواری، لبیک، لبیک آغاز و بازگشت به سوی توست، لبیک، لبیک تو بی نیازی و دیگران به تو محتاج، لبیک، لبیک دیگران از تو بیم دارند و به تو مشتاق‌اند، لبیک، لبیک ای خدای حق، لبیک، لبیک ای صاحب نعمت و بخشش نیکوی زیبا، لبیک، لبیک ای برطرف سازنده گرفتاری‌های بزرگ، لبیک، لبیک منم بنده‌ات و فرزند دو بنده‌ات، لبیک ای بزرگوار، لبیک.»

اسرار لباس احرام

اشاره

از ارکان احرام، پوشیدن دو جامه احرام برای مردان است؛ یکی لُنگ است و دیگری رداء که باید به دوش انداخت. مستحب است جامه احرام از پنبه باشد و در صورت تمکّن بعد از فریضه ظهر ببندد، ولی زنان می‌توانند در لباس خویش به هر نحو که هست محرم شوند. افضل است

1- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 809- 812
2- . فروع کافی، ج 4، ص 235، روایت 3؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 91، روایت 300 و ص 284، روایت 967

احرام در جامه سفید باشد یعنی جامه سیاه به عنوان احرام کراهت دارد.
لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می‌توان در دو بخش بیان کرد:

الف) اسرار کندن لباس

یک) کندن لباس مخالفت خدا

سالک باید به هنگام کنار گذاشتن لباس‌های معمولی از گناهان خود نیز خارج شود. او باید قصد کند که از ثوب مخالفت بیرون رود. کارهای حرام و حتی مکروه انسان را از خدا باز می‌دارد، مانعی بر سر راه ارتباط و اتصال با خدا هستند. کسی که اراده وصال دارد باید از علائق و شهوات بکاهد. زائری که وارد میدان حج شد باید با تمام جد و جهد خود را برای درک نفحات الهی مهیا کند و در خود شوق ایجاد کند. براساس حدیثی (1) 227 مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با دیگران انس واقعی نمی‌گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست، مشتاق لباسی به تن ندارد، مشتاق بی مسکن است، کسی که دارای شوق است شب و روز بندگی خدا می‌کند، او هر لحظه انتظار دیدار می‌کشد و با زبان شوق با خدا نجوا می‌کند. او سرائر خود را برای حق بیان می‌کند، او اهل رجاء است، خواب به دیدگانش نمی‌آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر با زبان حال به خدا لبیک می‌گوید. جذبه‌های الهی، او را می‌رباید، واردات قلب او را احاطه می‌کند و شایق برای حضور رب انتظار می‌کشد. برای شوق، محبت و عشق انسان را به سمت تحصیل کمال و وصول به اوج انسانیت سوق میدهد.
سالک می‌داند که رسیدن به قله ممکن نیست مگر بعد از عبور از پستیها. آنکه قصد قله دارد باید از پستی‌های گناه و معصیت بگذرد و از آنها عبور کند. کندن لباس برای احرام، نزع ریشه‌های غلّ، حسد، هوی و محبت دنیا از قلب است. نیت حاجی باید این باشد که به این عادات زشت باز نگردد، از متابعت هوای نفس فرار کند و چشم خود را بر زخارف و زینتهای دنیا ببندد. امام زین العابدین در حدیث شبلی سرّ کندن لباس را اینگونه بیان می‌فرماید:

1- . به نقل از: المراقبات، ص 199

ص: 97
«فَحِینَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِیطِ ثِیَابِکَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّیَاءِ وَ النِّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِی الشُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا»؛
«پرسید: وقتی لباس‌های دوخته را در آوردی، نیت کردی که از ریا و نفاق و وارد شدن به شبهه‌ها خود را عریان کنی؟ گفت: نه.»

دو) عبور از دنیا

یکی از واژه‌های زیبا و دل‌انگیز قرآنی تعبیر «عبرت» است. اهل خشیت، اهل عبرتند.
«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشَی». (1) 228 عبرت در این آیه مربوط به سرنوشت فرعون و فرعونیان است که بخشی از تاریخ محسوب می‌شود؛ اما گاهی قرآن تاریخ گذشتگان را به صورت کلی جایگاه عبرت می‌داند: «لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاوْلِی الْأَلْبَابِ»؛ (2) 229 از سوی دیگر قرآن عالم تکوین را هم مربوط به عبرت می‌داند «یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَالنَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ». (3) 230 امدادهای غیبی هم با عبرت ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارند: «وَاللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَعِبْرَةً لِاوْلِی الْأَبْصَارِ»؛ (4) 231 و قرآن تمامی انسان‌ها را مخاطب قرار داده به آنها می‌گوید اهل عبرت باشید «فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ». (5) 232
عبرت با عبور، عابر، اعتبار و تعبیر هم‌خانواده است. عبور در اصل به معنای تجاوز کردن آب است از جایی به جای دیگر. (6) 233 عبارت مختص به کلام است از آن جهت که از دهان و هوا عبور می‌کند. اعتبار، انتقال از وضعیت محسوس به نامحسوس است و تعبیر اختصاص به رؤیا دارد از آن جهت که از ظاهر آن عبور کرده به باطنش می‌رسیم. خلاصه آنکه عبرت به معنای عبور است. بر این اساس می‌توان گفت که معنای عبرت‌گیری از تاریخ و دنیا بدین معناست که باید با ملاحظه آنها به چیز دیگری انتقال یافت. از سوی دیگر دیدیم که عبرت در قرآن بطور

1- . نازعات: 26
2- . یوسف: 111
3- . نور: 44
4- . آل‌عمران: 13
5- . حشر: 2
6- . مفردات، ص 320

کلی نسبت به دو چیز مطرح است؛ تاریخ یا گذشته و جهان یا دنیا.
انسان‌ها نسبت به گذشته و آینده سه دسته‌اند؛ برخی همانند پیران و کهنسالان گذشته گرایند و هیچ التفاتی به آینده ندارند. برخی دیگر همانند جوانان تمام همتشان آینده است و توجهی به گذشته ندارند؛ هر دو وضعیت، نامطلوب است. مطلوب آن است که انسان نگاهی به گذشته کند و از آن برای آینده خود بهره گیرد. چنین کسی با یک چشم خود به گذشته و با چشم دیگر آینده را می‌نگرد و از تجربه گذشته‌ها برای آینده خود استفاده می‌کند. به چنین وضعیتی «عبرت» می‌گویند؛ زیرا صاحب عبرت نگاهی به گذشته کرده است، ولی در آنجا نمانده و برای آینده خود بهره گرفته است و در واقع نگاهی عبوری و گذرا نسبت به گذشته و تاریخ دارد.
انسان‌ها نسبت به دنیا هم سه گونه‌اند؛ برخی فقط به دنیا چسبیده‌اند و آخرت را رها کرده‌اند؛ اینان چسبندگان به زمینند: «اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»؛ (1) 234 دسته دوم برعکس، آخرت گرای افراطی‌اند و هیچ نصیبی از دَنیا ندارند. این وضعیت در اصطلاح قرآنی رهبانیت است که قرآن آن را بدعت می‌خواند: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»؛ (2) 235 هر دو دسته از نظر قرآن سرزنش می‌شوند. نگاه درست این است که انسان به دنیا بنگرد اما با نگاه عبوری و گذرا و از دنیا بهره‌ای برای آخرت خویش دست و پاکند. «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنْ الدُّنْيَا». (3) 236
بنابراین باید به دنیا با نگاه عبرت نگریست. انسان‌ها عابرند و دنیا معبر که همانند رویا تعبیر دارد. باید چونان یوسف معبّر بود و تعبیری درست از رویای دنیا کرد. دنیا محل ماندن نیست. آیا هیچ عاقلی روی پل، خانه ابدی می‌سازد؟ تغییر لباس در احرام به معنای عبور از دنیاست. باید نگاهی عمیق و اصیل به آخرت داشت، توجهی به آن سمت و سو کرد، از دنیا گذشت و لباس آخرت بر تن کرد. از نکات جالب قرآنی اینکه آنگاه که سخن از نسبت دنیا و آخرت است، «دار» به معنای خانه فقط بر آخرت اطلاق می‌شود. این امر بدین معناست که انسان‌ها فقط یک خانه دارند و دنیا حتی خانه مجازی هم نیست. تنها خانه انسان‌ها در جای دیگر است، محل استقرار ابدی انسان‌ها آخرت است.

1- . توبه: 38
2- . حدید: 27
3- . قصص: 77

ص: 99

اصل در انسان نفی حجاب باطنی است. تغییر لباس لطیفه‌ای دارد و آن رجوع به اصل است. آنگاه که مُحرم لباس بر می‌کَند، از تنگی در آمده است و به فراخی بی‌حجابی دست می‌یابد؛ تغییر لباس به معنای تغییر حال شدت و تنگی به رخا و فراخی است. سینه‌ها دو گونه است؛ ضیق و وسیع. از جمله اسرار کندن لباس در احرام انتقال از محدودیت و ضیق سینه است به گشادگی و وسعت؛ باید شرح صدر یافت که تنها راه وصول به آن تسلیم و رضاست و نتیجه آن چیزی جز نور، بهجت و سرور نیست.
«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» (1) 237؛
«آیا آن کس که خدا برای اسلام شرح صدر عطا فرمود وی به نور الهی روشن است.»
در این صورت انسان به نعیم و برخورداری می‌رسد، در برکات و التذاذات الهی غوطه می‌خورد. مشاهده نیز بر دو گونه است: گاهی از طریق یقین کامل و گاهی از طریق غلبه محبت حاصل می‌شود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله چشم بر هیچ موجودی باز نکرد، مگر آنکه با دل موحد آن را دید. اگر انسان چشم سر را بر شهوات بست و چشم دل را از مخلوقات فرو کاست، دیدگان دلش به شهود محبوب می‌رسد. اهل مشاهده، عمر خویش را از زمان شهود حساب می‌کنند و آنچه را که اندر غیبت گذشت، عمر نمی‌شمرند. چنانکه از عارفی پرسیدند: عمر تو چقدر است؟ گفت: چهار سال. گفتند: چگونه ممکن است؟ گفت: هفتاد سال بود که در حجاب دنیا بودم، اما چهار سال است که او را می‌بینم. و روزگار حجاب را جزو عمر نمی‌شمرم. (2) 238 حجاب اصلی، انانیت و نفسانیت است. آنجا که سرزمین قداست و نور است، باید بی‌حجاب شد، لباس عادات کَند، نعلین خودیت بر کَند و سپس به سرزمین نور وارد شد. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُوىً». (3) 239 در میقات باید از خویشتن عبور کرد، دژ نفسانیت را تخریب

1- . زمر: 22
2- . کشف المحجوب، ص 429
3- . طه: 12

نمود و در آستانه قصرهای آسمانی درآمد؛ باید از تمامی تعلقات رست، خود را سبکبال کرد.
زائر باید تمام منیت‌های خود را با لباس خود برکند و در میقات دفن کند، پیمانی صادقانه، عهدی موسایی و پیوندی استوار با خدای خود ببندد که تا به کعبه مقصود نرسد، از پای نایستد.

ب) اسرار پوشیدن لباس

یک) لباس تقوا

لباس انسان نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و تمنیات خویش باشیم؛ بی رنگ‌ترین رنگها رنگ سفید است، سفیدی احرام نشان دهنده رنگ باختن تمامی رنگ‌هاست. بی رنگی نماد پاکی، طهارت، سادگی و صداقت است. سالک، رنگ خدایی دارد «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ (1) 240 در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد. محرم با انسان‌هایی مواجه است که همه با او هم رنگ‌اند و همه با یکدیگر یک‌رنگ‌اند. دریای انسان‌ها تنها یک فریاد دارد و آن رفتن به سوی خداست. لباس احرام بدین معناست که نباید غریبه را به جای دوست گرفت، باید با اغیار بیگانه و تنها با دوست نشست و از شیرینی مجالست او کام گرفت. زائر در میقات مهمان خداست. او نباید از تار و پود دنیوی نزد خدا ببرد؛ یعنی باید لباسش ندوخته باشد. لباس احرام به معنای پوشیدن لباس تقواست که گمشده هر انسانی است: «لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ». (2) 241

دو) کفن

پوشیدن لباس احرام یادآور کفن است. لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می‌کند؛ لباس احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می‌سازد. هنگامی که انسان از قبر

1- . بقره: 138
2- . اعراف: 26

برمی‌خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می‌یابد. کفن دوخت و دوزی ندارد، لباسی ساده است، همراه با تکلف و زینت نیست، این‌ها خصوصیات لباس احرام است. راهی پیش پای انسان جز کوچ کردن نیست و باید تنها سفر کرد. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ». (1) 242

تنها با رخت و لباسی ساده باید به کوچستان غربت رفت. خود را باید برای روزی مهیا کرد که نه پای رفتن است و نه اختیار ماندن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خدا لبیک گفت، باید با خود تنها بشود، با خویشتن خلوت کند و با تن‌پوشی سفید همچون کبوتران آماده پرواز گردد تا بیرنگ و بی نشان اوج گیرد و در عشق یار ذوب شود. لباس ساده احرام انسان را به یاد بت شکن تاریخ می‌اندازد؛ زائر باید با تبر عبودیت و اخلاص بتهای درون خویش را بشکند و بر زمین ریزد.

سه) جامه معنا

خداوند در حدیثی قدسی فرموده:
«الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِی وَ الْعَظَمَةُ إِزَارِی»؛
«کبریا و بزرگی بالاپوش من است و عظمت زیر جامه‌ام». (2) 243
این دو؛ لباس احرام خداست. این دو جامه ساده‌اند، سفیداند، طاهرند و خدای سبحان با دو جامه کبریا و عظمت مُحرم شده است؛ احرامی که تنزیه ابدی را مختص خداوند کرده است.
سالک هم باید به صفت معنوی الهی درآید و جامه معنا بپوشد؛ یعنی با تکبر برای کبریایی‌اش شریک نیاورد و با عجب و فخرفروشی به عظمتش لطمه وارد نکند. قلب زائر باید با کمال خشوع و تواضع پوشیده شود و جانش با اوج انقیاد و فقر درآمیزد که نجات و رستگاری از آن انسان خاشع و منقاد است. اگر خدای سبحان با دو اسم «کبیر» و «عظیم» بر سالک زائر

1- . انعام: 94
2- . مستدرک الوسائل، ج 12، ص 31 و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 559

تجلی کند، او کبر خویش را از دست داده، قلبش مطیع و منقاد می‌شود و در این صورت دو جامه احرام بر او برازنده می‌گردد.
محرم شدم به جامه احرام بنده‌دارآماده حضور و ملاقات کردگار
لبیک گفتم از دل و جان در حریم دوست‌گشتم ز شوق وصل دل آرام بیقرار
رفتم به سوی کعبه ببینم جان اویا تر کنم ز زمزم دل چشم اشکبار

اسرار مستحبات احرام

اشاره

احرام دارای آداب و مستحبات متعددی است که به لطایف و دقایق بعضی از آنها اشاره شد.
اما در میان مستحبات احرام دو چیز مهمتر است؛ یکی غسل احرام و دیگری نماز احرام که هر یک معنای باطنی دارد.

سرّ غسل احرام

اشاره

سرّ غسل احرام دو چیز است؛ یکی تائب شدن و دیگری پاک شدن. هر چند این دو به هم مربوط هستند، ولی می‌توان به عنوان دو نکته عرفانی برای غسل احرام بیان کرد.

یک) غسل توبه

قصد اصلی از غسل، طهارت از خطاها و گناهان است. سالک به هنگام احرام میقات باید قصدی به جز خروج از گناه و کندن ریشه‌های معصیت از دل نداشته باشد؛ به عبارت دیگر، نیت و قصد واقعی انجام غسل احرام، طهارت از گناه و رجوع به مقام ربوبی و الهی است.
چنانکه در حدیث شبلی امام سجاد علیه السلام فرمود:
«فَحِينَ اغْتَسَلْتَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ اغْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا نَزَلْتَ الْمِيقَاتَ»؛
«وقتی غسل کردی نیت کردی که خود را از خطاها و گناهان شست و شو دهی؟

گفت: نه. فرمود: پس در میقات فرود نیامده‌ای.»
خداوند در باب توبه فرموده:
«وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمْ الظَّالِمُونَ» (1) 244؛
«و هرکه از فسق و گناه بدرگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم و ستمکار است.»
از این آیه به دست می‌آید که کسی که تائب نباشد، ظالم است. لحن آیه به گونه‌ای است که ظلم را منحصر به کسانی ساخته که اهل توبه نباشند؛ لذا تنها غیر تائبین ظالمند و کسی که اهل توبه باشد، ظلم از او منتفی است.
توبه از ابواب رحمت الهی است. در میان ابواب رحمت پروردگار، دو باب از همه وسیع‌تر و نافذتر است؛ یکی دعا و دیگری توبه است. اگر راه توبه مسدود بود و هر گناه، جرم و اشتباهی که انسان مرتکب می‌شد، می‌ماند و عقاب و کیفرش ماندگار می‌شد، دیگر امید و آرزویی برای هیچ انسانی باقی نمی‌ماند و انسانی که به ناامیدی برسد، به پایان عمرش رسیده است.
رحمت خدا بر غضبش غالب است، در حدیث آمده است که:
«اگر امتی گناه نکند، خداوند آن گروه را می‌برد و گروهی را می‌آورد که گناه کنند تا آنهارا بیامرزد. (2) 245»
خداوند در این حدیث نفرمود آن گروه اول را کیفر می‌دهد، بلکه فرموده که آنها را می‌برد و گروهی می‌آورد که غفرانش شامل حال آنان شود. بنابراین در جانب خدا اصل رحمت است و آمرزش و از این رو اصل در انسان گناه است و خطا زیرا گناه تقاضای غفران دارد، البته این به معنای جبر نیست، بلکه بدین معناست که در میدان مسابقه میان اسماء الهی، اسم رحمان غالب است و پیروز.
نکته دیگر در باب توبه اینکه توبه یعنی بازگشت از مخالفت حق به فرمانبری او. شخص تائب کسی است که از مخالفت خدا بازگردد، از آن پشیمان گردد و با خدا عهد بندد که بعد از آن نزدیک گناه نشود. از آنجا که محور توبه بازگشت از گناه است، گناه‌شناسی شرط اساسی توبه

1- . حجرات: 11
2- . ترجمه فتوحات مکّیه، باب 70- 72، ص 762

است. بر سالک لازم است پیش از همه، تمامی گناهان و خطاها را به دقت شناسایی کند تا بتواند از آنها اجتناب ورزد. «ذنب» به معنای گناه، معنای دیگری هم دارد؛ معنای دوم ذئب، دم است. (1) 246 دم در جانوران باعث ستر عورت است چنانکه حیوانات موذی را می‌راند. آدمی با توبه گناه (ذنب) می‌تواند خطاهای خود را بپوشاند همچنین مؤاخذه و عذاب الهی را از خود براند.
نکته دیگر اینکه هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد. چه بسا در میان گناهان، گناهی باشد که انسان کوچک می‌شمارد ولی نزد خدا بزرگ است و موجب خشم فراوان او باشد.
امیرمؤمنان می‌فرماید:
«إِنَّ اللَّهَ أَخْفَى أَرْبَعَةً فِی أَرْبَعَةٍ؛ أَخْفَى رِضَاهُ فِی طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ طَاعَتِهِ، فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِی مَعْصِیَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ مَعْصِیَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ (مَعْصِیَتَهُ) وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِی دَعْوَتِهِ، فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَیْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى وَلِیَّهُ فِی عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا یَکُونُ وَلِیَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ (2) 247
«خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز نهان ساخته است: خوشنودی خویش را در اطاعت خود نهان داشته، پس هیچ یک از طاعات را کوچک مشمار، چه بسا همان طاعت، موافق خشنودی خدا باشد و تو ندانی و خشم خویش را در نافرمانیها پنهان داشته است؛ پس هیچ یک از گناهان را کوچک مشمار، چه بسا همانی باشد که با خشم خدایی موافق است و تو ندانی و اجابت خویش را در دعاها نهان داشته است؛ پس هیچ دعائی را کوچک مدار، چه بسا همان دعایی باشد که موافق با اجابت حق است و تو نمی‌دانی و ولی خویش را در میان بندگان خود پنهان داشته است؛ پس به هیچ بنده‌ای از بندگان خدا با چشم حقارت منگر که شاید هم او ولی خدا باشد و تو ندانی.»

1- . همان
2- . خصال صدوق، باب 4، حدیث 31

توبه استفاده از نقطه‌های عطف در زندگی است، توبه بهره‌گیری از لحظات حیاتی در طول عمر است، توبه درک عمیق از حضور خداست، توبه زمینه ساز تحول و دگرگونی برای آدمی است. سالک با توبه بهشت را برای خویش تضمین می‌کند. توبه انسان را به خلوص می‌رساند، توبه درون و بیرون را نورانی میکند توبه به انسان عزت نفس داده جاه‌طلبی را از او می‌ستاند، توبه ریشه‌های خودخواهی و انانیت را می‌خشکاند. بازگشت به خدا قلب انسان را باصفا می‌کند، زمینه حضور در پیشگاه باری تعالی را برای سالک فراهم می‌کند و توبه فرصتی دیگر است.
امام موسی بن جعفر علیه السلام از کنار خانه‌ای می‌گذشتند، سر و صدا و شواهد بزم و جشن مفصلی را مشاهده کردند. از مستخدم منزل که بیرون آمده بود پرسیدند: صاحب این سرا، آیا بنده است یا آزاد؟ او با شگفتی پاسخ داد: صاحب خانه آزاد است و گرنه چگونه می‌توانست بزمی براه اندازد. امام فرمودند: آری اگر بنده بود چنین نمی‌کرد و گذشتند. چون این پرسش و پاسخ به گوش بُشر (صاحبخانه) رسید، شتابان به دنبال حضرت شتافت و به دست آن حضرت توبه کرد و به احترام آن لحظه‌ای که از روی شتاب کفش بپا نکرده بود، دیگر هرگز کفش نپوشید و از این رو به حافی (پابرهنه) مشهور گردید. (1) 248 ابو بصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که بسیار گناه می‌کرد و من بارها به اوتذکر داده بودم که دست از گناه بردارد؛ اما او نمی‌پذیرفت. تا آنکه توفیق حج نصیب شد. وقتی برای خداحافظی به دیدار همسایه‌ها رفتم، آن همسایه گناهکار از من خواهش کرد که احوال او را برای امام صادق علیه السلام بگویم و از حضرت بخواهم که او را دعا کنند. ابوبصیر می‌گوید: من به حج رفتم و اعمال خویش را انجام دادم و آنگاه به نزد امام صادق علیه السلام در مدینه مشرف شدم و چون پیام آن همسایه را به خدمت امام عرضه داشتم امام فرمود: «ابوبصیر، سلام مرا به او برسان و به او بگو تصمیم بگیرد که از این لحظه گناه نکند تا من بهشت را برایش ضمانت کنم 249 (2)».
توبه را مراتبی است؛ (3) 250 اول توبه عوام است. توبه عوام فزونی در طاعت است تا اینکه انسان

1- . بحار الانوار، ج 99، ص 107
2- . منتهی الامال، باب 9، فصل 2، روایت 7
3- . شرح منازل السائرین، ص 13- 15

توفیق‌های الهی را جلب کند، بی ادبی در بارگاه باریتعالی را کاهش دهد و امهال و ستر الهی را شامل حال خود سازد.
دوم، توبه متوسطین است که به معنای آن است که سالک هیچ گناهی را کوچک نشمارد، در غیر اینصورت انسان در برابر خدا گستاخ شده، انس با گناه پیدا می‌کند و آهسته آهسته در ورطه استدراج و هلاکت فرو می‌رود.
سوم، توبه خواص است. توبه خواص از تضییع وقت است. سالک نباید لحظه‌ای را از کف دهد و وقت خود را ضایع کند. غنیمت شمردن وقت از شرایط اصلی سلوک است. توبه خاصّه و وقت غنیمت شمردن، انسان را غرق در نور شهود می‌کند و سالک را از کثرت رهانیده، به وحدت می‌رساند؛ باعث تمکین، قرار و ثبات می‌شود، انسان را از فرو افتادن در ژرفای کاستی‌ها و قعر ظلمت‌ها نجات می‌دهد. آنکه وقت خویش را غنیمت نشمارد نور مراقبه از او رخت می‌بندد، کدورت قلب جانشین آن می‌شود و حلاوت انس با خدا را از کام انسان می‌برد.

دو) غسل طهارت

زائر به هنگام غسل احرام، قصد پاکی درون می‌کند. طهارت باطنی، نیت غسل کننده است؛ برای احرام بستن باید طاهر بود. طهارت و پاکی ذات انسان را فرامی‌گیرد. اعمالی که حاجی می‌خواهد انجام دهد، باید همراه با پاکی و صفای درونی باشد، او می‌خواهد مظهر نام «القدوس» شود. (1)
251 ورود به این اسم با غسل طهارت امکان‌پذیر است و بدون آن صفت طهارت برای سالک فراهم نمی‌شود.
از سوی دیگر خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. از جمله مظاهر جمال الهی، نظافت است. امام سجاد علیه السلام در باب نظافت غسل احرام فرمود:
«فَحِينَ تَنَظَّفْتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَنَظَّفْتَ بِنُورَةِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا»؛
«پرسید: وقتی نظافت کردی و احرام بستی و نیت حج کردی آیا نیت کردی که با نور توبه خالص خود را پاک کنی؟ گفت: نه.»

1- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 612

حمام تذکره است، (1) 252 حمام چرک‌ها و کثافات را از انسان زائل می‌کند و آدمی را به یاد رفع حجب می‌اندازد. نکته دیگر اینکه حمام از حمیم است و حمیم به معنای دوست شفیق‌است:
«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِینَ* وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ». (2) 253 بهترین دوست و همنشین انسان خداست، لذا حمام می‌تواند یادآور مجالست با خدا باشد و این نکته را به انسان تذکر دهد که دوستی‌های دنیوی پایدار نیست. نکته سوم اینکه این پدیده آخرت و مرگ را به یادانسان می‌آورد. انسان با عریان شدن در حمام و نفی تعلقات لحظه‌ای را به یاد می‌آورد که از گور برهنه خارج شده است. مالک هیچ چیز نیست و در محضر الهی تنها و بی‌کس ایستاده است. ورود به حمام همانند حضور در محضر خداست در حالی که انسانها عریان و برهنه‌اند. همچنین در حمام از آب استفاده می‌شود و آب لطیف است و نرم، آب یادآور لطافت الهی است و آب زائل کننده کاستی‌ها، زشتی‌ها و پستی‌های انسانی است.
غسل احرام قلب و بطن آدمی را از رجس و فسوق پاک می‌کند، شهوات را از دل زائل می‌سازد، پستی، تباهی و تعلقات را از درون انسان بیرون می‌راند و غسل احرام انسان را شبیه فرشتگان می‌سازد. فرشتگان الهی پاک و منزهند، آدمی با غسل همانند فرشتگان آماده طوافی پروانه وار به دور کعبه مقصود می‌گردد. غسل احرام قلب سالک را سرشار از عشق و محبت می‌سازد، غسل احرام تقرب می‌آورد، ابتهال و تضرع و زاری را برای انسان به ارمغان می‌آورد، زلالی آب روح انسان را می‌شوید و شبنمی از طراوت و ترنمی از بهشت چهره انسان را می‌نوازد. غسل، پژمردگی، کسالت و رخوت را از انسان می‌برد و بهار حیات به انسان می‌بخشد، ناپاکی‌ها را می‌برد و شفافیت، سلامت و صداقت به انسان هدیه می‌کند. تطهیر آدمی باعث جلب رحمت خداست، پاکیزگی کلید محبت است و طهارت سالک را محبوب خدا می‌سازد. «وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ»؛. 254 (3)
موانع تا نگردانی ز خود دوردرون خانه نایدت نور
موانع چون در این عالم چهار استطهارت کردن از وی هم چهار است

1- . همان، ص 583- 585
2- . شعراء: 101 و 102
3- . توبه: 108

نخستین پاکی از احداث و ارجاس‌دوم از معصیت وز شر وسواس
سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است‌که با وی آدمی همچون بهیمه است
چهارم پاکی سرّ است از غیرکه اینجا منتهی گرددش سیر
هر آنکه کرد حاصل این طهارات‌شود بی‌شک سزاوار مناجات

سرّ نماز احرام

زائر در میقات لباس ظلمت افکنده و غسل توبه کرده است. لباسِ احرامِ عزت پوشیده که زمان حضور در پیشگاه الهی است. اینک لحظه حضور است، اینک زمان توجه و تقرب است، و اینک گاهِ نماز عشق است؛ نماز عشق بر سجاده عشق در بارگاه عشق. زائر در آن لحظات زمین و زمینیان را ترک کرده و سبکبار گشته، با بالهایی به وسعت پرواز به سوی بهشت نور پرمی‌کشد و در افق ملکوت بال می‌گشاید و تا عمق هستی پرواز می‌کند، او لایه‌های نور را یک به یک درمی‌نوردد و چونان قطره‌ای در اقیانوس هستی محو می‌شود.
زبان حال نمازگزار به خدا این است که آغوشش را به روی او بگشاید، فصل با خدا بودن را برای زائر آغاز کند، مرغ دل را از قفس تن جدا کند و راه پرواز تا آشیانه را به او نشان دهد.
گفت و گوی نمازگزار در میقات با خداوند در محضر خدا گفت و گویی رودررو و چهره به چهره است. او دست امید به آسمان بلند می‌کند و با دلی شکسته و چشمی گریان تمام دارایی خویش را که چیزی جز «نداری» نیست تقدیم می‌کند. فقر و کاستی خویش را به چشم، عیان می‌یابد و با خدایش زمزمه می‌کند؛ عقده اندوه با او وامی‌کند، نیاز به درگاه او می‌آورد، نفس خود را در بارگاه حق ذبح می‌کند، تنها به سجاده بندگی می‌رود، فقط او را می‌خواند، در برابر عظمت و کبریایی حق به ذلت و خضوع می‌افتد، با جامه سپید احرام پاکی دل و نورانیت آخرت را طلب می‌کند. زائر با نماز عشق در برابر حق به قامت می‌ایستد. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی در باب نماز احرام می‌فرماید: باید به هنگام انجام نماز احرام، چنین نیت داشت که انسان به خدا تقرب یابد و مشغول انجام حسنات او باشد تا داخل میقات بیاید.
«فَحِينَ صَلَّيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ الصَّلَاةِ

وَ أَكْبَرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادِ، قَالَ: لَا».

اسرار مکروهات احرام

در احرام اموری نیز مکروه است؛ از جمله احرام با جامه سیاه. لباس سفید یادآور کفن و قبر است. این امر موجب می‌شود تا انسان در لباس احرام بیشتر به یاد مرگ و آخرت باشد. از سوی دیگر زائر خانه خدا میهمان خداست و میهمان باید با لباس پاکیزه و تمیز در محضر میزبان حاضر شود. سفیدی لباس احرام به معنای گام نهادن در وادی نور و سرور است. احرام بستن در جامه چرکین هم مکروه است. میهمانی که به حضور حق بار یافته و در درگاه حضرت احدیت حاضر شده، هرگز با لباس کثیف و آلوده به میهمانی وارد نمی‌شود. ورود به میهمانی خدا با جامه چرکین شایسته نیست. سزاست که حضور در درگاه باری تعالی با تمیزترین و پاکیزه‌ترین لباس‌ها باشد.
امر مکروه سوم و چهارم احرام بستن در جامه راه راه و استعمال حنا در حال احرام است.
نکته ظریفی که در این دو مورد وجود دارد این است که جامه راه راه و استعمال حنا، نوعی زینت دنیوی است، زائر باید در حج از مظاهر دنیوی اجتناب کند، از تعلقات خود بکاهد، وابستگی‌های زخارف دنیوی را در منزل خویش گذارده، از آن مهاجرت کند؛ چرا که به میهمانی خدا می‌رود و در این بزم نباید زینت‌های دنیا را با خود برد.
لبیک گفتن در پاسخ کسی که حاجی را صدا زند کراهت دارد. سرّ آن این است که لبیک فقط پاسخ به دعوت خلیل الرحمان و خدای رحمان است. لبیک گفتن به غیر او بوی شرک می‌دهد؛ گویا انسان برای خدا شریک قائل شده است. لبیک گفتن به غیر خدا شرک خفی است و میقات، محلی است برای توحید و نفی تمامی شرک‌ها.
ششمین و آخرین امر مکروه در احرام، حمام رفتن در حال احرام است. حمام رفتن دو گونه است؛ حمام قبل از احرام که برای غسل احرام مستحب است. این حمام رفتن اسراری داشت که بیان شد. اما استحمام در حال احرام کراهت دارد.
امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه در باب مکروهات احرام می‌فرماید:

ص: 110
«إِذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَيْکَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ ذِکْرِ اللَّهِ کَثِيراً وَ قِلَّةِ الْکَلَامِ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، أَنْ يَحْفَظَ الْمَرْءُ لِسَانَهُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» ... اتَّقِ الْمُفَاخَرَةَ وَ عَلَيْکَ بِوَرَعٍ يَحْجُزُکَ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَکَلَّمَ فِی إِحْرَامِکَ بِکَلَامٍ قَبِيحٍ».

«وقتی احرام نمودی، بر تو باد تقوای الهی و زیاد یاد خدا کردن و کم سخن گفتن، مگر خیری در آن باشد. همانا کمال حج و عمره آن است که انسان زبانش را از گفتاری که خیری در آن نیست، باز دارد؛ چنانکه خداوند عزوجل فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی پیشه کن که تو را از معاصی باز دارد آنگاه امام علیه السلام فرمود: از مصادیق «تفث» سخن زشت گفتن در حال احرام است.»

اسرار محرمات احرام

اشاره

حاجی در حین احرام از امور بیست و چهار گانه باید اجتناب کند و این امور برای او حرام است. اسرار و رموزی برای محرمات احرام بیان شده است که به آنها اشاره می‌شود:

یک) قلب زائر صید خدا

حرمت صید در آیات مسئله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده است:
«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنْ النَّعَمِ»؛ (1) 255 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه که در احرام باشید شکار را نکشید. هر

1- . مائده: 95

که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است.»
احرام به دو قسم است (1) 256: احرام به تن و احرام به دل. شخصی که فقط به تن احرام بسته و مُحرم به تن شده است صید بر او حرام است چنانکه امور دیگری هم برای محرم تحریم شده است. اما زائری که با معرفت، احرامِ عرفان بسته، مُحرم دل است و چنین کسی طمع به غیر خدا را بر خود حرام کرده است؛ او هرگونه طلب از غیر خدا را ممنوع می‌داند و خانه دل را در اختیار صاحبخانه واقعی قرار می‌دهد.
نکته دیگری در این آیه وجود دارد (2) 257 و آن اینکه قلب زائر صید خداست و قلبی که صید خداست شایسته نیست به دنبال صید باشد و اگر سالک حج گزار قلب خویش را متوجه غیر خدا کرد، کفاره‌ای بر اوست و آن اینکه از این توجه نادم باشد و تمام سعی خود را بر تداوم یاد حق بکار بندد. لذا نباید در حین احرام دنبال حظوظ نفسانی بود. باید تمرین رستن از شهوات کرد. محرم قصد خدا و زیارت خانه او کرده است، با چنین قصدی نباید به دنبال غیر او بود. آیه دیگری حرمت صید در حال احرام را بیان می‌کند.
«أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ (3) 258 «شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره‌مند شدن‌تان از آن بر شما و مسافران حلال شده است. و شکار صحرایی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده، از خداوندی که به نزد او گردآورده می‌شوید، بترسید.»
سرّی ذیل آیه بیان شده است، تفاوتی میان بحر و برّ است؛ (4) 259 آنگاه که عبد سالک مستغرق در بحر حقایق الهی می‌شود و اقیانوس هستی او را غرقه خود می‌کند، حکم حرمت صید ثابت می‌شود؛ زیرا او محو است و فانی و سالک فانی مجاز به صید بحر است و می‌تواند از اقیانوس حقایق هر چه می‌خواهد برگیرد.

1- . کشف الاسرار، ج 3، ص 237
2- . لطائف الاشارات، ج 1، ص 449
3- . مائده: 96
4- . لطائف الاشارات، ج 1، ص 449

شکار نیز دو قسم است؛ (1) 260 شکار زاهد و شکار عارف. زاهد صید حق تعالی است از دنیا و پایان کار او به فرموده خدا این است:
«وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی»؛ (2) 261 «آنچه نزد خداست بهتر و تا ابد باقی است.»
اما عارف صید خداست از بهشت و عاقبت امر عارف به فرموده خدا این است:
«وَ اللَّهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی»؛ (3) 262 «خدا بهتر و پاینده‌تر است.»
هم زاهد و هم عارف صید خدا هستند و خداوند سبحان صیاد آنهاست، اما یکی از دنیا و دیگری از بهشت. صید و صیادی دام و ریسمان می‌خواهد، خداوند برای نفوس رمنده دام گسترانده است. دام خدا برای صید این دسته از انسانها عبادت است. (4) 263 خداوند در این دام، دانه‌هایی گذاشته است، همانند جذبه‌ها، کشش‌ها و ربایشها تا بندگان در آن افتند و در پنجه صیاد قرار گیرند. اما گاهی صیاد سفیری می‌فرستد و آن سفیر آوازی سر میدهد و صید را به دام صیاد میکشاند. انبیاء و اولیاء سفیران اویند و حق تعالی با اولیاء خویش دام گسترانده است، آنها ندا می‌دهند، احسان می‌کنند تا صیاد آنها را صید کند. احسان خدا و اولیایش دانه‌هایی هستند که از دهان سفیران می‌ریزد. آنها دانه پاشی و احسان می‌کنند تا بندگان را اسیر احسان خویش سازند.

دو) آینه و سرمه زینت

از دیگر محرمات احرام نگاه کردن به آینه است همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده است. سرّ این دو در حدیثی چنین بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

1- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 584- 589
2- . قصص: 60
3- . طه: 73
4- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 584- 589

ص: 113
«لَا تَنْظُرْ فِی الْمِرْآةِ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ، لِأَنَّهُ مِنَ الزِّینَةِ وَ لَا تَکْتَحِلِ الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ بِالسَّوَادِ إِنَّ السَّوَادَ زِینَةٌ»؛
«در حالی که محرم هستی به آینه نگاه مکن؛ زیرا این نوعی زینت است و زن در حال احرام، سرمه سیاه نکشد، که آن هم زینت است». (1) 264
این دو امر زینت‌اند و زینت بهره‌گیری از تشریفات و تجملات دنیوی است. از دنیا باید رهید و از آسمان دنیا باید پرید و به آسمان ملکوت باید سر کشید و نور الهی را در افق جبروت باید دید. از سوی دیگر نگاه به آینه، نگاه به خود است و از خودیت باید رست؛ از خود باید فارغ شد، بودن خویش را باید از یاد برد، خودبینی و خدابینی در یک دل نمی‌گنجد، قاصد خدا قلب خویش را برای دیدار دوست مهیا می‌کند. نظر به آینه را تحریم کردند تا محرم قلب خویش را آینه کند و در آینه دل جمال یار را نظاره‌گر باشد.
نمی‌خواهم کسی نزدم نشیندبگو آیینه هم‌رویم نبیند
ز تن مرغ دلم بیرون پریده‌نشسته در حرم تا دانه چیند

سه) سایه و ذوب گناه

عبداللَّه بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام درباره سایه برای محرم پرسید. امام علیه السلام در پاسخ آن را حرام دانست. او گفت: من گرمایی هستم و گرما بر من طاقت فرساست. آیا راه چاره‌ای برای من وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود:
«أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِذُنُوبِ الْمُحْرِمِينَ»؛
«آیا نمی‌دانی که خورشید، گناهان محرمین را پنهان می‌کند». (2) 265
بنابراین سرّ اینکه سایه و سایه‌بان برای محرم حرام شده، این است که آفتاب سوزان بر سر

1- . فروع کافی، ج 4، ص 356، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 302، روایت 1029
2- . فروع کافی، ج 4، ص 350، روایت 2

و تن محرم بتابد تا گناهان او را پاک کرده، ذوب سازد و از این روست که گفتند آفتاب پاک کننده است؛ زیرا نجاست گناه را تطهیر می‌کند.

چهار) کندن درخت و اصلاح زمین

در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کَند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بِهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی‌اند گیاه نمی‌کَنند و علفی را نابود نمی‌کنند. این‌ها آثار خداست، در سرزمین عشق و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی‌کند.
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست‌عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پنج) تجربه برادری

در حریم امن الهی برای تقرب به خدا باید دلها را به هم نزدیک کرد، از جداییها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضر حق نباید به زائران او توهین کرد.
باید از فسوق، جدال، مشاجره، فحاشی، تفاخر و مباهات پرهیز کرد. نباید به کسی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود، حریم حرم محدوده برادری است، در آنجا باید تمرین اخوت کرد، در پیشگاه دوست به دوستان دوست نباید جز خیر گفت، در محضر بندگی، تفاخر معنا ندارد.

شش) رحمت و آشتی

از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنی دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم خشونت لازم نیست، اساساً کینه و دشمنی شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است، او اهل داد و رأفت است و نسبتی با انتقام و خشونت ندارد. خشونت و دشمنی ضعف و کاستی است که با ربوبیت خدا سازگار نیست؛ از این رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است.

هفت) شراب لم یزلی

در راه عشق خدا باید از دیگر عشق‌ها گذشت. شهوت با دلدادگی به خدا قابل جمع نیست، هر چیز یادآور شهوت را باید کنار گذاشت؛ نظیر عقد کردن زنی برای خود یا دیگری، در این حال نباید شاهد شهوت بود، باید از سکر ظاهری گذشت و از پیمانه شراب لم یزلی سرمست شد.

به پیش روی من اینک مقام استحرم از اهل دل در ازدحام است
برو ای ما سواءاللّه چونکه ما راشَراب فیض ربانی به جام است

ص: 116

ص: 117

فصل چهارم: اسرار عرفانی طواف

اشاره

ص: 118

حج‌گزار بعد از آنکه در میقات حضور، احرام عشق بست، نماز بندگی به جای آورد، پای در حریم حرم می‌گذارد. حرم یعنی جایی که هر کسی در آن در امان است. انسان، حیوان و حتی درخت و گل و علف از هرگونه تعرضی مصون هستند. همه چیز در اینجا در حفظ و امان الهی است، آنجا سرزمین امنیت، صلح و آرامش است.
داستان امنیت و آسایش حرم به روزگاران قدیم باز می‌گردد، آنگاه که حجرالأسود بعد از هبوط آدم به زمین تنزل کرد و جاده نزول را به سوی خاکدان طبیعت پیمود، در همین مکان موجود استقرار یافت، در این لحظه نوری از آن تا شعاع کوههای اطرافش پراکنده شد و این قطعه زمین را روشن نمود و اینجا رنگ آسمان به خود گرفت، محدوده نور محدوده حرم شد، همانجایی که آدم در هبوط خویش به آنجا گریخت و در آنجا سر به آسمان بلند کرد و به استمداد از «کلمات» خدا را خواند و خدا او را پذیرفت؛ اینجا محل توبه آدم است، اینجا مکان نزول نور و آسمان معناست، اینجا گریزگاه آدم به سوی خداست و اینجا بخشی از بهشت عدن است.
در این لحظه زائر وارد مسجد می‌شود؛ مسجدی که تجلی‌گاه حضور و شهود است و وادی نور و سرور و بهجت، در اینجا فقط باید ایستاد و نگاه کرد، اینجا تماشاگه راز و محل اسرار الهی است، اینجا زبان سخن، سکوت است، اینجا روی نگاه به کعبه است، در اینجا عاشق معنای عظمت و بزرگی را می‌فهمد، معراج آسمان را با چشم خود می‌بیند. در اینجا باید

خاموش بود و نگریست. زائر هم اینک در سرزمین حضور و شهود ایستاده و آماده پرواز است.
کلماتی را از صمیم قلب نثار معبود خود می‌کند، او به راز و نیاز با معشوق می‌ایستد و در دریای تفکر غوطه‌ور شده سر در جیب مراقبه فرو می‌برد.
حاجی خود را مقابل خدا می‌بیند؛ روبه روی کعبه، نگین زمین و محل نزول فرشتگان آسمان. کعبه همان خانه‌ای است که هر روز زائر بارها از راه دور رو به آن سو می‌کند. بیت اللّه همان دیوارهای بلندی است که مشتاقان برای نظاره آن لحظه شماری می‌کنند. کعبه همان ساخته کسی است که نزدیکترین افراد خویش را به قربانگاه عشق برد، کعبه نشانه توحید و چراغ هدایت بشر است، کعبه اولین خانه بندگی است. باطن کعبه قلب انسان کامل است، قلب ابراهیم علیه السلام، قلب اسماعیل علیه السلام، قلب نوح علیه السلام، قلب موسی علیه السلام، قلب عیسی علیه السلام، قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله که باید گرداگرد آن چرخید و پروانه‌وار در این بزم سوخت.

اسرار طواف

1. تشبّه به فرشتگان

فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می‌گردند، لذا انسان باید خود را همگون با فرشتگان کند.
«وَتَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» (1) 266؛
«در آن روز فرشتگان را مشاهده می‌کنی که گرداگرد عرش الهی درآمده‌اند.»
کعبه نمادی از خدا در عالم ملک و شهادت است. انسان به هنگام طواف باید متذکر بیت معمور در آسمان‌ها باشد. طواف انسان به دور کعبه ملکی، همان طواف ملائکه به دور عرش الهی است و انسان باید به هنگام طواف تا آسمانها و فرشتگان بالا رود. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به این نکته بلند عرفانی اشاره فرمود:
«وَ طُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلَائِکَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوَافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ بِنَفْسِکَ

1- . زمر: 75

حَوْلَ الْبَیْتِ»؛ (1) 267 «همانگونه که با بدنت همراه مسلمانان بر گِرد کعبه طواف می‌کنی، با قلبت همراه فرشتگان بر گِرد عرش طواف کن.»
در عالم کارکنانی هستند که به فرمان خدا کار کرده از امر او سرپیچی نمی‌کنند: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ». (2) 268 این کارکنان، فرشتگان الهی‌اند که هم در عالم ملک و هم در عالم ملکوت و جبروت به کار خویش مشغولند. این کارکنان عالم علوی و سفلی هر یک مقامی معلوم دارند. «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ». (3) 269 علم ایشان زیادتی نگیرد و دگرگونی هم نپذیرد. آنها علم و عمل خویش را فقط از خدا آموخته‌اند. سفیران نور توان تکلم ندارند مگر به اذن الهی: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ». (4) 270 در میان موجودات تنها آدمی است که توان تکلم دارد و فرشتگان از سخن گفتن در محضر حق ناتوان و عاجزند.
ملائک همان موجوداتی هستند که آنگاه که خداوند اراده کرد در زمین خلیفه‌ای برای خود قرار دهد آنها «لاف تسبیح» زدند و خود را در مقام هستی یگانه پنداشتند. «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ». (5) 271 خدای سبحان با چهره هیبت و عظمت برای آنها ظهور کرد و گفت: تمام خلایق مسبحند و تقدیس من می‌کنند. و من «مقدس» نمی‌خواهم، من «آدم» می‌خواهم؛ آدمی که تمام اسماء من را بداند و به آنها اشراف و احاطه داشته باشد.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه با پدرم در حجره نشسته بودم، ایشان به نماز برخاست، در این لحظه مردی وارد شد. چون پدرم از نماز خارج شد و سلام داد، آن مرد از پدرم پرسید:
سئوالی از شما دارم که کسی جز شما جواب آن را نمی‌داند. آن سئوال سرّ و علت طواف خانه خداست. چرا مسلمین باید گرداگرد کعبه بچرخند؟
امام علیه السلام فرمود:
«آنگاه که خداوند عزوجل ملائک را امر به سجده نمود آنان در ابتدا این امر را رد کردند و گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ». خدای تعالی هم در جواب فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا

1- . مستدرک الوسائل، ج 10، ص 172
2- . تحریم: 6
3- . صافات: 164

4- . فجر: 22 و 23
5- . بقره: 30

تَعْلَمُونَ». خداوند به آنها غضب کرد، فرشتگان الهی درخواست توبه نمودند خداوند آنها را امر کرد تا طواف بیت معمور کنند آنها هفت سال طواف کردند، استغفار نمودند و توبه کردند. خداوند توبه آنها را پذیرفت و سپس کعبه را بحذای آن روی زمین مستقر کرد و طواف آن را توبه و طهارت بنی آدم قرار داد. خداوند توبه را دوست دارد، پشیمانی بندگان را دوست دارد، از استغفار بندگان استقبال می‌کند، خداوند می‌خواهد آدمیان مانند فرشتگان دور خانه‌اش در زمین بگردند تا از این طریق گناهان آنها را بریزد. خداوند طواف را وسیله آمرزش بندگان قرار داد و خواست تا بندگانش در عمر خویش یکبار پاک شوند و مزه ملکوتی طهارت را بچشند. هر کس هفت بار این خانه را طواف کند و دو رکعت نماز، در هر جای مسجد که بخواهد بخواند، خداوند شش هزار حسنه برایش می‌نویسد و شش هزار گناه از او می‌زداید و شش هزار درجه بر او می‌افزاید وشش هزار نیاز از او بر می‌آورد. هر کدام از این نیازها زود برآید به خاطر رحمت خداست و هر کدام به تأخیر افتد به خاطر اشتیاق خداوند به دعای اوست». (1) 272

حمّاد بن عیسی می‌گوید: روزی جهت پرسیدن سئوالی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم.

لحظه‌ای که نگاهم به ایشان افتاد، نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سینه من گذاشت و فرمود: سئوالت را بپرس. در این لحظه اشک مهلتم نمی‌داد و باز نتوانستم سؤالم را بپرسم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اشکها و سر برهنه مرا دید، چنین فرمود:

«هر کسی طواف خانه خدا کند، در حالی که سر و پایش برهنه باشد، گناهان خود را مدّ نظر گیرد، استلام حجر کند، بدون اینکه کسی را آزار دهد و دائماً ذکر خدا گوید، خداوند به ازای هر گامی هفتاد هزار حسنه به او دهد، هفتاد هزار گناه او محو کند، هفتاد هزار درجه به او رفعت دهد، به جای او هفتاد هزار بنده آزاد می‌کند، شفاعت او را در باب هفتاد نفر از اهل بیتش می‌پذیرد و هفتاد هزار حاجت او را برآورده می‌کند؛ چه زود چه دیر». (2) 273

(3) 274

1- . فروع کافی، ج 4، ص 411، روایت 2

2- . همان، ص 412، روایت 5

3- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.

طواف حج کننده، طواف فرشتگان خداست، توبه زائرین است. با طواف می‌توان رحمت الهی را جلب کرد؛ غفران و بخشش الهی در طواف کعبه است، خداوند به طواف کنندگان نوید بهشت داده و برکات و هدایای خویش را شامل حال آنان ساخته است. روزی که خداوند به آدم علیه السلام امر نمود خانه کعبه را بنا کند، آدم به خدا گفت: هر اجیری اجری دارد، اجر من چیست؟
خداوند به او پاسخ داد:
«ای آدم هر گاه طواف کردی، رحمت و غفران من شامل تو می‌شود. آدم بیش از این خواست، خداوند هم امساک نکرد و گفت:
هر گاه فرزندان تو حول این خانه بگردند، آنها را می‌بخشم و کسی که قصد زیارت کند ولی به دلیلی توفیق نیابد، او را هم می‌بخشم و حتی تمام کسانی که طواف کنندگان برای آنها استغفار کنند، آنها را به برکت دعای طائفین خواهم بخشید». (1) 275
بنابراین سرّ طواف تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملائکه است، دریافت رحمت و مغفرت الهی است، تولدی دوباره است و آنگاه که انسان از گناه پاک شود، خداوند به انسان‌های پاک مباهات می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«إِنَّ اللَّهَ یُبَاهِی بِالطَّائِفِینَ»؛ (2) 276
«خداوند به طواف کنندگان مباهات می‌کند.»

2. طواف قلب

زائر باید با قلب خویش طواف خانه خدا کند. طواف شریف، طواف قلب در محضر ربوبیت

1- . همان
2- . تاریخ بغداد، ج 5، ص 369؛ حلیة الاولیاء، ج 8، ص 216؛ مسند ابی یعلی، ج 4، ص 330، روایت 4589؛ عوالی‌اللئالی، ج 1، ص 96، روایت 8

است. آدمی با چشم سر، کعبه زمینی را می‌بیند و با چشم دل بیتی در عالم ملکوت. تن با آب و گل خانه خدا رو به روست و دل، با خدا. چشم سر عالم شهادت می‌بیند و چشم دل عالم غیب؛ از اینجاست که خداوند بیت معمور را در آسمانها محاذی کعبه در زمین آفرید تا کسی که به زیارت کعبه نایل آید، با دل و جان خود زائر خانه خدا و خدا در آسمان حقیقت باشد.

خانه کعبه خانه دلهاست‌ساحت قدس و جایگاه خداست
خرم آنکس که گرد آن خانه‌در طواف است همچو پروانه
گر نصیب تو نیست فیض حضورگرم دیدار خانه باش از دور

قلب ویژگیهایی دارد. اول آنکه قلب عصمت دارد. قلب معصوم و مصون از خطاست، اما جز اهل مراقبت کسی از آن آگاه نیست. (1) 277 چون آنچه که در قلب رسوخ می‌کند، عین تجلی حق بوده، ثابت، پایدار و خطاناپذیر است. حدیثی که ابن عربی بدان استناد می‌جوید این است که:
«دَعْ مَا یُرِیبُکَ إِلَی مَا لَا یُرِیبُکَ اسْتَفْتِ قَلْبَکَ وَ إِنْ أَفْتَاکَ الْمَفْتُون».
دوم آن‌که قلب وجوهی دارد. ابن عربی در رساله‌ای به نام «فِی وَجْهِ الْقَلْبِ» بعد از اشاره به قول کسانی که برای قلب هشت وجه قائل‌اند، خود قلب را شش وجهی دانسته به تفصیل در مورد آنها سخن می‌گوید. (2) 278 سوم آنکه قلب دارای طهارت است. طهارت قلب آن است که به خدا عالم باشد و همواره حضور حق را درک کند و از او غافل نشده، از شهوات حرام و حلال بپرهیزد. (3) 279 چهارم اینکه قلب از طریق اذکار و اوراد باصفا می‌شود.
پنجم اینکه قلب سجده دارد. سجده قلب خضوع و خشوع او در برابر مقام کبریایی خداست. سجده قلب در برابر اسماء الهی است و نه برای ذات او؛ زیرا اسماء و صفات الهی است که همواره قلب را در دنیا منقلب کرده‌اند و برای قلب حالتی بهتر از سجده نیست. ابن عربی در این مقام داستانی از سهل ابن عبداللّه تستری نقل می‌کند با این مضمون که:
«سهل در آغاز دخول به طریق، ناگهان دید قلبش سجده کرده است. منتظر ماند دید سر از سجده برنمی‌دارد. دچار حیرت شد و به سئوال از شیوخ طریقت

1- . فتوحات مکیه، ج 1، ص 91 و 246
2- . شرح التجلیات الالهیة، ص 177

3- . فتوحات مکیه، ج 1، ص 355

پرداخت، اما کسی را که از واقعه آگاه باشد و سئوال وی را پاسخ گوید نیافت؛ زیرا آن‌را نچشیده بودند. بدو گفته شد که شیخ معتبری در عبّادان (آبادان) است که سئوال تو را می‌فهمد. او به عبّادان رفت و از شیخ پرسید که قلب سجده می‌کند؟ او پاسخ داد: بله، تا ابد. در حال، سهل از حیرت شفا یافت و ملازم خدمت شیخ شد.» (1) 280
ابن عربی پس از نقل این داستان می‌گوید:
«مدار این طریقت بر سجده قلب است که اگر در حالت مشاهده عینی برای انسان حاصل آید، دلالت می‌کند بر اینکه او کامل شده، معرفت و عصمتش به حد کمال رسیده و دیگر شیطان را بر وی راهی نیست.»
طواف قلب بُعد دیگری هم دارد. طواف، گردیدن دور قلب انسان کامل است. (2) 281 خداوند قلب ولیّ خویش را بیت کریم و حرم عظیم خویش قرار داد؛ زیرا قلب اوست که توانست بار امانت کشد؛ امانتی که زمین و آسمان از حمل آن سرباز زدند. در طواف باید به گِرد ولیّ خدا گشت. با او بیعت کرد و با آنچه لایق و در خور اوست، او را ستود. بلندی بیت باندازه بلندی قلب انسان کامل است؛ یعنی تا خدا ادامه دارد، منازل بیت با منزلگاههای قلب ولیّ خدا هماهنگ است، گنجی که خدا در خانه خویش گذاشته، با گنج او در ضمیر ولیش یکی است. زائر با طواف خویش گنجهای این گنجینه را مشاهده می‌کند و مدارج باطنی را تا نیل به مقام سرّ انسان کامل طی می‌کند. بنابراین طواف قلب دو سویه است؛ از یک سو طواف کعبه با قلب است و از سوی دیگر طواف قلب ولیّ خداست.

3. طهارت از شهود غیر

طهارت دو گونه است؛ (3) 282 طهارت ظاهر و طهارت دل. طهارت ظاهر با آب حاصل می‌شود، اما طهارت باطن و دل با معرفت درست می‌شود. باید با آب عرفان قلب را شست و شو داد،

1- . همان، ج 2، ص 102؛ شرح التجليات الالهية، ص 291
2- . ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 503- 508
3- . كشف المحجوب، ص 374

سموم را از جان بیرون کرد، توحید را بر قلب حاکم نمود و نفاق را از دل زدود. تا قلبی پاک، ضمیری آرام و سرّی موحد یافت.
زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می‌کند. (1) 283 شهود غیر خدا توبه می‌خواهد، حج‌گزار در لحظه طواف از اینکه به غیر خدا توجه کرده و اعتمادش به غیر او بوده و یاد دنیا در قلب او جای داشته است، استغفار می‌کند. اگر انسان در دنیا به غیر او رجوع می‌کند، این هم به خاطر دستور اوست و اگر امر او نبود، سالک و عارف به غیر او حتی رجوع هم نمی‌کرد. سرور شهیدان در بیانات نورانی خود را اینگونه فرمود:
«إِلَهی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الآْثَارِ، فَأَرْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَایَةِ الاَسْتِبْصَارِ، حَتَّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْهَا کَمَا دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْهَا مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْهَا وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الاعْتِمَادِ عَلَیْهَا، إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ». (2) 284
«معبودا! فرمان دادی مرا مراجعه به آثار کنم پس مرا به خود جلب کن از تجلی انوار و رهنمایی بینش دل تا مراجعه کنم به درگاهت از آنها، چنانچه از همانها بحضرتت ره یافتم و سرّ خویش از نگاه به آنها بازداشتم و همت خود را از اعتماد به آنها برداشتم؛ زیرا تو به هر چیز توانایی.»
سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام قبل از آنکه به مسلخ عشق و شهادت برود، با خدا نجوا می‌کرد که آیا برای غیر تو ظهوری هست، تو کی غایب بوده‌ای تا غیر تو، تو را اثبات کند و کی دور بوده‌ای که آثار دلیل تو باشد، کور باد چشمی که تو را نبیند و زیان باد قلب بنده‌ای که از حب تو نصیبی نداشته‌باشد.
«أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ، مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الآْثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَرَاکَ عَلَیْهَا رَقِیبا وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیبا». (3) 285

1- . اسرار الشریعه واطوار الطریقه و انوار الحقیقة، ص 232
2- . مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه
3- . همان

ص: 127

4. طواف معنا

طواف دو گونه است؛ طواف صوری و طواف معنوی. طواف صوری طواف با بدن و حرکت صوری اطراف خانه کعبه است. در این طواف، زائر با ظاهرش به مطاف می‌رود و کعبه صوری را طواف می‌کند. اما طواف حقیقی طواف معنوی است. در این طواف ضمیر عارف به حرکت درمی‌آید و زائر، کعبه حقیقی را در ملکوت ملاقات می‌کند. این طواف نیازمند شوق، اراده، طلب و صفای باطن است.
زائر در مطاف به رؤیت می‌رسد، به مقام شهود بار می‌یابد و با چشم دل انوار الهی دیده، با گوش نغمه‌های آسمانی می‌شنود، از طریق استنشاق و ذائقه، بوها و مزه‌های جبروتی دریافت می‌کند و با لمس خویش دست غیبی خدا را بر شانه خود احساس می‌کند اما اگر عروجش ارتفاع گیرد به کشف معنا و طواف معنوی راه یافته مظهر اسم «علیم» می‌شود و با سرّ و مقام خفیّ خویش معانی غیبیه را به شهود می‌نشیند.

5. طواف قرب و انس

قرب استغراق وجود زائر در صاحب خانه است تا جائی که سالک قرب خود را نبیند و در حق فانی گردد. قشیری می‌گوید: «قرب» نزدیکی بود به طاعت و متصف شدن اندر دوام اوقات به عبادت وی ... و قرب بنده نبود به حق مگر به بعدش ز خلق، و این از صفات دل‌ها بود بیرون احکام ظواهر و قرب حق- سبحانه- به علم و قدرت به همگان است خاص و عام و به لطف و تصرّف خاص مؤمنان را. (1) 286

قرب نه بالا و پستی جستن استقرب حق از حبس هستی رستن است
کارگاه قرب حق در نیستی استغره هستی چه داند «نیست» چیست

1- . ترجمه رساله قشیریه، ص 285

گفت پیغمبر که معراج مرانیست بر معراج یونس اجتبا

آن من بر چرخ و آن او به نشیب‌ز آن که قرب حق برون است از حسیت

در قرآن با لطیفه‌ای مواجه می‌شویم:
«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»؛ (1) 287 «خدا در میان شخص و قلب او حایل است.»
با توجه به اینکه اولًا: «قلب» به معنای حقیقت انسان است و ثانیاً: آیه در مقام توجه به شدت قرب خدا به انسان می‌باشد. نکته اینکه اگر میان انسانی و انسان دیگر چیزی حایل باشد، برای دست‌یابی به طرف دیگر باید از حایل گذشت. بنابراین ژرفای آیه این است که خدا میان هر انسانی و خودش حایل است، پس وصول به خود ممکن نیست مگر با از گذر از خدا؛ بنابراین خداشناسی عین خودشناسی است یا مقدم بر آن.
خو گرفتن سالک، «انس» است. انس لذت باطنی است که بر اثر طلوع جمال محبوب حاصل می‌آید. صاحب انس از غیر محبوب به وحشت می‌افتد و تنها با ذکر او دل خوش دارد.
وی عموم اوقات خود را به تفکر و تذکر می‌گذراند و دیگران را غایب و او را همیشه حاضر می‌بیند. تعظیم محبوب همیشه در نظر او بیش از دیگران است.
طواف، قرب به خداست، طواف غیبت از ماسواست، طواف خانه خدا، دلها را صیقل می‌دهد و سرّ آدمی را با خدا مأنوس می‌کند. طوافِ قرب، انسان را از هستیِ وابسته می‌رهاند، طوافِ انس، آدمی را به معراج می‌برد، آتش عشق به خدا را در دل انسان شعله‌ور می‌کند. مرد خدا در حین طواف هوش از کف می‌دهد و تنها لقاء حق او را به هوش می‌آورد. طوافِ عشق، امیدواری به رحمت و عفو الهی و تمنای وصال است. لذت باطنی با طلوع صاحب خانه که محبوب حقیقی است در اختیار زائر قرار می‌دهد، وحشت را از دل برده، انس و عشق را به جای آن می‌نشاند.

6. حدیث شمع و پروانه

طواف، برگرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن! طواف، چرخش عاشق گرداگرد معشوق است تا خود را با آتش عشق او بسوزاند. طواف آن است که عارف پروانه‌وار بر

1- . انفال: 24

گرد شمع بچرخد تا عاقبت با بال و پری سوخته خویش را به پای شمع افکند. زائر آتش عشقی در ضمیر خود دارد و بار سفر را بسته است. از خانه، کاشانه، زن، فرزند و وطن بریده و لبیک گویان خود را تا پای خانه دوست رسانده است. او آماده چرخیدن است تا پروانه وار گرد شمع فروزان خانه عشق و بیت محبوب بچرخد.
زائر نقطه پرگار کعبه را کانون عشق قرار می‌دهد تا چرخشی گرداگرد آن کند و چونان ستاره حول محور وجود حق بچرخد. او با طواف جذب مغناطیس وجود حق می‌شود و شعاع محبت حق، او را بر مدار عشق می‌چرخاند. طواف حرکت معنوی است، طواف، سفر روحانی است، زائر در مطاف به جنبش درآمده خود را در دریای عشق الهی غرق می‌کند، از خودیت تهی گشته، رنگ و بوی او می‌گیرد، گرد شمع دوست چرخیده، هستی خویش را به پای او ذوب می‌کند تا آنکه ذره‌ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سر دهد که:
«هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَی عَذَابِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُ عَلَی فِرَاقِک». (1) 288
به شمع کعبه بس پروانه دیدم‌هزاران عاشق دیوانه دیدم
چه شمعی این همه پروانه دارد؟چه دلبر این همه دیوانه دارد؟
همه افسرده خاطر، دل شکسته‌به روی گونه‌شان اشکی نشسته
زن و کودک هزاران در هزاران‌همه گریند چون ابر بهاران
بسی مجنون در صحرا دویده‌به شادی در بر لیلی رسیده

7. هفت شهر عشق

اشاره

در طواف باید هفت دور (شوط) گرد کعبه چرخید. عدد هفت رمز و رازی دارد؛ هفت آسمان، (2) 289 سبع المثانی قرآن، (3) 290 هفت دریا، (4) 291 هفت روز هفته، هفت بطن قرآن و هفت شوط طواف. برای هفت دور طواف وجوهی از لطایف عرفانی بیان شده است.
وجه اول) سرّ هفت دور طواف این است که آدمی دارای هفت اخلاق رذیله است که گاهی

1- . فرازی از دعای کمیل
2- . بقره: 29
3- . حجر: 87
4- . لقمان: 27

از آن تعبیر به «هفت شوط حجاب» می‌شود. (1) 292 اخلاق رذیله عبارتند از: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت. سالک باید این‌ها را زایل و به جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند که عبارتند از: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم و تواضع.
وجه دوم) خداوند اقلیمهای هفت گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سبعه می‌شود.
این آیه که فرمود: «خَلَقَکُمْ أَطْواراً» (2) 293 ناظر به طورهای هفت گانه افلاک و اقالیم است. احتمال دارد که هفت شوط طواف، اشاره به سیر در اطوار خلقت و افلاک سبعه داشته باشد. (3) 294 وجه سوم) هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد. (4) 295 مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد. این حرکات هفت گانه که در نماز حضور، سالک به جای می‌آورد، آثار روحانی و معنوی دارد؛ انسان را به عالم ارواح و نشئه نماز واقعی وارد می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که در برخی از روایات طواف را نماز دانسته‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«الطَّوافُ بِالْبَیْتِ صَلاةٌ»؛ (5) 296
«طواف خانه خدا همچون نماز است».
وجه چهارم) هفت هزار حجاب. ابوحمزه ثمالی از امام زین العابدین درباره علت هفت شوط طواف سئوال می‌کند. امام علیه السلام پاسخ می‌دهد:
«خداوند به ملائکه فرمود: می‌خواهم در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دهم.
ملائکه هم با فساد آدم آن‌را رد کردند. خداوند ملائکه را در هفت هزار حجاب نور قرار داد. آنها به عرش الهی هفت هزار سال پناه بردند تا اینکه رحمت خداوند شامل حال آنها شد و توبه آنها را پذیرفت و برای آنها بیت معمور قرار داد. از این رو هفت شوط را در طواف واجب کرد تا بندگان به ازای هر یک هزار

1- . اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص 230
2- . نوح: 14
3- . همان، ص 243
4- . ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 652
5- . المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 630، روایت 1686 و ج 3، ص 293، روایت 3056؛ سنن الدرمی، ج 1، ص 472، روایت 1791؛ السنن

الکبری، ج 5، ص 138، روایت 9292؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 293، روایت 960

سال، یک دور طواف انجام دهند». (1) 297
وجه پنجم) قرآن دارای هفت بطن است. «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعه ابطن». زائر، با هر دوری گرد کعبه، به رمزی از رموز قرآن واقف می‌شود. انسان حج‌گزار با هر شوطی از طواف به بطنی و تأویلی از قرآن کریم نایل می‌گردد؛ لذا هفت شوط طواف می‌تواند اشاره به هفت بطن قرآن باشد. (2) 298 وجه ششم) انسان دارای هفت لطیفه و مرتبه است. عارفان برای مدارج انسانی تعابیری دارند. در رابطه با منازل، مراحل و اطوار روح آدمی بیان‌های متنوعی دارند که در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:
«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَی سَبْعَهَ أبطن». (3) 299

الف) بطون سبعه

انسان به لحاظ تکثر باطنی و کینونت فرقانی، دارای هفت بطن است (4) 300 به این ترتیب:
بطن اول: مقام نفس اوست که ناظر به حیات دنیا و زخارف دنیّ آن است. مقتضای این مقام خلود در مرتبه بهائم می‌باشد. در قرآن آیاتی چند ناظر به این مقامند از جمله:
«زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ ...». (5) 301
صاحب این مقام حظّی از آخرت و نصیبی از حقیقت ندارد.
«فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ». (6) 302
بطن دوم: مرتبه عقل است. عقل مشتاق لذت باقی و به دنبال جمع لذایذ دنیا و آخرت است. آنکه در این رتبه است از مرتع بهائم خارج شده و در جمعیت اولیا و انبیا وارد می‌گردد.
نفس در این حالت از مشتهیات ممنوع و عقل بر او حاکم است. انسانی که دارای معرفت کامل

1- . علل الشرایع، ج 2، ص 407
2- . اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص 240
3- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 204
4- . مصباح الانس، ص 284- 291
5- . آل‌عمران: 14
6- . بقره: 200

به مبدأ و معاد است، آخرت را برمی‌گزیند و از این عالم ماده خود را خلاص می‌کند. زبان این مقام چنین است:
«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ». (1) 303
بطن سوم: مقام روح است. سالک در این موطن با حضور حق آرامش می‌گیرد. دراین حالت هرچند کثرت حضور دارد؛ اما بذر مشاهدات، وحدت حق را به نگاه عارف درمی‌آورد.
بطن چهارم: مرتبه سرّ انسانی است. وجود سالک در این منزل از تعلقات کونی خارج شده، حقیقت فقر خویش را درک کرده است. انسان اگر واقعیت حرفی خویش را بیبند، تولدی دوباره می‌یابد. سالک بعد از تخلص از قیود ظاهری و تعرّی از احکام و تعلقات مادی، غبار کثرت را از چهره جان برمی‌گیرد و به خلوت رؤیت در می‌آید و از اسمی به اسم دیگر سیر می‌کند و در نهایت به مقام مظهریت جامع و جمعیت ظاهر و باطن نائل می‌گردد که این سلوک در سفر ثانی عرفانی است.
بطن پنجم: مقام خفی است. سالک در مرآت تجلی باطن، به علوم غیبی و اسرار الهی وقوف می‌یابد و نسبت به مظاهر اسماء و اعیان ثابته، شهود حاصل می‌کند. آیات آخر سوره حشر بیانگر این مقام است:
«هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ ...». (2) 304
بطن ششم: مقام اخفی است. سالک در این موطن در مظاهر تجلیات صفاتی سیر می‌کند و در این رتبه متحقق به اسماء ظاهر و باطن می‌گردد. او قلبی جامع یافته و مظهر اسم «مَنْ لا یَشْغلُه شَأْنٌ عَنْ شَأنٍ» می‌شود. برای این عارف تمکین بعد از تلوین و مقام محو بعد از صحو حاصل شده است.
بطن هفتم: مقام تجلی ذاتی است. تقریر این مقام ناظر به احدیت وجود است. سالک بعد از وصول به مظهریت اسماء کلّی، مجلای مقام واحدیت و احدیتِ ذات قرار می‌گیرد. مقام جمع الجمع و وحدت تام، تعیّن این رتبه است. صاحب این مقام حقیقت محمدیه می‌باشد که

1- . بقره: 201
2- . حشر: 22- 24

به مراتب فتوح و فتح مطلق و لطیفه «اوادنی»، نائل شده باشد. زبان این بطن، آیات معراج است:
«فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی* فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی* ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی* أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری* وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهی* عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی* إِذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ ما یَغْشی* ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی» (1) 305

ب) لطایف سبعه

انسان کتاب جامع الهی و نسخه عالم کبیر است. جمیع تجلیات وجودی و تمام ظهورات عالم فرق و جمع در انسان به منصه ظهور رسیده و او «امّ الکتاب» نام دارد. روح انسان حاوی مراتب وجودی، سعه تکوینی و کتب الهی است. این مراتب روحانی را «لطایف سبعه» می‌گویند (2) 306 که عبارتند از:

لطیفه طبع: که به آن کتاب مستور و رقّ المنشور اطلاق می‌شود.

لطیفه نفس: که به آن نور و کتاب محو و اثبات یا لوح محو و اثبات اطلاق می‌شود.

لطیفه قلب: یا کتاب لوح محفوظ.

لطیفه روح: یا جبروت انسانی، قلم اعلی، عقل اول و ام الکتاب.

لطیفه سرّ: یا مقام لاهوت، حضرت واحدیّه انسانی و برزخیت کبری.

لطیفه خفی: یا حضرت احدیه انسانی یا مقام اوادنی.

لطیفه اخفائیّه: یا مقام غیب الغیوب یا مرتبه غیب خفیّ انسانی.

أنَا الْقُرآن وَ السبعُ الْمَثانیو روح الروح لا روح الأوانی

فؤادی عند مشهودی مقیملشاهده و عندکم لسانی

ج) اطوار سبعه

دل آدمی دارای اطوار مختلفی است و در هر طور عجایب بسیار و معانی بی شمار است.

1- . نجم: 9- 17
2- . مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص 28

تن و دل بر مثال زمین و آسمان است و چنانکه ارض و سماء هفت طبقه دارد، آدمی نیز دارای هفت اقلیم است و در هر اقلیم او معدنی پرگهر.
«النَّاسُ مَعادِن کَمَعادِنِ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةِ» «وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً». (1) 307
این اطوار و اقالیم عبارتند از: (2) 308 طور اول: صدر است و آن معدن گوهر اسلام است.
«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ». (3) 309
طور دوم: قلب است و آن معدن ایمان می‌باشد.
«کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ» (4) 310
طور سوم: شغاف خوانده می‌شود و آن معدن حبّ و عشق است.
«قَدْ شَغَفَها حُبًّا» (5) 311
طور چهارم: فؤاد است که معدن شهود و رؤیت است.
«ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی.» (6) 312
طور پنجم: حبة القلب بوده و معدن محبت حضرت الوهیت است.
هوای دیگری در ما نگنجددر این سر بیش از این سودا نگنجد

طور ششم: سویدا است که در آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی قرار دارد.
«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها.» (7) 313
ای کرده غمت غارت هوش دل مادر تو زده خوان فروش دل ما
سری که مقدسان از آن محرومندعشق تو فرو گفت به گوش دل ما

1- نوح 14
2- مرصاد العباد ص 194 و 198
3- زمر 22
4- مجادله 22
5- یوسف 30
6- نجم 11
7- بقره 31

طور هفتم: محجة القلب است ودر آن معدن ظهور انوار تجلیات اسمائی و صفاتی حاصل می‌آید:
«وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ». (1) 314
ناظر به این مقام است. این کرامت را با هیچ کرامت دیگر قیاس نتوان کرد.
زین پیش دلی بود و هزار اندیشه‌اکنون همه لا اله‌الا اللَّه است

انسان به لحاظ باطنی سرّ خویش دارای هفت بطن، هفت لطیفه و هفت طور است. هر شوطی از طواف می‌تواند اشاره به مرتبه‌ای از وجود باطنی انسان باشد. انسان با دور اول به لطیفه طبع، با شوط دوم به لطیفه نفس، با شوط سوم به لطیفه قلب، با شوط چهارم به لطیفه روح، با شوط پنجم به لطیفه سرّ، با شوط ششم به لطیفه خفی و با آخرین دور طواف به غیب الغیوب یا مرتبه أخفائی انسانی نایل می‌شود.
وجه هفتم) هفت شهر عشق
باید هفت مرتبه به گرد کویش چرخید و این هفت شهر عشق را به پایان رساند. در این هنگام زائر با حالت سکر و حیرت در برابر نور اشراق الهی که از قلبش تلألؤ می‌کند زانو می‌زند، از سرّ خویش حکمت می‌طلبد و در کهکشان حقیقت به پرواز درمی‌آید. زائر سالک تا حضرت بی نشان بالا می‌رود و به میهمانی ملائک درمی‌آید. او در اوج گمنامی، خود را در دریای اسرار احساس می‌کند و در زیر سایه او قرار می‌گیرد. طواف کننده در همان محلی طواف می‌کند که مطاف پیامبران، امامان و مدفن انبیاست. طواف کننده با آخرین دور به ستاره‌ای می‌ماند که به گرد خورشید می‌چرخد و منظومه‌ای از عشق، کشش، خلسه و جذبه او را فرا گرفته است. او از زمین گذشته و تا عرش فنا ارتفاع گرفته است.
طواف بجز اسرار، آدابی هم دارد؛ آدابی نظیر: غسل، تواضع، سکینه و اینکه با پای برهنه به مطاف برود. هر یک از آنها سرّی دارد که در مباحث گذشته بیان شد. یکی از مهمترین مستحبات و آداب به هنگام طواف دعاست. این دعاها مضامین بلندی دارند؛ طواف کننده به

1- . اسراء: 70

خدا عرض می‌کند ما بندگان توایم، پیشانی ما در قبضه قدرت توست، اگر ما را عذاب کنی به سبب گناهان ماست و اگر ما را ببخشی به سبب رحمت توست ... زائر در طواف می‌گوید (1) 315:
«اللَّهُمَّ إِنِّی إِلَیْکَ فَقِیرٌ وَ مِنْ عَذَابِکَ خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ، اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِی وَ لَا تُغَیِّرْ جِسْمِی ...»؛ (2) 316 «خدایا به تو نیازمندم و بیمناک و پناهنده‌ام، نامم را عوض مکن و جسمم را تغییر مده.»
و چون در دور هفتم به آخر کعبه رسید دستانش را می‌گستراند و صورت و شکم خود را به کعبه می‌چسباند و می‌گوید:
«اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ»؛ (3) 317 «خدایا! خانه خانه توست و بنده، بنده تو و اینجا جایگاه پناه‌آورنده به تو از آتش است.»
همچنین طواف واجباتی نظیر طهارت دارد که لطایف عرفانی آنها گذشت. از جمله واجباتی که در طریقت طواف دخالت دارد، ابتدا کردن و ختم نمودن به حجرالأسود است. چنانکه باید طواف داخل مطاف باشد و مطاف فاصله میان رکن و مقام ابراهیم است. از سوی دیگر اموری مثل ملتزم، حطیم، مستجار، حجر اسماعیل، مقام جبرئیل و رکن یمانی داخل طواف است. از این رو شایسته است اسرار هر یک را بر شمرد:

اسرار حجرالأسود

1. سنگ بهشتی

حجرالأسود از بهشت آمده و رنگ و بوی این جهان را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:
«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ»؛

1- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 104، روایت 339؛ فروع کافی، ج 4، ص 411، روایت 5
2- . فروع کافی، ج 4، ص 406
3- . فروع کافی، ج 4، ص 410

«حجرالأسود از سنگهای بهشت است». (1) 318
منذر ثوری از امام باقر علیه السلام درباره حجرالأسود سئوال کرد که چه سنگی است و از کجا آمده است؟ امام در پاسخ چنین فرمود:
«نَزَلَتْ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ؛ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اِسْتَوْدَعَهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ (حَجَرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ اسْتَوْدَعَ إِبْرَاهِيمَ الْحَجَرَ الْأَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَرَاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ»؛ (2) 319
«سه سنگ از بهشت فرود آمده است: حجرالأسود که به ودیعت به ابراهیم سپرده شد، مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل. خداوند سنگ سفید به حضرت ابراهیم سپرد که سفیدتر از کاغذ بود، و در نتیجه گناهان بنی آدم سیاه شد.»
بهشت محل نعمت (3) 320 و رحمت و رضوان الهی (4) 321 است. کسی که به بهشت وارد شد، اهل رستگاری است. (5) 322 کسی که به بهشت راه یابد فرشتگان الهی او را اکرام می‌کنند. (6) 323 این‌ها بعضی از ویژگیهای بهشت، بهشتیان و پدیده‌های بهشتی است. قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.
دلا از خانه خاکی سفر کن‌به بیت یار افلاکی نظر کن
گذر از لعل و یاقوت و زمردبسنده بر تماشای حجر کن

2. حضور در بهشت

سنگی که از بهشت است طبعاً به بهشت باز می‌گردد و خود را در بهشت نشان می‌دهد؛ بنابراین حجرالأسود در بهشت حضور دارد و حتی در بهشت شهادت خواهد داد. این قطعه

1- . سنن نسائی، ج 5، ص 226
2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، روایت 93
3- . مائده: 65
4- . توبه: 21
5- . آل‌عمران: 185
6- . معارج: 35

سنگ بسیار با وفاست؛ زیرا هر کس او را در این دنیا لمس کرده باشد، شهادت داده، برای او بهشت را تضمین می‌کند. اساساً بهشت و وفا با یکدیگر همراهند و اگر بی‌وفایی یا نقض عهدی وجود دارد، ویژگی جهنم و دوزخیان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:
«یبعث اللّه الحجر الأسود والرکن الیمانی یوم القیامة و لهما عینان و لسان و شفتان، یشهدان لمن استلمهما بالوفاء» (1) 324؛
«خداوند روز قیامت حجرالأسود و رکن یمانی را مبعوث می‌کند در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارند و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده‌اند شهادت می‌دهند.»

3. علت سیاهی

حجرالأسود در آغاز بسیار سفید بود، از کاغذ و شیر هم سفیدتر؛ اما سیاه شد و تغییر رنگ داد. علت سیاهی به دو گونه مطرح شده است؛ گاهی به گناهان مشرکین عهد جاهلیت نسبت داده شده؛ چون در زمان جاهلیت این سنگ مس شده، رجس و جرمهای آنها باعث شد تا این سنگ سیاه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«حجرالأسود از سنگ‌های بهشتی است و سفید بود تا اینکه در زمان جاهلیت افرادی با رجس آن را مس کردند.» (2) 325
گاهی نیز به مجرمین و منافقین نسبت داده شده است. چنانکه امام صادق علیه السلام در حدیثی عجیب به مضمونی عمیق اشارتی دارد.
«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَ الْمِیثَاقُ هُوَ فِی هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَیْنَیْنِ وَ أُذُنَیْنِ وَ فَماً وَ لِسَاناً ذَلْقاً وَ لَقَدْ کَانَ أَشَدَّ بَیَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ لَکِنَ

1- . الترغیب و الترهیب، ج 2، ص 194، روایت 13
2- . همان، ص 194، روایت 17

الْمُجْرِمِینَ یَسْتَلِمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِینَ فَبَلَغَ کَمِثْلِ مَا تَرَوْنَ». (1) 326
«همانا ارواح نیروهای آماده هستند، هر کدام که در عالم میثاق با یکدیگر آشنا بودند با یکدیگر الفت برقرار می‌کنند و هر کدام در عالم میثاق از یکدیگر دور بودند، نزد حجرالأسود از یکدیگر دور می‌مانند. آگاه باشید، به خدا سوگند حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی دارد و همانا از شیر سفیدتر بود، ولی مجرمین و منافقین آن را لمس نمودند و چنین شد که می‌بینید». (2) 327
از این حدیث نکته جالب توجهی به دست می‌آید و آن اینکه وضعیت ارواح در عالم بالا در حجرالأسود ثبت است، گویا یک برنامه نرم‌افزاری بسیار دقیق در این قطعه سنگ قرار دارد تا نفوسی که در عالم ذر و میثاق با یکدیگر انس و محبتی داشته‌اند، نزد حجرالأسود خود را بیابند و آن نفوسی که یکدیگر را دفع کرده‌اند نزد حجرالأسود از یکدیگر فاصله گیرند. به تعبیری می‌توان گفت این قطعه سنگ بهشتی، گویی ابررایانه خداست.
در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی‌تری هم بیان شده است و آن اینکه خطاها و جرمهای بنی آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. پس علت سیاهی حجر جرمها، معاصی و خطاهای فرزندان آدم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«نزل الحجرالأسود من الجنة وهو اشد بیاضاً من اللبن، فسوّدته خطایا بنی آدم» (3) 328؛
«حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آن‌را سیاه نمود.»
تعبیر سیاهی و سفیدی در یکی از آیات قرآن به صورت زیبایی بیان شده است. از ویژگی‌های قیامت تفکیک چهره‌هاست. خداوند در آخرت چهره‌ها را دو گونه محشور می‌کند؛ بعضی صورتها سفید و بعضی دیگر سیاهند. آنها که کفر ورزیده‌اند، با صورت سیاه محشور و به عذاب مبتلا می‌شوند. اما آنها که سفید رویند، اهل تقوا در دنیا و رحمت الهی در آخرتند.
«یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُمْ بَعْدَ

1- . بحارالأنوار، ج 96، ص 220
2- . علل الشرائع، ص 426، روایت 7
3- . همان

ص: 140
إِیمانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ* وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» (1) 329؛
«روزی بیاید که گروهی روسفید و گروه روسیاه باشند سیه‌رویان را نکوهش کنند که چرا کافر شدید بعد از ایمان اکنون بخشید عذاب خدا را به کیفر کفرتان، اما سفیدرویان به بهشت که محل رحمت خداست در آیند و در آن جاوید باشند.»
رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون. سفیدرویی حکایت از تقوای درون دارد چنانکه روسیاهی اشاره به کفر باطنی و معاصی. قطعه سنگی که از بهشت آمده باید نشانی از بهشت داشته باشد لذا در آغاز سفیدتر از شیر بود، اما همینکه به‌دنیا آمد با لمس دست‌های گنهکار تغییر رنگ داده سیاه شد. نکته لطیف اینکه حجرالاسود سیاهی جرم و خطای بنی‌آدم را به خود گرفت و با استلام خویش آنها را پاک نموده درونشان را سفید کرد. گویا حجرالاسود سیاهی گناه را از انسان گرفته باعث طهارت و سفیدرویی آنان می‌شود، زبان حال حجرالاسود خطاب به گنهکاران این است: سیاهی تو به من، سفیدی من به تو.

4. سنگ میثاق

لمس حجرالاسود از مستحبات و آداب طواف است؛ چنانکه طواف باید از آنجا آغاز شده، به همانجا ختم شود. یکی از سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله، استلام حجرالاسود بود؛ ایشان در هر طوافی، چه واجب و چه مستحب این سنگ بهشتی را مسح می‌نمود. جابر بن عبداللّه می‌گوید:
«روز بالا آمده بود که وارد مکه شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله کنار در مسجد آمد، شترش را خواباند، سپس وارد مسجد شد. از حجرالاسود آغاز کرد و دست بر آن کشید و چشمانش پر اشک شد. سپس سه دور هروله‌کنان و چهار دور معمولی طواف کرد تا فارغ شد. پس از فراغت، حجرالاسود را بوسید دستانش را بر آن نهاد و

1- . آل‌عمران: 105- 106

آن‌ها را به چهره‌اش کشید». (1) 330
براساس فرموده امام صادق علیه السلام این سنت از آغاز تاریخ بشریت بوده است. سنت استلام حجر از زمان آدم پدید آمد. امام علیه السلام فرمود:
«ان ادم لمّا نظر الی الحجر فی الرکن کبّر اللَّه وهلله وسجده فلذلک جرت السنة» (2) 331؛
«چون آدم به حجر الاسود در رکن نظر کرد خدا را تکبیر، تهلیل و تمجید نمود، از این‌رو سنت شد.»
آنگاه که آدم به زمین هبوط کرد، از تنهایی به خدا شکوه نمود. خداوند یاقوتی از بهشت برای او فرستاد و این همان سنگ سیاه است. آدم آن را شناخت؛ چون در بهشت آن را دیده بود، از این رو هر گاه بر آن گذر می‌کرد، آن را مسح می‌نمود و به همین علت مسح و لمس و استلام حجرالاسود سنت شد؛ سنتی دیرینه که به تاریخ بشریت باز می‌گردد. در اینجا سئوالی مطرح می‌شود و آن این‌که سرّ استلام چیست؟ نکات ظریفی در احادیث مطرح شده است.
وجه اول: سنگ میثاق. حجرالاسود سنگ میثاق است؛ میثاقی که خداوند در عالم الست از بندگان گرفت. بنی آدم این سنگ را لمس می‌کنند تا یادآور عهد و پیمانی باشد که آنان با خدا بستند. امام باقر علیه السلام فرمود:
«الْحَجَرُ کَالْمِیثَاقِ وَ اسْتِلَامُهُ کَالْبَیْعَةِ وَ کَانَ إِذَا اسْتَلَمَهُ قَالَ: اللَّهُمَّ أَمَانَتِی أَدَّیْتُهَا وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی عِنْدَکَ بِالْبَلَاغِ». (3) 332
«حجرالاسود، مانند پیمان است و دست کشیدن بر آن مثل بیعت. آن حضرت هر گاه دست بر آن می‌کشید، می‌گفت: خدایا، این امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که بستم، تا نزد تو برای من گواهی دهد که رساندم.»
همچنین حلبی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا دست کشیدن به حجرالاسود

1- . المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 625، روایت 1671؛ السنن الکبری، ج 5، ص 120، روایت 9221
2- . فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 4؛ فقیه، ج 2، ص 191، روایت 2114
3- . مستدرک الوسائل، ج 9، ص 381

سنت است؟ فرمود:
«آنگاه که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فرا خواند و به آن دستور داد، آن هم پیمان را گرفت (و بلعید). پس حجرالاسود برای هر که به پیمان وفا کند گواهی به وفا می‌دهد». (1) 333
ایشان در جای دیگری با اشاره به همین عهد و پیمان می‌فرماید:
«خدای متعال چون از بندگان پیمان گرفت، حجرالاسود را فرمان داد تا آن را برگرفت (و فرو برد). از این رو گفته می‌شود: امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که وفا کردم تا برای من گواهی دهی که وفا کردم». (2) 334
خداوند ذریّه آدم را از صلب فرزندان آدم خارج نمود، تمام انسان‌ها را بار عام داد و به همه فراخوان عمومی جهت حضور در عالمی به نام «عالم ذر» داد؛ این فراخوان عام به منظور کاری بسیار مهم بود. این امر مهم چیزی جز عهد و میثاق بندگان با خدا نبود.
«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هذا غافِلِینَ» (3) 335؛
«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگویید که ما از آن بی‌خبر بودیم.»
در این آیه نکاتی وجود دارد؛ از یک سو تعبیر «اشهدهم علی انفسهم» بدین معناست (4) 336 که انسان‌ها شاهد حقیقت خویش شده واقعیت خویش را یافتند لذا شهادت در این آیه به معنای گواهی دادن در محکمه نیست بلکه به معنای شهود حقیقت نفس است. حقیقت وجود انسانی چیزی جز فقر نیست.

1- . فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 2؛ قرب الاسناد، ص 237، روایت 930
2- . فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 1؛ علل الشرایع، ص 424، روایت 2؛ عیون الاخبار الرضا، ج 2، ص 91، روایت 1
3- . اعراف: 172
4- . المیزان، ج 8، ص 306

«یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» (1) 337؛ «ای مردم همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی نیاز و ستودنی.»
از سوی دیگر ارتباطی عمیق میان شهود نفس و «الست بربکم» وجود دارد و آن این‌که هر گاه انسان فقر خویش را بیابد متوجه غنای حق می‌شود لذا یافتن فقر خویش با یافتن غنای خدا یکی است. این مطلب همان مضمونی است که به گونه‌های مختلف در احادیث معرفت نفس آمده است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه». (2) 338 از جهت سوم ظرافتی است که در تعبیر «الست بربکم» وجود دارد. براساس فرموده امام صادق علیه السلام خداوند دو گونه ممکن بود بفرماید (3) 339: یکی این‌که بگوید: «الیس لکم ربّ» یعنی «آیا شما ربی ندارید» و دیگر این‌که بفرماید: «الستُ بربکم» یعنی «آیا من رب شما نیستم». خدای سبحان بیان دوم را انتخاب فرمود. سرّ آن این است که بیان دوم دالّ بر حضور است برخلاف بیان اول که غیبت را افاده می‌کند. به بیان دیگر بنی‌آدم در آن عالم همگی خدا را زیارت کردند و خداوند به تمامی انسان‌ها بار عام شهود داد و همه به مشاهده او نایل آمدند. رابطه انسان‌ها با خدا در آن عالم رابطه من- او نبود بلکه رابطه من- تو بود.
براین اساس سنگ سیاه شاهد پیمان انسان‌ها با خدا بوده و تمامی پیمان‌ها را درون خود ثبت و ضبط نموده است. انسان‌ها در این دنیا هر گاه حجرالاسود را لمس می‌کنند، به عهد و پیمانی باز می‌گردند که در عالم معنا با خدا بسته‌اند و حجرالاسود با هر استلامی از روی وفاداری گواهی می‌دهد، حجرالاسود امانتدار و پیمان نگه دار است. همانگونه که عهد و پیمان‌ها را درون خود جای داد، لمس‌ها و استلام‌ها را هم درون خود نگه می‌دارد و در قیامت شهادت می‌دهد. از این رو می‌توان گفت که حجرالاسود سنگ میثاق است.
صدرالمتالهین در تاویل اسرار حج، حجرالاسود را سنگ میثاق دانسته معتقد است (4) 340 که این سنگ از روی ایمان به وعده خویش وفا نمود و در زیر کوه ابوقبیس صفات نفسانی و هواهای حیوانی پنهان گشت و به همین رو رنگش به سیاهی گرایید. آنگاه که ابراهیم علیه السلام به ساختن خانه کعبه مأمور شد با کمال وقار و سکینه این یاقوت بهشتی را در جای خویش قرار داد تا هر

1- . فاطر: 15
2- . بحارالأنوار، ج 2، ص 32

3- . المیزان، ج 8، ص 306
4- . شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت 14

کس آنرا لمس می‌کند آرامش بهشتی را دریابد.
تمامی مضامین پیشین در حدیثی از امام صادق علیه السلام جای گرفته است. بکیر بن اعین از امام علیه السلام می‌پرسد: به چه علت حجرالاسود در رکن قرار گرفته و چرا در جای دیگری واقع نشده است؟ چرا از بهشت خارج شد؟ از چه روی میثاق بندگان قرار گرفت؟ علت و سبب این امور چیست؟ امام علیه السلام با تحسین او از اینگونه پرسش‌ها در جواب می‌فرماید:
فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَ فَرِّغْ قَلْبَکَ وَ أَصْغِ سَمْعَکَ أُخْبِرْکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ هِیَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَی آدَمَ علیه السلام فَوُضِعَتْ فِی ذَلِکَ الرُّکْنِ لِعِلَّةِ الْمِیثَاقِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ حِینَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ وَ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ تَرَاءَی لَهُمْ وَ مِنْ ذَلِکَ الْمَکَانِ یَهْبِطُ الطَّیْرُ عَلَی الْقَائِمِ علیه السلام فَأَوَّلُ مَنْ یُبَایِعُهُ ذَلِکَ الطَّائِرُ وَ هُوَ وَ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ إِلَی ذَلِکَ الْمَقَامِ یُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الدَّلِیلُ عَلَی الْقَائِمِ وَ هُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ وَ الشَّاهِدُ عَلَی مَنْ أَدَّی إِلَیْهِ الْمِیثَاقَ وَ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ وَ أَمَّا الْقُبْلَةُ وَ الِاسْتِلَامُ فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِیداً لِذَلِکَ الْعَهْدِ وَ الْمِیثَاقِ وَ تَجْدِیداً لِلْبَیْعَةِ لِیُؤَدُّوا إِلَیْهِ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ فِی الْمِیثَاقِ فَیَأْتُوهُ فِی کُلِّ سَنَةٍ وَ یُؤَدُّوا إِلَیْهِ ذَلِکَ الْعَهْدَ وَ الْأَمَانَةَ اللَّذَیْنِ أُخِذَا عَلَیْهِمْ أَ لَا تَرَی أَنَّکَ تَقُولُ أَمَانَتِی أَدَّیْتُهَا وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوَافَاةِ». (1) 341
«جواب را دریاب، قلب خود را فارغ کن و گوش خود را شنوا، انشاءاللَّه تو را آگاه می‌سازم. خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را که گوهری نورانی است از بهشت برای آدم خارج کرد و سپس آنرا در محل رکن قرار داد تا میثاقی برای بنی آدم باشد. چون که خداوند از صلب بنی آدم، فرزندان آن‌ها را برگرفت و از آن‌ها در همین مکان عهد و میثاق ستاند و این در همان مکانی است که تو می‌بینی، در همین مکان فرشته‌ای بر صاحب الامر نازل می‌شود و این فرشته

1- . فروع کافی، ج 4، ص 184

یعنی جبرئیل اولین کسی است که در این مکان با قائم علیه السلام بیعت می‌کند. قائم علیه السلام پشت خویش را به این مکان تکیه می‌دهد و رکن حجتی بر قائم می‌شود. هر کس که با ایشان بیعت کرد به عهد و پیمان خویش در عالم معنا با خدا وفا کرده است و حجرالاسود شاهد بود و قیامت به آن شهادت خواهد داد. اما داستان بوسیدن و استلام بخاطر تجدید عهد بندگان با خدا و تجدید بیعت آنان است تا هر سال بندگان این عهد خویش را تجدید کنند و امانتی را که خدا به آن‌ها داد به او باز گردانند.»
وجه دوم: مصافحه با خدا. در احادیث متعددی بیان شده است که حجر «یمین اللّه» یعنی دست خدا است. لذا این سنگ سیاه، دست خدا در زمین است و هر کس آن را لمس کند، گویا با خدا دست داده است و این مصافحه بندگان با خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«الحجر یمین اللّه فی ارضه فمن مسحه مسح ید اللّه» (1) 342؛
«حجرالاسود دست خدا در زمین است. هر که آن را لمس کند دست خدا را لمس کرده است.»
همچنین فرمود:
«الحجر فی الارض یصافح به عباده» (2) 343؛
«حجر، دست خدا در زمین است که با آن با بندگانش دست می‌دهد.»
و نیز فرمود:
«الْحَجَرُ یَمِینُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ، فَمَنْ مَسَحَ یَدَهُ عَلَی الْحَجَرِ فَقَدْ بَایَعَ اللَّهُ أَنْ لَا یُعْصِیه»؛ (3) 344
«حجر، دست خدا در زمین است. هر که دست خود را بر آن بکشد با خدا بیعت

1- . جامع الاحادیث للقمی، ص 71
2- . الفردوس، ج 2، ص 159، روایت 2808؛ عوالی اللئالی، ج 1، ص 51، روایت 75؛ محجة البیضاء، ج 2، ص 203
3- . المجازات النبویة، ص 444، روایت 361

کرده که او را نافرمانی نکند.»
و نیز فرمود:
«الْحَجَرُ یَمِینُ اللَّهِ فَمَنْ شَاءَ صَافَحَهُ بِهَا»؛ (1) 345
«حجر دست خداست. هر کس بخواهد به وسیله آن با خدا دست می‌دهد.»
در حدیثی تعبیر دیگری آمده و آن این‌که حجرالاسود «یمین العرش» یعنی «دست عرش» است. (2) 346 از این رو علت استلام مصافحه با دست عرش خداست. البته دست خدا با دست عرش یکی است و دست دادن عرش همان مصافحه با خداست. از سوی دیگر پیداست که معنای مصافحه با خدا بیعت با اوست. این بیعت دو گونه است؛ بیعت قبول و بیعت غفران. (3) 347 طواف کننده در هر شوطی از طواف با هر استلامی و مصافحه‌ای با خدا بیعتی با او می‌بندد که اگر کار نیکی انجام داده، خدا آن را بپذیرد و اگر کار زشتی از او سر زده خدا او را ببخشد. به بیان دیگر خدا دو جلوه دارد: جلوه جمال و جلوه جلال. او با جلوه جمالش اعمال نیک بندگان را می‌پذیرد و با جلوه جلالش اعمال زشت آن‌ها را مؤاخذه می‌کند، ولی از آنجا که جمال او بر جلال او سبقت دارد، اعمال زشت بندگان را هم مورد عفو و بخشش خویش قرار می‌دهد.
نکته دیگری که در مصافحه با خدا وجود دارد، این‌که بنده با خدا عهد بندگی می‌بندد تا از این طریق عهد و پیمان عبودیت را با خدا تجدید کند. او در این لحظه با زبان حال و قال به خدا می‌گوید: بعد از این رو به سوی تو می‌آورم، ابواب رحمت تو را می‌جویم، آسمانی می‌شوم و فقط از تو اطاعت می‌کنم. زائر با عرض بندگی برکات الهی برای خود جلب می‌کند.
حجر استلامی چند کردم‌وجودم را رها از بند کردم
نهادم دست بیعت در کف دوست‌دوباره زنده آن پیوند کردم

زائری که طواف خویش را از یاقوت بهشتی آغاز می‌کند وجود کوچک خویش را مقابل هستی بی نهایت بزرگ احساس می‌کند. او از سرِ مستی فریاد عشق می‌کشد و تمام هستی خویش را به پای او ذبح می‌کند. بنده، از غرور و بزرگی خویش می‌گذرد و خویشتن خویش را

1- . فروع کافی، ج 4، ص 205، روایت 4؛ فقیه، ج 2، ص 242، روایت 2302
2- . وسائل الشیعه، ج 13، ص 338، روایت 17890
3- . ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 640

در هیچستان هستی لمس می‌کند، او چونان گدایی نزد شاه آمده است و چون ذره‌ای گرداگرد وجود او می‌چرخد. طواف کعبه که از حجر آغاز می‌شود، افق قلب انسان را به کعبه مقصود جلب می‌کند، طواف کننده با لمس حجر عهدی محکم و پیمانی استوار و زیبا با خالق هستی می‌بندد تا بر عشق و محبت خویش پایدار باشد، بندگی او کند و هرگز از بزم محبتش بیرون نرود، او با خدا دست می‌دهد و دست حق را محکم می‌فشارد تا بعد از این مطیع او باشد و مطیع او بماند، تنها خدا را در کانون نگاه خویش قرار دهد و زمین و زمان را آموزشگاه عشق خدا بداند. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به هنگام سخن گفتن از حجرالاسود حالتی متفاوت دارد ایشان خطاب به شبلی اینگونه می‌فرماید:
«صَافَحْتَ الْحَجَرَ وَ وَقَفْتَ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ صَلَّيْتَ بِهِ رَكْعَتَيْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَاحَ علیه السلام صَيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: آهِ، آهِ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى فَانْظُرْ يَا مِسْكِينُ لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظُمَ خُرْمَتُهُ وَ تَنْقُضِ الْمُصَافَحَةَ بِالْمُخَالَفَةِ وَ قَبْضِ الْحَرَامِ نَظِيرَ أَهْلِ الْآثَامِ».
«آیا دست بر حجرالاَسود نهادی؟ کنار «مقام ابراهیم» ایستادی؟ و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری. اینجا بود که حضرت صیحه‌ای کشید که نزدیک بود از دنیا برود. سپس فرمود: «آه آه!» و فرمود: هر کس که دست بر حجرالاسود نهد، با خدای متعال دست داده است. پس ای بیچاره! خوب بنگر تا پاداش آنچه را که حرمتش بزرگ است، تباه نسازی و این دست دادن (و بیعت) را چون گناهکاران با مخالفت و ارتکاب حرام نشکنی.»
وجه سوم: قلب و سنگ. زائر طواف گزار طواف خویش را از حجر شروع می‌کند. او باید سمت چپ خویش را محاذی حجر و خانه خدا قرار دهد و به هنگام طواف قسمت چپ بدن را از محاذات خارج نکند؛ قلب انسان در سمت چپ او قرار دارد و این به معنای محاذات قلب و سنگ است. (1) 348 از سوی دیگر شیطان از سمت راست انسان هرگز وارد نمی‌شود بلکه القائات خویش را از سمت چپ به انسان نفوذ می‌دهد. زیرا سمت راست از آن فرشتگان خداست و در احادیث گذشته هم این تعبیر بود که حجرالاسود «یمین اللّه» یعنی دست راست خداست.

1- . همان، ص 818

طوافی که انسان از حجرالاسود آغاز می‌کند، به این معناست که بنده قلب خویش را در محاذات با سنگ بهشتی قرار می‌دهد تا بر آن معانی بهشتی و آسمانی نفوذ کند و قلب خویش را از نفوذ وساوس شیطانی در امان دارد. این مقارنت، قلب انسان را از القائات، وسوسه‌ها، کیدها، مکرها و اغوائات ابلیس حفظ می‌کند و آدمی را تحت ولایت نورانی خدا قرار می‌دهد. «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ». (1) 349
حج‌گزار آنگاه که خود را روبه روی حجرالاسود دید، بهتر است تکبیر و تهلیل گوید، از سمت صفا رو به حجر کند، دستان خویش را به آسمان بلند کند، فقر و ذلت خود را به خدا نشان دهد، غنای الهی را برانگیزد، خواسته خویش را به خدا عرضه کند و با دست نیاز اینگونه به خدا گوید:
«اللَّهُمَّ إِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدِی وَ فِیمَا عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی، فَاقْبَلْ سَیْحَتِی، وَ اغْفِرْ لِی، وَ ارْحَمْنِی، اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَ الْفَقْرِ وَ مَوَاقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ». (2) 350
«خدایا! دستم را به سویت گشودم، رغبت من به آنچه نزد توست افزون است.
پس تسبیح گویی مرا بپذیر و مرا بیامرز و رحمت آور. خدایا! از کفر و فقر و جایگاه‌های خفت و خواری در دنیا و آخرت به تو پناه می‌برم.»

اسرار ملتزم

اشاره

ملتزم که به آن «متعوذ» و «المدعی» هم می‌گویند، میان درِ کنونی کعبه و رکن حجرالاسود قرار دارد. البته بعضی هم آن را نزدیک رکن یمانی و تقریباً روبه روی درِ کنونی کعبه دانسته‌اند. دیدگاه سومی هم وجود دارد که می‌گوید میان رکن و مقام ابراهیم ملتزم است. ولی قول اول نزد شیعه موجه‌تر است؛ از این رو ملتزم بخشی از دیوار کعبه است که میان رکن اسود و باب کعبه قرار دارد. ملتزم را نیز اسراری است:

1- . بقره: 257
2- . فروع کافی، ج 4، ص 402، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 101، روایت 329

ص: 149

یک) نهر بهشتی

ابن فضّال از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا مردم به این قسمت ملتزم می‌شوند؟ چه سرّی در اینجا وجود دارد؟ امام در پاسخ می‌فرماید: «عِنْدَهُ نَهَرٌ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ تُلْقَى فِيهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ عِنْدَ كُلِّ خَمِيسٍ».
«نزد ملتزم نهری از نهرهای بهشتی است که اعمال بندگان هر پنجشنبه در آن وارد می‌شود». (1) 351
شاید این تعبیر اشاره به این نکته لطیف عرفانی باشد که اعمال زائران و بندگان به این نهر پاک و آب زلال آسمانی وارد می‌گردد تا پاک شود. ملتزم انسان را پاک می‌کند و طهارت و زلالی را برای او به ارمغان می‌آورد.
کنار ملتزم خواندم دعایی‌شنیدم ناگهان بانگ رسایی
ندا آمد که من پیش تو هستم‌تو ای مسکین گم‌گشته کجایی؟

دو) بخشش به شرط اقرار

خدای سبحان، ملتزم را برای بخشش گناهان قرار داده است؛ مشروط بر این‌که زبان به اقرار گشایند، گناهان خویش را یک به یک به یاد آورند و از خدای تعالی برای تک تک آن‌ها طلب مغفرت کنند؛ چنانکه آدم علیه السلام چنین کرد.
حدیث شریفی از امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند:
«چون آدم خانه خدا را طواف کرد و به ملتزم رسید، جبرئیل به او گفت: ای آدم! در این مکان به گناهان خویش در برابر خدا اعتراف کن. پس خداوند به او وحی کرد: ای آدم! گناه تو را آمرزیدم. پروردگارا! برای فرزندان و ذریّه‌ام؟ خداوند متعال به او وحی کرد: ای آدم! هر یک از ذریّه تو اینجا بیاید و به گناهانش اقرار

1- . فروع کافی، ج 4، ص 525

کند و توبه نماید همچنانکه توبه کردی سپس آمرزش بخواهد او را می‌آمرزم». (1) 352
در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:
«هر گاه امام سجاد علیه السلام کنار ملتزم می‌آمد، با تضرع و التجا به خدا عرضه می‌داشت:
«اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدِی أَفْوَاجاً مِنْ ذُنُوبٍ، وَ أَفْوَاجاً مِنْ خَطَایَا وَ عِنْدَکَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَ أَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ، یَا مَنِ اسْتَجَابَ لِأَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قَالَ: أَنْظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ اسْتَجِبْ لِی وَ افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا».
«خدایا، مرا گروههایی از گناهان و خطاهاست و نزد تو افواجی از رحمت و آمرزش. ای کسی که دعای مبغوض‌ترین افراد نزد خود را اجابت کرد آنگاه که گفت: خدایا مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده، دعای مرا هم مستجاب کن و با من چنین و چنان کن». (2) 353

سه) نگاه خدا

التزام به ملتزم و دعا نزد آن بی پاسخ نمی‌ماند. خداوند بر خود مقرر داشته که اگر کسی در این مکان شریف چیزی از او بخواهد قطعاً آن را اجابت کند و پاسخی در خور به این بنده بدهد. لذا دعا نزد ملتزم مستجاب است و اجابت خدا نظر رحمت او به سمت بندگان است. و هر گاه خدا به بنده‌ای اقبال داشته باشد و نظر به بنده کند، رحمتش او را فرا می‌گیرد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَا دَعَا أَحَدٌ بِشَیءٍ فِی هَذَا الْمُلْتَزَم إلّا اسْتُجِیبَ لَهُ»؛ «هیچ کس در این ملتزم چیزی از خدا نخواست، مگر آنکه اجابت شد». (3) 354
خداوند با دعای بنده‌اش غم و اندوه را از او برطرف، قلبش را شاد و توانگری را نصیب او

1- . همان، ج 4، ص 194، روایت 3
2- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 241، روایت 12
3- . الفردوس، ج 4، ص 94، روایت 6292

می‌کند و حتی دعای او را در حق فرزندانش اجابت خواهد شد. این وحی خدا به حضرت آدم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«آدم هنگامی که فرود آمد، هفت بار کعبه را طواف کرد. سپس در مقابل در کعبه دو رکعت نماز خواند؛ آنگاه به ملتزم آمد و چنین گفت: «خدایا! تو نهان و آشکارم و آنچه را که در دل و نزد من است می‌دانی پس پوزشم را بپذیر و گناهانم را ببخشای. نیازم را می‌دانی، پس خواسته‌ام را عطا کن. خداوندا! از تو ایمانی می‌خواهم که همنشین دلم باشد و یقین راستین تا آنکه بدانم جز آنچه برایم نوشته‌ای، به من نخواهد رسید و رضا به آنچه بر من حکم کرده‌ای.
خداوند به او وحی کرد ای آدم! دعاهایی کردی و من اجابت کردم. اینگونه دعا را هیچ یک از فرزندانت نخواهد کرد مگر آنکه اندوهها و گرفتاریهایش را برطرف سازم و آنچه از دست داده، کفاف کنم؛ تهیدستی را از قلبش بیرون کنم و توانگری را میان دو چشمش قرار دهم و در پی تجارت هر تاجری برای او تجارت کنم (و سود دهم) و دنیا به حالت خوار سراغ او آید، هر چند خودش آن را نخواهد». (1) 355
آنگاه که انسان بیمار باشد و برای درمان درد خود دعا کند، خداوند به برکت کعبه، رکن، حجر و ملتزم، بیماری او را شفا داده، درد او را درمان خواهد نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
«بَیْنَ الرُّکنِ وَ الْمَقام مُلْتَزَم مَا یَدْعو بِهِ صَاحَبُ عَاهَة إِلّا بری‌ء»؛ (2) 356
«میان رکن و مقام، ملتزم است. هیچ دردمندی آنجا دعا نمی‌کند، مگر آنکه بهبود یابد.»
سلوک دو قسم است؛ سلوک بنده به سوی خدا و سلوک خدا به سوی بنده. اگر بنده به سمت خدا راهی از درون باز کند و سالک طریق حقیقت باشد خدا هم به سوی او گام برمی‌دارد. اگر بنده به سوی او یک گام بردارد، خداوند ده گام به سوی بنده برمی‌دارد. خدای سبحان به بنده سالک نظر می‌کند و با یک نظر، بنده خویش را غرق در نور، بهجت و سرور می‌نماید. نگاه خدا به بنده نعیم بهشتی را برای او به ارمغان می‌آورد. از مهمترین‌عذابهای

1- اخبار مکة للازرقی، ج 1، ص 348 و 349
2- . المعجم الکبیر، ج 11، ص 254، روایت 11873.

دوزخیان این که خداوند با آن‌ها سخن نمی‌گوید و به آن‌ها نگاه نمی‌کند. (آل‌عمران: 77) و اساساً دوزخ چیزی جز سخن نگفتن و نگاه نکردن خدا نیست.
بنابراین دعا نزد ملتزم باعث اجابت است هر چند با تأخیر باشد. اگر آدمی مصلحت خویش را به خدای بسپارد و اجابت را به او وانهد، بهتر است؛ زیرا خالق انسان بهتر از انسان مصلحت انسان را می‌داند و در یک کلام می‌توان گفت که اجابت خدا نگاه او به بنده است.

اسرار حطيم

اشاره

حطیم بخشی از مسجدالحرام و مقدس‌ترین مکان آن است که حدود آن شامل رکن حجرالاسود، باب کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام می‌شود. این محدوده پرازدحام است و از این رو به آن حطیم گفته‌اند؛ زیرا «حطیم» یعنی جایی که مردم ازدحام کرده، به یکدیگر فشار می‌آورند و گاهی همدیگر را له می‌کنند. محدوده حطیم اسراری دارد که در زیر آنها را یادآور می‌شویم.

یک) امامت جبرئیل

سرور کائنات، حبیب خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این محل نماز جماعتی برگزار کرد. نماز جماعتی که فقط دو نفر در آن شرکت داشتند؛ یکی امام و دیگر مأموم. در این نماز جماعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأموم و امام این نماز، جبرئیل امین بود و پیامبر در محدوده حطیم با امامت این فرشته مقرب الهی نماز جماعت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«أَمَّنِی جَبْرئیل عِنْدَ بَابِ الْکَعْبَةِ مَرَّتَیْنِ» (1) 357؛ «کنار درِ کعبه دو بار جبرئیل امام جماعت من شد.»

دو) توبه آدم

آدم در بهشت ترک اولی کرد و از همین روی خدا به او دستور هبوط داد. آدم و همسرش به زمین آمدند. اولین پیامبر خدا روی زمین قصد بازگشت به خدا کرد و با استمداد از «کلمات»

1- . اخبار مکة للازرقی، ج 1، ص 350

تائب شد و خدا توبه او را پذیرفت:
«فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ». (1) 358
در روایتی مراد از کلمات اینگونه بیان شده است:
«آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و به این انوار شریف برای پذیرش توبه خود توسل جست». (2) 359
سئوالی به نظر می‌آید و آن این‌که محل توبه آدم کجا بود و در کدام مکان، آدم وجود نورانی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را واسطه کرد؟ این مکان هر جا باشد، طبعاً باید شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین نقاط روی زمین باشد. این پرسش تنها یک پاسخ یافت و آن این‌که محل توبه آدم علیه السلام حطیم بود.
ابو بلال مکی می‌گوید امام صادق علیه السلام را در حالی دیدم که بر گرد کعبه مشغول طواف بود.
ایشان سپس میان باب کعبه و حجرالاسود دو رکعت نماز گزارد. به ایشان گفتم: کسی را ندیدم که اینجا نماز بخواند. امام علیه السلام فرمود:
«هَذَا الْمَکَان الَّذِی تیب عَلَی آدَم فِیه» (3) 360؛
«اینجا، همان جاست که توبه آدم پذیرفته شد.» از این روست که توبه انسان در این مکان پذیرفته است و غفران و بخشش الهی در این مکان قطعی.

1- . بقره: 37
2- . المیزان، ج 1، ص 148
3- . فروع کافی، ج 4، ص 194، روایت 5

ص: 154

ص: 155

فصل پنجم: اسرار عرفانی نماز طواف

اشاره

ص: 156

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح خواند. همچنین ضروری است این نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام واقع شود یعنی باید آن نماز را پشت مقام به جای آورد. البته هر چه نماز طواف به مقام نزدیک‌تر باشد بهتر است. مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره اخلاص و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کافرون خوانده شود. حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله، طلب قبولی اعمال، سجده‌های طولانی، گریستن و خواندن دعاهای مختلف از مستحبات نماز طواف است. اما نماز طواف در برابر کعبه، روبروی حجرالاسود، حطیم، ملتزم و در آستانه مقام ابراهیم علیه السلام تأویلات و اسرار باطنی دارد:

1. نماز نیاز

نماز اعتراف به عبودیت است، نماز، انسان را در مقام بندگی قرار می‌دهد و بندگی انسان را به عروج و آسمان می‌برد. عبودیت یعنی وقوف بر صدر خویش و مقام بندگی، مقام فقر است و مقام فقر یکی از مقامات عرفانی است که قرآن هم به آن اشاره لطیفی فرموده است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». (1) 361 در این آیه فقر منحصر به انسان شده و غنا در انحصار خدا قرار گرفته است. کل فقر در انسان است و کل غنا در او. درباره وجوه

1- . فاطر: 15

انحصار فقر در انسان نظریه‌های مختلفی در تفاسیر بیان شده است. (1) 362 معنای اصلی فقر، مکسور به معنای شکسته است و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمده است. (2) 363 از این روست که فقیر به معنای محتاج آمده؛ زیرا حاجت یا نیاز، کمبود یا نبود است و مشابهتی با حفره دارد، چون در هر دو حالت خلأ و کاستی وجود دارد و پیداست که اگر چنین وضعیتی برای کسی پیش آید، شکننده می‌شود. براین اساس «انتم الفقراء» در آیه مزبور به این معناست که انسان‌ها خلأ هستی داشته و به همین جهت وجودی شکننده دارند.
این خلأ وجودی و شکستگی هستی یا به تعبیر فلسفی «فقر ذاتی یا امکانی» فقط با انتساب به خدا پر می‌شود و وجود انسان قوام می‌یابد. لذا در ادامه فرمود: «الی اللّه»؛ این انتساب به موجودی است که غنای محض است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله به فقر مباهات می‌کند. «الفقر فخری». (3) 364 احتمالاً مراد از فقر همان فقری است که در آیه گذشت.
نجم الدین رازی درباره فقر نوشت:
«اما آنچه نصیب من است، کام من در ناکامی، مراد من در نامرادی، هستی من در نیستی و توانگری و فخر من در فقر است: الفقر فخری ... ای محمد، این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی‌کنی و به فقر فخر می‌کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری نبوت همه هستی است ...». (4) 365
فقر نزد عارف، به این معناست که انسان برای خود مالکیتی نبیند؛ زیرا عبد مالک چیزی نیست. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می‌بیند. زبان حال فقیر این است که:
«أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ». (5) 366
سالکان برای فقر مراتب و درجاتی معتقدند: (6) 367 اولین رتبه فقر، فقر زاهدانه است. فقیر در این مقام، دست از دنیا و آنچه دنیوی است، می‌شوید. همچنین زبان از سخن گفتن در باب آن می‌بندد و در طلب آن هرگز بر نمی‌آید. دومین رتبه، رجوع به سابقه ازلی است. فقیر در این

1- . المیزان، ج 17، ص 34
2- . مفردات، ص 383
3- . سفینةالبحار، ج 2، ص 378

4- . مرصاد العباد، ص 115
5- . آل‌عمران: 20
6- . شرح منازل السائرين، ص 129- 131

مقام، از سرّ قدر آگاه می‌شود، حقیقت عمل را می‌بیند و استعدادها را می‌شناسد و در این مقام، به این حقیقت پی می‌برد که: «وجودک ذنب لا یقاس به ذنب». اما فقر حقیقی آن است که عارف ببیند که هر آنچه بر او جاری است، حکم ازلی است. سالک در این مقام، از خود سلب اراده می‌کند و اسم و رسمی برای خود نمی‌بیند و این فقر، فخر عارفان است.
واقعیت آن است که فقر چیزی جز این نیست که انسان نیازهای خود را ببیند و بر آن‌ها وقوف کامل یابد. انسان، چه در ظاهر و چه در باطن، یک پارچه فقر و نیاز است؛ اما تنها انسان‌های تیزبین این فقر واقعی را می‌بینند و آن را حس می‌کنند. البته انسان‌هایی وجود دارند که در عین نیاز، خود را بی نیاز می‌بینند و دست به عصیان و طغیان می‌زنند:
«کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی» (1) 368؛
«انسان چون خود را غنی و دارا می‌بیند طغیان و سرکشی می‌کند.»
کسی که به این مقام نائل آید- یعنی خود را نیازمند، بلکه عین نیاز به خدا ببیند- هرگز دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نمی‌کند و این شیوه مؤمن واقعی است.
به راستی سعدی چه زیبا و دلنشین مطلب را بیان کرده است:
«گفتا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «الفقر فخری.» گفتم: خاموش که اشارت سید صلی الله علیه و آله به فقر طایفه‌ای است که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند». (2) 369
خواجه عبداللّه انصاری نیز در باب فقر و افتخار چنین سخن گفته است:
«فقر سیمرغی است که از وی جز نام نیست و کس را به وی روایی کام نیست.
فقر هشیار است و فقیر دیوانه، فقر بام است و فقیر خانه. فقر مقام راهست و سرّ لی مع اللّه است. فقر کبریت احمر است و کیمیای اخضر، فقر نیستی است که کس را در پیش او هستی نیست: «اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاء». (3) 370 هر که جز وی هست درویش است و همه را این مقام در پیش است، اما خلق متابع شنید است و

1- . علق: 6- 7
2- . گلستان، ص 179
3- . بحارالأنوار، ج 19، ص 83

کار در دید است. آنکه دنیا را بگذارد، زاهد است و آنکه عقبی را بگذارد، مجاهد است و این هر دو صفت آب و خاک است و درویش از این هر دو پاک است. «کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً». (1) 371
یکی از اشاره‌های نماز، عبودیت، افتقار و ذلت است. نماز بنده را در مقابل رب کریم قرار می‌دهد، نماز مشق زندگی است، نماز احساس فقر و ذلت است؛ ذلتی که سزای نیاز انسان است، احساس ذلتی که در انسان رغبت سلوک را بیدار می‌کند، ذلتی که به انسان قصد حقیقت می‌دهد، ذلتی که انسان را کم سخن و پر تفکر می‌کند، ذلت و فقری که خواب را از انسان می‌ستاند و آدمی را غرقه عیش و مستی می‌کند، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می‌نشاند و انسان را از خویشتن خویش فارغ کرده، خدا را به جای آن می‌نشاند. با این ذلت، فقر و استکانت است که انسان به معنای این آیه واقف می‌شود:
«وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ» (2) 372؛
«و چهره‌ها در برابر خدای زنده پاینده خاضع می‌شوند.»
امام زین‌العابدین علیه السلام در حدیث شبلی، نماز در مقام ابراهیم علیه السلام را به معنای بندگی، طاعت و مبارزه با شیطان دانست.
«قَالَ علیه السلام نَوَیْتَ حِینَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنَّکَ وَقَفْتَ عَلَی کُلِّ طَاعَةٍ وَ تَخَلَّفْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِیَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَحِینَ صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ، نَوَیْتَ أَنَّکَ صَلَّیْتَ بِصَلَاةِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ أَرْغَمْتَ بِصَلَاتِکَ أَنْفَ الشَّیْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ لَهُ:
فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ»؛
«پرسید: پس وقتی که آنجا دو رکعت نماز خواندی، نیت کردی که ابراهیم گونه نماز بگزاری و با نمازت، بینی شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه. فرمود: پس ...
نه در کنار مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه در آنجا دو رکعت نماز خوانده‌ای.»

1- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج 1، ص 368
2- . طه: 111

در نماز طواف باید خدا را به چیزی بندگی کرد که در او نیست. خدا خواسته است که بنده‌اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود ندارد. امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنای اوست. فقر، جامه‌ای زیبا برای بنده و غنا، دیبای دل انگیزی برای خداست. خدا می‌خواهد که انسان او را با فقر، ضعف، ذلت و انقطاع بندگی کند و اینها اموری است که در ذات حق یافت نمی‌شوند. به بیان دیگر بندگی با تکبر، عبودیت و غرور و نماز با بی نیازی سازگار نیست؛ نماز عین نیاز است؛ از این رو در دعایی که در نماز طواف آمده است، سرّ بندگی موج می‌زند.
امام حسین علیه السلام را در حال طواف خانه خدا دیدند. سپس نزد مقام ابراهیم علیه السلام آمد و نماز گزارد. آنگاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آستان توست، خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست ...» این را پیوسته تکرار می‌کرد. (1) 373

2. نماز حضور

نماز انسان را به قربانگاه می‌برد، نماز معراج بندگان خداست. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله:
«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» (2) 374؛
«نماز مایه تقرب اهل تقواست.»
نماز دو بعد دارد؛ صورت ظاهری و روح باطنی. ظاهر آن ارکان، حرکات و اذکار است، اما روح باطنی آن نیت، اخلاص و حضور است. نمازی که از اینها خالی است، نماز بی روح است و نماز بی روح نماز مرده‌ای بیش نیست. نمازی که از جان خاشع و متواضع برخیزد، آدمی را به کعبه معنا می‌رساند و کعبه معنا چیزی جز مقام قلب نیست. چنانکه در حدیث قدسی می‌خوانیم:
«لَمْ يَسَعْنِی سَمَائِی وَ لَا أَرْضِی وَ لکن يَسِعَنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ». (3) 375
«زمین و آسمان جای من نیست بلکه قلب بنده مومن جای من است.»

1- . ربیع الابرار، ج 2، ص 149
2- . سفینة البحار، ج 2، ص 43
3- . بحارالأنوار، ج 55، ص 39

نماز یاد خداست و یاد خدا آرام بخش دلها و جانهاست. قرآن از یک طرف فرمود: غایت نماز یاد حق است: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی» (1) 376 و از سوی دیگر فرمود: «أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ»، (2) 377 بنابراین نماز روح و جان آدمی را به آسایش و آرامش واقعی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. نماز نردبان سلوک به عالم نور، پلکان صعود به بام بهجت و سرور است. قیام در عالم ملکوت از قامت بندگی و رهایی است، نماز دستهای نیاز را به دامن کبریایی حق پیوند می‌زند، نماز قد خمیده در رکوع را در قیامت راست می‌کند، نماز سرهای به سجده را در آخرت در میان خلایق عزیز و بزرگ می‌کند، تشهد نماز قلب آدمی را به شهود می‌رساند، نماز بارش ابر برکات، بر کویر تشنه جان آدمی است و نماز دیوانی از عالم وجود است که هر برگ آن کلید سرّی از اسرار عالم هستی است. خدا بشارت بهشت را در نماز قرار داده است، زنجیرهای معصیت و اوج بندگی با نماز گره خورده است، نماز پرنده جان را از قفس طبیعت می‌رهاند و انسان را تا اوج قله هستی به پرواز درمی‌آورد، نماز قلب را حاضر می‌کند، با نماز پیمانه جان آدمی با شراب پاک لبریز می‌شود، نماز زیباترین زمزمه هستی است.
انسان با غرور زنده است، آدمی معمولا متکبر و خود بزرگ بین است. اما این نماز است که انسان را به سجده می‌برد و قد آدمی را در برابر عظمت کبریایی خدا خم می‌کند و با همین ذلت و فرو افتادن، پرده‌های غفلت و نسیان را از پیش چشمان آدمی فرومی‌اندازد، نماز بتهای نفسانی را می‌شکند، نماز تخریب‌گر طاغوت درون و نماز تماشاگه راز است، نماز آدمی را در دریای بیکران هستی غرقه می‌کند و در جوار رحمت الهی قرار می‌دهد، نماز گذرگاه عبور از دنیا به عالم معناست، نماز یک سفر معنوی است و نماز فرصت حضور است. مرحوم امام راحل قدس سره به حدیثی نورانی از امام صادق علیه السلام درباره حضور قلب در نماز اشاره می‌کند:
«لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْکُمْ إِذَا قَامَ فِی صَلَاةٍ فَرِیضَةٍ أَنْ یُقْبِلَ بِقَلْبِهِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ لَا یَشْغَلَ قَلْبَهُ بِأَمْرِ الدُّنْیَا، فَلَیْسَ مِنْ عَبْدٍ یُقْبِلُ بِقَلْبِهِ فِی صَلَاتِهِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَیْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَیْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِیَّاهُ». (3) 378

1- . طه: 14
2- . رعد: 28

3- . چهل حدیث، ص 431

«همانا من دوست می‌دارم از شماها مرد مومنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد، اقبال و توجه قلبی‌اش به سوی خدای تعالی باشد و قلبش را به کار دنیا مشغول نکند. بنده‌ای که در نمازش به سوی خدا با قلبش توجه کند خداوند به سوی او به وجهش رو می‌کند، و قلوب مومنان را به سوی او متوجه می‌کند.»
سپس امام راحل قدس سره مراتب حضور قلب در نماز را بیان می‌کند. (1) 379 اولین مرتبه حضور قلب این است که نماز گزار به طور اجمالی توجه کند که نماز سرای معبود است، نماز توسل به اسماء الهی است، مثل این‌که شخصی قصیده‌ای در مدح یک نفر بسراید و آن را کودکی بخواند. کودک از این قصیده همین اندازه می‌فهمد که در وصف و ثنای شخصی است. مرتبه دوم، حضور قلب تفصیلی در نماز است. بدین معنا که نماز گزار باید به معانی ارکان و اذکاری که در نماز می‌گوید واقف باشد و در حین نماز به آن‌ها توجه کند. سوم، حضور قلب در معبود است چه به صورت تجلیات افعالی و چه به گونه تجلیات اسمائی و صفاتی و چه به نحو تجلیات ذاتی؛ یعنی عابد سالک بداند و شهود کند که تمام افعال، صفات و ذوات پرتو تجلی اوست.

3. نماز وصال و فنا

نماز حقیقی چیزی جز وصال به محضر ربوبی نیست. اگر در نماز قلب خاشع باشد و دل انسان حاضر، نماز وصال حاصل می‌آید. حضور قلب در نماز، انسان را تا وصال حق بالا می‌برد. اهل حقیقت نماز شهود محبوب اقامه می‌کنند. اهل کشف، حضور معشوق را در نماز می‌چشند. اگر نماز نور چشم است، باید با چشمان عیان سراغ آن رفت و به گونه‌ای نماز گزارد که گویا انسان مخاطب خویش را می‌بیند. بنده نماز گزار با قوت ایمان و یقین به بصیرت رسیده، جلوه‌های رحمانی را در نماز به شهود می‌نشیند. بنده سالکی که قلبی همیشه حاضر دارد، در نماز به مقام جمع الجمعی رسیده و تا حضرت احدیت رفعت یافته است. او در این مقام از ماسوای حق خالی شده و به حق بقا یافته است، او قیامش، رکوعش و سجودش همراه

1- . همان، ص 434- 437

با وصل و فناست. شواغل و شوائب دنیوی نمی‌توانند حضور قلب را از او بستانند. نور عرفان همیشه در جان او روشن است و اشارات معنوی نماز او را به سر منزل مقصود می‌رساند.
عارفان گاهی به این درجه، مقام غرق می‌گویند. اگر سالک در ارتباط با خدا به مرتبه‌ای دست یابد که تنها متوجه محبوب خویش باشد و از هر چیز دیگری منصرف، او غرق معشوق شده است.
خواجه عبداللّه انصاری برای اشاره به این رتبه به آیه ذبح اسماعیل استناد می‌کند (1) 380:
«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» (2) 381؛
«پس چون هر دو تسلیم شدند ابراهیم، اسماعیل را به پیشانی بر زمین افکند.»
از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله هم خود را فرزند دو قربانی نامید: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْن». (3) 382 البته منظور از دو قربانی یکی اسماعیل و دیگری جناب عبداللّه، پدر بزرگوار ایشان است که با فدا کردن صد شتر از قربانی کردن او خودداری کرد. وجود ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را هنگامی که آماده قربانی شدند چنان شوق و محبتی فراگرفته بود که فقط محبوب خویش را می‌دیدند و در وجود او غرق، محو و فانی شدند.
غرق ناظر به مقام جمع است آنگاه که حالت استغراق بر عبدی غالب شد، دیگر از خود سخن نمی‌گوید، او به مقام اشاره رسیده است، جلوه اسم «هادی» شده، از تمام نامها و نشانه‌ها گذشته است. غریق شهود حق، محل واردات و اشارات حق است، چشمانش به نگرش فروغ ازلی بینا شده با تجلیات سرمدی به تماشای حقایق نشسته است، در این حالت سیر بنده، سیر خداست و سلوکش با قدمهای حق امکانپذیر است. عبد نمازگزار یک غریق شاهد است که درون اقیانوس هستی غوطه می‌خورد و با غواصی به اعماق بحر حقایق می‌رود و با هر جستنی حقیقتی را کشف می‌کند. نماز او نماز وصل، قیام او، قیام شهود، رکوع او، رکوع کشف و سجده‌اش، سجده غرق و فناست، تو گویی او دو رکعت نماز وصال و فنا می‌خواند.
شرایط نماز، طهارت ظاهری از نجاست و طهارت باطنی از شهوت است. طهارت جامه ظاهری از نجاست و جامه باطنی از معصیت است، استقبال ظاهری به کعبه و استقبال باطنی

1- . منازل السائرين، ص 216
2- . صافات: 102
3- . عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 167

به سمت عرش خداست. قیام ظاهری به ایستادن و قیام باطنی به ایستادن در روضه قرب، خلوص نیت به اقبال حضرت حق، تکبیر در مقام هیبت، قرائت به عظمت، رکوع به خشوع، سجده به خضوع، تشهد به اجتماع و سلام به فناء اسماء و صفات است. پیامبر صلی الله علیه و آله چون به نماز می‌ایستاد، در دلش جوششی بود همچون جوشش دیگی که زیر آن آتشی افروخته باشد. (1) 383 یکی از عارفان نماز خویش را اینگونه به وصف آورده است.
«چون وقت اندر آید، یک وضویی ظاهری و باطنی بکنم؛ ظاهر به آب و باطن به توبه، آنگاه در مسجد اندرآیم و مسجد حرام را شاهد کنم و مقام ابراهیم را میان‌دو ابروی خود ببینم و دوزخ را بر سمت چپ خود و صراط را زیر قدم خود و ملک الموت را از پس خود، آنگاه تکبیری کنم با تعظیم و قیامی به حرمت و قرائتی با هیبت و سجودی به تضرع و رکوعی به تواضع و جلوسی به حلم و وقار و سلامی به شکر». (2) 384
مشاهدات دل و مکاشفات سرّ، عارف را به مقام فنا و استهلاک می‌رساند. دل و قلب تا به این مقام نرسد سوختن نداند. هر چه به ناسوخته عبارت کنند، از سوختن خبر نداشته باشد، وصف واصفان هرگز موصوف را به معاینت در نمی‌آورد و حکایت حاکیان غایب را حاضر نگرداند؛ اما آنگاه که قلب عارف به مقام شهود حق نائل شد، به تحیر و دهشت افتد. در این حالت از هیچ پیش‌آمد دیگری او را خبر نباشد. به عبارت دیگر مشاهدات و تجارب به وصف نیایند و توصیف ناپذیرند. (3) 385 شهود بدین معناست که عارف آنچه بیند، نه با چشم خویش. شهود اگر غالب شود، هر جا نگرد او را بیند و هر چه شنود و هر چه گوید با او گوید. (4) 386 نماز مشاهده اسرار عالم هستی است، نماز طواف، قلب عارف را به مقام شهود حق می‌رساند. عبد سالک در نماز طواف، تنها چشم به روی خدا باز می‌کند و چشم خویش را بر ما سوا می‌بندد، او دو رکعت نماز وصل به جا می‌آورد.

4. نماز ولایت

نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السلام انجام می‌شود؛ مکانی که ابراهیم و اسماعیل مأموریت

1- . کشف المحجوب، ص 386
2- . همان، ص 387
3- . خلاصه شرح تعرف، ص 391
4- . همان، ص 392

یافتند آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند. لذا نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم علیه السلام و در مکانی پاک.
«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ» (1) 387؛
«و (بخاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم او از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب می‌کند و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»
نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز در جایگاه ولایت است، نماز پشت سر ابراهیم علیه السلام است.
مقام ابراهیم علیه السلام، جای پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه‌های جاوید آفرید، او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد، این ابراهیم علیه السلام بود که با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بتها را فرو ریخت و با اراده‌ای پولادین از آزمون‌های سخت سربلند بیرون آمد. او برای توحید جان خویش تقدیم نمود و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و آرام گشت. ابراهیم علیه السلام در کنار مقام نبوت به درجه رفیع ولایت نایل آمد. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و شهود است، تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی‌آب و علف، از ناله‌های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره‌ها دارد.
نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام به معنای قربانی کردن اسماعیل علیه السلام است. باید نزدیک‌ترین افراد را به مسلخ عشق برد و به پای او فدا کرد. در این نماز باید شهوت، مقام، منصب، نام، نشان، شهرت و دنیا را داد و به جای آن عرفان و معرفت گرفت. این نماز با دیگر نمازها متفاوت است در این مکان پاک، انبیا نماز گزارده‌اند، این مکان، محل نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خداست. در این نماز انسان با روحی جدید کلماتی تازه می‌گوید، فریضه‌ای متفاوت به جای می‌آورد، در اینجا باید یادی از قیام‌ها، رکوع‌ها و سجده‌های خورشید کرد؛ خورشیدی که ما از نگاه به او محرومیم و از دیدار او غائب.

1- . بقره: 125

ص: 167

فصل ششم: اسرار عرفانی سعی و تقصیر

اشاره

ص: 168

حج‌گزار باید پس از انجام نماز طواف، میان صفا و مروه سعی کند؛ یعنی از کوه صفا به مروه برود و از مروه به صفا باز گردد. سعی میان صفا و مروه هفت مرتبه (شوط) است. همچنین واجب است که سعی از صفا شروع شده، به مروه ختم گردد. طهارت و خلوص نیت از واجبات سعی است و خدای سبحان در قرآن صفا و مروه را از شعائر دانسته:
«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ». (1) 388
«صفا و مروه محل عبادت خداست. پس کسی که حج خانه کعبه یا عمره به جا آورد مانعی نیست که سعی بین صفا و مروه نیز بجا بیاورد و هر کسی اعمال خیر انجام دهد، خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد و خداوند شکرگزار و آگاه است».
آیه مزبور در سال هفتم هجری نازل شد. در آن سال رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان شرط نموده بود که در حال سعی بتها را از صفا و مروه بردارند، ولی هنوز سعی تمام نشده بود که مشرکان مجدداً بتها را به جای خود برگرداندند. در این حال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سئوال شد که آیا با وجود بتها سعی صحیح است یا باطل؟ ایشان فرمود: «در این حال آیه نازل شد و سعی میان صفا و مروه با وجود بتها ترخیص شد، از آن پس مردم با همان حال سعی می‌کردند تا هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حج به جای آورد و آن بتها را پایین افکند». (2) 389

1- . بقره: 125
2- . مجمع البیان، ج 1، ص 240؛ نورالثقلین، ج 1، ص 148

لطیفه آیه این است که صفا، اشاره است به صفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشاره است به مروت عارفان در راه خدمت. (1) 390 آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت است و قلب آدمی از این صفا و مروت و با نور خدایی منور می‌شود. «یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ». (2) 391 عجب نیست اگر شیر صافی از میان خون سرخ بیرون آید، بلکه عجیب این است که دُرّ معرفت از میان صدف انسانیت ظهور کند، پس صفا و مروه سرّی دارد که آن اشاره به صفا و مروت قلب انسانی است.
صفا و مروه نام دو کوه است که سعی باید میان آن دو صورت گیرد. این‌که چرا این دو کوه به این دو نام نامیده شده‌اند، سرّی ظریف دارد؛ صفا را صفا نامیده‌اند چون محل هبوط آدم بود و او از سوی خدا «مصطفی» بود. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ». (3) 392 همچنین حوا بر کوه دیگر هبوط کرد و از این رو مروه را مروه نامیدند، چون «مرأه» بر آن کوه فرود آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: «سُمِّیَ الصَّفَا صَفًا لِأَنَّ الْمُصْطَفَی آدَمَ علیه السلام هَبَطَ عَلَیْهِ فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ آدَمَ علیه السلام یَقُولُ اللَّهِ تَعَالَی: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ» وَ هَبَطَتْ حَوَّاءُ عَلَی الْمَرْوَةِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَتِ الْمَرْوَةَ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ هَبَطَتْ عَلَیْهَا، فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ الْمَرْأَةِ». (4) 393
«صفا، صفا نامیده شد چون آدم- که برگزیده خدا بود- بر آن هبوط کرد. پس بر این کوه اسمی از اسماء آدم گذارده شد خداوند فرمود: «همانا خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان» و حوا بر کوه مروه هبوط کرد و مروه را مروه نامیدند، چون مرأة بر آن هبوط کرد. پس این کوه نامی از نامهای مرأة به خود گرفت.»
بنابراین آدم و حوا که از بهشت بیرون آمدند و به زمین هبوط کردند، هر دو در کنار محل خانه خدا به زمین آمدند، اما یکی بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه قرار گرفت. این دو کوه به

1- . کشف الاسرار، ج 1، ص 430؛ بیان السعادة، ج 1، ص 157
2- . بقره: 257
3- . آل‌عمران: 23
4- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 19، روایت 53

ص: 171
نام پدر و مادر انسان‌ها نامگذاری شده است؛ اولین انسان‌های روی زمین و نخستین کسانی که از بهشت بیرون رفتند.

اسرار باطنی سعی

اشاره

سعی میان صفا و مروه فضیلت‌های بی‌شماری دارد. سعی انسان را پاک می‌کند، فرشتگان به سعی کنندگان نظری خاص داشته، آن‌ها را شفاعت می‌کنند. حتی سعی می‌تواند باعث آثار مثبت مادی و این جهانی گردد؛ یعنی برای انسان منافع مالی در پی داشته باشد.

1. طهارت درونی

سعی موجب می‌شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زائل شود، سیاهی از قلب انسان زدوده گردد و انوار الهی باطن زائر را فرا گیرد. یکی از ابعاد عرفانی سعی این است که گناه را از بین می‌برد و معاصی را می‌شوید.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«الْحَاجَّ إِذَا سَعَی بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ»؛ (1) 394
«حج گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می‌کند، از گناهانش بیرون می‌رود.»
کسی که باطنش پاک شود، درونش نورانی می‌شود، (2) 395 او می‌تواند نور ببیند. این نورها در ابتدا کم سو و محدودند؛ اما رفته رفته قوی شده، وسعت می‌یابند تا جایی که سالک می‌تواند نور آسمان‌ها و زمین را که همان ملکوت است نظاره کند. اگر کسی به این نور دسترسی پیدا کند، از شرک خلاصی یافته است و با خلق عالم به صلح می‌رسد و به یقین می‌داند که تمام موجودات ذکر خدا می‌گویند و تنها او را می‌پرستند. این نور، سالک را به تحیر واداشته، در دریای نور مستغرق می‌گرداند. درون سالک صافی گشته، آبگینه‌ای پاک می‌گردد، در این حال

1- . التهذیب، ج 5، ص 19، روایت 56؛ فقیه، ج 2، ص 208، روایت 2167
2- . عوارف المعارف، ص 293- 296

سعی کننده با باطنی طاهر و با مجاهدات قلبی، مصفا و منور می‌گردد. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به لطیفه‌ای عرفانی اشاره فرمود:
«صفّ روحک و سرک للقاء اللَّه تعالی یوم تلقاه بوقوفک علی الصفا و کن ذا مروّة من اللّه بفناء أوصافک عند المروّة و استقم علی شروط حجّک و وفاء عهدک الذی عاهدت ربک و أوجبته له یوم القیامة»؛ (1) 396 «با ایستادن بر کوه صفا، روح و درون خود را برای روز دیدار با خداوند تصفیه کن و جلا ده و نزد مروه، صاحب مروت و اوصافی وارسته باش و بر این شرطهای حج خود و به عهدی که با پروردگارت بسته‌ای و بر خود واجب ساخته‌ای، تا روز قیامت وفادار باش و پایدار بمان.»

2. شفاعت فرشتگان

کسی که میان صفا و مروه سعی کند، فرشتگان او را بی نصیب نگذاشته، نظر الهی به او می‌کنند. شفاعت شافعین دو گونه است؛ شفاعتی که پذیرفته می‌شود و شفاعتی که مردود است. شفاعت ملائک برای سعی کنندگان، شفاعت مقبول است و خداوند شفاعت آنان را برای ساعیان می‌پذیرد. امام سجاد علیه السلام فرمود:
«السَّاعِی بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ تَشْفَعُ لَهُ الْمَلَائِکَةُ فَتُشَفَّعُ فِیهِ بِالْإِیجَابِ». (2) 397
«فرشتگان برای کسی که میان صفا و مروه سعی کند، شفاعت می‌کنند و شفاعتشان درباره او پذیرفته می‌شود.»
بخشش آدمی مراحلی دارد؛ اولین مرحله بخشش، توبه است. انسان گنهکاری که در دنیا پشیمان شود و توبه کند غفران الهی شامل حال او شده، گناهانش محو می‌شود. گاهی «تکفیر» الهی شامل حال گنهکار شده و گناهانش از بین می‌رود:
«وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ» (3) 398؛

1- . مصباح‌الشریعه، ص 47
2- . فقیه، ج 2، ص 208، روایت 2168
3- . تغابن: 9

«و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، گناهانش را می‌ریزد.»
محو شدن عمل می‌تواند به دلایل مختلفی باشد؛ مثل دعای دیگران یا عمل نیکی که انسان انجام داده است.
شفاعت از مراحل پایانی آمرزش و بخشش انسان‌هاست که در قیامت تحقق پیدا می‌کند.
اگر در انسان قابلیت و زمینه‌ای باشد، این امکان وجود دارد که شفاعت شفاعت کننده‌ای شامل حال انسان شود. شفاعت فقط به اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت جهت شفاعت اذن دارند، ملائکه‌اند. شفاعت آن‌ها در حق سعی کنندگان پذیرفته و مقبول است و از این طریق، ذنوب و معاصی آنان از بین می‌رود و محو می‌شود که: «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ»؛ (1) 399 «خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند».
فرشتگان ملکوتی‌اند و سعی کننده، مشابهتی با ملکوتیان پیدا می‌کنند. این مشابهت موجب می‌شود تا شفاعت فرشتگان در حق او مقبول افتد.

3. محبوب خدا

مسعی محبوب‌ترین محدوده‌ای است که در حج وجود دارد و از میان مناسک حج هیچ کدام به اندازه سعی پیش خدا محبوب و عزیز نیست. این محبوبیت رمز و رازی دارد، خداوند می‌خواهد بنده‌اش نزد او ذلیل باشد و این ذلت بیش از همه جا در مسعی نمود دارد، چنانکه گردنکشان و جباران تاریخ در این مکان احساس ذلت می‌کردند.
امام صادق علیه السلام فرمود:
«مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُذِلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ». (2) 400
«نزد خداوند، هیچ بقعه‌ای محبوب‌تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردنکشی در آن خوار می‌شود.»
همچنین امام علیه السلام در حدیثی دیگر حکمت سعی را چنین بیان فرمود:

1- . رعد: 39
2- . فروع کافی، ج 4، ص 334، روایت 3؛ علل الشرایع، ص 433، روایت 2؛ فقیه، ج 2، ص 196، روایت 2124

«جُعِلَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَذَلَّةً لِلْجَبَّارِینَ». (1) 401
«سعی واجب شده است برای خوار کردن جبّاران.»
«جبار» و «متکبر» دو اسم خداست، این دو اسم مختص به ذات حق‌اند و احدی از انسان‌ها نباید براین دو اسم، خود را شریک خدا کند. اگر روحیه تکبر، خود بزرگ بینی، عجب، عصیان و گردنکشی در کسی باشد، خداوند ریشه آن را با دو اسم خود می‌خشکاند. خدای سبحان به خلق و خوی فرعونی نظر عنایت ندارد و با فرعون و فرعونیان تاریخ مبارزه‌ای سرسخت داشته است. اگر در کسی خلق فرعونی و روحیه سرکشی داشته باشد، توحید در جان او رخنه نکرده است؛ بنابراین، سعی، گردن گردنکشان را می‌شکند و خلق و خوی عصیان‌گری را می‌سوزاند.

4. سعى ابراهيم عليه السلام

اشاره

یکی از حکمتهای تشریع سعی و رمز و رازهای وجوب آن، سعی ابراهیم است. علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام درباره سرّ سعی میان صفا و مروه پرسید امام پاسخ داد:
«جُعِلَ لِسَعْيِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام»؛ (2) 402
«به خاطر سعی ابراهیم سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است.»

اوصاف ابراهیم

ابراهیم علیه السلام در میان انبیا، جایگاه ویژه‌ای دارد تا بدان حد و پایه که خداوند در قرآن 69 بار نام او را در 25 سوره بیان نموده است، صفات برجسته‌ای برای او بیان نموده و او را مدح و ستایش کرده است. بیش از سی وصف برای ابراهیم علیه السلام آمده که هر یک کافی است تا انسانی را به اوج برساند. اشاره به آن‌ها می‌تواند عظمت و جایگاه «اب الانبیاء» را نشان دهد.
پذیرش در امتحان سخت الهی: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (3) 403 «هنگامی

1- . فروع کافی، ج 4، ص 434، روایت 5
2- . قرب الاسناد، ص 237، روایت 932
3- . بقره: 124

که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد.
خادم کعبه: «أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»؛ (1) 404 «خانه‌ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان تمیز کنید» و همچنین در سوره حج می‌فرماید: «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»؛ (2) 405 «ای ابراهیم! خانه‌ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه و تطهیر کن».
بنیان گزار کعبه: «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ»؛ (3) 406 «هنگامی که ابراهیم ستون‌های خانه خدا را بالا برد».
تسلیم محض درگاه الهی: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ»؛ (4) 407 «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».
رهبر جهانیان: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»؛ (5) 408 «ای ابراهیم! تو را برای رهبری و امامت مردم قرار دادم».
صابر و بردبار: «إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ»؛ (6) 409 «به راستی که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود».
در هم کوبنده بتها: «وَ تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ* فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا کَبِیراً لَهُمْ»؛ (7) 410 «به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه‌ای برای نابودی بت‌هایتان می‌کشم! سرانجام همه آن‌ها جز بت بزرگشان را قطعه قطعه کرد».
محبوب خدا: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»؛ (8) 411 «خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد». (9) 412
ستین مجری برائت از مشرکین: «إِنَّنِی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ»؛ (10) 413 «به راستی که من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید بیزارم».

1- . بقره: 125
2- . حج: 26
3- . بقره: 127
4- . بقره: 131
5- . بقره: 124
6- . هود: 75
7- . انبیاء: 57- 58

8- . نساء: 125
9- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
10- . انعام: 78

دارای اسوه حسنه: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ»؛ (1) 414 «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم وجود داشت».
سرد شدن آتش در برابر او: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»؛ (2) 415 «گفتیم: ای آتش! برابر ابراهیم سرد و سالم باش».
قربانی کردن فرزند خویش در راه خدا: «فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ»؛ (3) 416 «وقتی هر دو (ابراهیم و اسماعیل) تسلیم فرمان خدا شدند او را (اسماعیل را) بر پیشانی جهت قربانی بیفکند».
دریافت سلام ویژه‌ای از جانب خدا: «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ»؛ (4) 417 «درود و سلام بر ابراهیم».
قرار دادن خاندان خویش در بیابان جهت تجدید بنای کعبه: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ»؛ (5) 418 «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علف، در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم».
کناره‌گیری و مهاجرت از خویشاوندان خود به خاطر خدا: «وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (6) 419 «و از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم».
درخواست پیامبر جهت هدایت مردم: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ»؛ (7) 420 «پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند».
مهمان نواز و با سخاوت: «هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْراهِیمَ الْمُکْرَمِینَ»؛ (8) 421 «آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است».
رؤیت ملکوت و رسیدن به مقام یقین: «وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ»؛ (9) 422 «و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند) و اهل یقین گردد».

1- . ممتحنه: 4
2- . انبیاء: 6
3- . صافات: 103
4- . صافات: 109
5- . ابراهیم: 37
6- . مریم: 48
7- . بقره: 129

8- . ذاریات: 24
9- . انعام: 75

وصیت به فرزندان برای تسلیم محض بودن در برابر خدا: «فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (1) 423 «و شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید».
امر به معروف و ناهی از منکر: «یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً»؛ (2) 424 «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟».
شاکر و سپاسگزار الهی: «شاکِراً لِأَنْعُمِهِ»؛ (3) 425 «شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود».
توکل و اعتماد به خدا: «الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ* وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ* وَإِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ* وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ* وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ»؛ (4) 426 «اعتماد من تنها به آن خدایی است که مرا آفریده و به راه راستم هدایت کرد، چون گرسنه شدم سیر و چون تشنه شوم سیرابم می‌گرداند و چون بیمار شوم، شفایم می‌بخشد. او کسی است که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند و او کسی است که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد».
پیامبری راستگو: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً»؛ (5) 427 «در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!».
گزینش ابراهیم از جانب خدا در دنیا: «وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا»؛ (6) 428 «ما او را در این جهان برگزیدیم».
از صالحین آخرت: «وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»؛ (7) 429 «و او در جهان دیگر از صالحان است».
وفا کننده به تمام دستورات الهی: «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی»؛ (8) 430 «همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل وفا و ادا کرد».
مقام ممتاز وی در پیشگاه خداوند: «ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً»؛ (9) 431 «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود».

1- . بقره: 132
2- . مریم: 42
3- . نحل: 121
4- . شعرا: 78- 82
5- . مریم: 41
6- . بقره: 130

7- . بقره: 130
8- . نجم: 37
9- . آل‌عمران: 67

دعوت کننده مردم به حج: «و اذّن فی النّاسِ بالحجِّ ...»؛ (1) 432 «و مردم را دعوت عمومی به حج کن».
جامعیت طاعات و عبادات ابراهیم: «قُل انّ صَلوتی و نُسُکی و مَحیایَ و مماتی لِلهِ رَبّ العالَمینَ لا شَریک لَهُ و بِذالکَ امِرتُ»؛ (2) 433 «بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست، و به همین مأمور شده‌ام».
اولین مسلمان: «و انا اوّلُ المُسلِمینَ»؛ (3) 434 «و من نخستین مسلمانم».
گزینش جایگاه ابراهیم جهت عبادت: «وَاتّخذوا مِن مقامِ ابراهیمَ مُصلّی»؛ (4) 435 «از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».
پیروی پیامبران از ابراهیم: «وَ وَصّی بِها ابراهیمُ بَنیهِ و یَعقوبُ یا بَنی انّ اللّهَ اصطَفی لَکُم الدّینَ فَلا تَموتُنّ الا و أنتُم مُسلِمونَ»؛ (5) 436 «ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر) فرزندان خود را به این آیین (اسلام) وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است، و شما جز به آیین اسلام از دنیا نروید». و همچنین در سوره نحل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ثُمّ اوحَینا الَیکَ أن اتّبعَ مِلّةَ ابراهیمَ حَنیفاً»؛ (6) 437 «سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود پیروی کن».
ابراهیم یک امت بود: «انّ ابراهیمَ کانَ امّةً»؛ (7) 438 «ابراهیم به تنهایی امتی بود».
مطیع فرمان خدا: «قانتاً لِلهِ»؛ (8) 439 «ابراهیم مطیع فرمان خدا بود».
اعطاء حسنه به ابراهیم در دنیا: «و اتَیناهُ فی الدنیا حَسَنةً»؛ (9) 440 «ما در دنیا به او حسنه دادیم».
تنزیه ابراهیم از شرک: «وَ لَم یَکُ مِنَ المُشرکینَ»؛ (10) 441 «ابراهیم از مشرکان نبود». و در آیه دیگر از سوره نحل می‌فرماید: «و ما کانَ مِنَ المُشرکینَ»؛ (11) 442 «ابراهیم از زمره مشرکان

1- . حج: 27
2- . انعام: 162 و 163
3- . انعام: 162 و 163
4- . بقره: 125
5- . بقره: 132

6- . نحل: 123
7- . نحل: 120
8- . نحل: 120
9- . نحل: 122
10- . نحل: 120
11- . نحل: 123

نبود».
سخن گفتن با خدا: «و اذ قال ابراهیمُ رَبّ ... قالَ وَ مَن کفَر ...»؛ (1) 443
«هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا ... خداوند در پاسخ فرمود: کسی که کافر شده بهره کمی خواهیم داد».
به جز ویژگی‌های سی و هفت‌گانه سابق، از اوصاف دیگر ابراهیم علیه السلام این است که سعی او سنتی برای یکی از مناسک و ارکان حج شد. تمام حج گزارانی که در طول تاریخ به این سنت عمل می‌کنند، تأسی به سیره ابراهیم علیه السلام کرده‌اند. ابراهیم علیه السلام سنت گزار است؛ زیرا تمامی سنن الهی را پذیرفته و براساس آن عمل کرده است. پس باید سعی ابراهیمی داشت و همچون ابراهیم علیه السلام میان دو قطب حج یعنی صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت.
سعی ابراهیم علیه السلام مسیری به سوی روشنایی است، آینه‌ای که در آن انسان خویشتن واقعی را می‌بیند، سعی ابراهیم علیه السلام خلوتی با خویشتن گمشده است. این سعی آمیزه‌ای زیبا از عشق است و عرفان، سعی ابراهیم علیه السلام از جنس نور و سرور است، تلاشی از سنخ شعور و حضور است، مسیری که سالک را از جهان ماده جدا ساخته، از زمین شهوت برکنده و آدمی را تا عرش بالا می‌برد. از اینجا باید سعی را آغاز کرد؛ سعی و جهادی به سوی او و برای او؛ همانطور که ابراهیم علیه السلام کعبه را برای خدا بنا کرد و آماده بود تا فرزندش را برای خدا فدا کند.
سعی ابراهیم علیه السلام، سعی میان تفتیدگی دل و عطشناکی لب برای لحظه وصال است. سعی ابراهیم علیه السلام تعبیر رویای دنیاست، سعی ابراهیم علیه السلام عاشقانه امید است و زیبا سروده شعر مستی!
چو مرغی سوی سعی پرکشیدم‌زمروه تا صفا چندی دویدم
در اوج تشنگی از ماده رستم‌کنار زمزم معنا رسیدم

5. امید هاجر

خداوند به ابراهیم علیه السلام در سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی به او عطا کرد که نام وی را

1- . بقره: 126

«اسماعیل» گذارد. همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزندی داشته باشد؛ از این رو خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه- که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود- ببرد و سکنا دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن‌ها را به سرزمین مکه برد. ابراهیم علیه السلام هنگام وداع دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد. طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر او خشکید، بی تابی کودک شیرخوار، مادر را چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید. سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز به آب دست نیافت. از همان جا سرابی نیز در کوه صفا دید، دوباره به سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و سعی را برای دستیابی به آب انجام داد. در آخرین لحظات ناگهان از نزدیک جای کودک چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند.
این داستان، روایت دیگری هم دارد. مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد.
لذا بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه. دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد؛ ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود تا این‌که در اوج ناامیدی جبرئیل به سوی او آمد و از او پرسید: تو کیستی؟ گفت:
من مادر فرزند ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل پرسید: ابراهیم علیه السلام شما را به امید چه کسی رها کرد؟ گفت: به امید خدا. جبرئیل گفت: خدا شما را کافی است، به سوی صفا باز گرد. هاجر بازگشت و دید که زیر پای کودکش چشمه‌ای جوشیده است.
چو هاجر سوی مسعی رهسپارم‌سرِ سعی صفا و مروه دارم
خداوندا! به من آبی بنوشان‌که شوید از ضمیر جان غبارم

داستان هاجر در هر دو صورت نشان از یک چیز دارد و آن این‌که دنیا جایگاه امید است.
امیدها دقیقاً در ناامیدی‌ها لانه کرده‌اند و از اوج ناامیدی است که امید می‌روید. بنده مؤمنی که به خدا اعتماد کرده و به امید او سعی می‌کند، هرگز ناامید نمی‌شود. اساساً ناامیدی از خدا معنا ندارد. خدا و ناامیدی با یکدیگر قهرند و خداوند همیشه انسان امیدوار و دل بسته خویش را

دوست دارد.
داستان سعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسماعیل تنها مانده‌اند.
ابراهیم علیه السلام براساس رسالت خویش، زن و فرزند را تنها رها کرد و رفت؛ در بیابانی تفتیده، زنی تنها و فرزندی خردسال و گرسنگی و تشنگی. کدام پدر و همسری با خانواده خویش چنین می‌کند؟ کجاست عاطفه پدری و همسری؟ اما ابراهیم علیه السلام پیش از آنکه پدر اسماعیل و سرپرست خانواده‌ای باشد، پدر امت است و راهنمای بشر! زن و فرزند او را نگران می‌کند؛ اما آینده تاریخ شوری عظیم در دل او می‌افکند. او با این عمل خویش درس‌هایی به انسانیت داد؛ از یک طرف درس توکل در شرایط سخت و دشوار و از سوی دیگر، درس امید در اوج ناامیدی. آنگاه که گرد ناامیدی بر چهره هاجر نشسته بود، خسته و نگران دست و پا زدن کودک خویش را می‌نگریست، ناگاه در زیر پای او چشمه‌ای جوشید؛ چشمه‌ای جاری و ابدی. و اینگونه قصه سعی و زمزم ماندگار و ابدی شد و تا هماره تاریخ جاودان.
داستان سعی هاجر راز دیگری هم دارد. او به دنبال آب بود، زلال آب، چشمه سار معرفت است. سعی به انسان معرفت داده، سالک را عارف می‌کند؛ سعی، زائر را آماده ورود به صحنه عرفات می‌کند. هفت شوط سعی چونان هفت گام معرفت بنده مومن را به زمزم عرفان نزدیک می‌کند، تا از قلب ساعی سرچشمه‌های حکمت بجوشد و انسان تشنه را سیراب کند.

6. سرّ هروله

مستحب است پیاده سعی شود و از صفا تا مناره میانه، راه برود و از آنجا تا جایی که بازار عطاران است، تند برود و از آنجا تا مروه نیز آرام رود و در بازگشت هم همینگونه عمل کند. به بیان دیگر هروله میان دو شاخص (دو چراغ سبز) از مستحبات این رکن حج است. برای هروله سرّی و رازی بیان شده است. سرّ هروله فرار شیطان و شتاب گرفتن به سوی خداست.
از امام صادق علیه السلام در این باره حدیثی نقل شده است:
«صَارَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ لِأَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَرَضَ لَهُ إِبْلِیسُ فَأَمَرَهُ

جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَشَدَّ عَلَیْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ یَعْنِی بِهِ الْهَرْوَلَةَ». (1) 444
«سعی میان صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان، خود را به حضرت ابراهیم نشان داد. جبرئیل به آن حضرت دستور داد که به او حمله کند، شیطان هم گریخت. از این رو سنت هروله قرار داده شد.»
پس هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست که قرآن فرمود: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ». (2) 445
خداوند دارای اسماء و صفات حسنی است. هر یک از نامهای او طالب ظهورند و اگر ظهور نکنند حکم آن اسم تعطیل شده است. (3) 446 هر اسمی حکمی و دولتی دارد که اگر جلوه نکند، دولتش از بین رفته است؛ لذا ظهور و تجلی، از لوازم انفکاک‌ناپذیر اسمائند. بر این اساس می‌توان گفت سئوال و طلب اسم «تواب» این است که آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ سئوال و طلب اسم «مجیب» این است که آیا درخواست کننده‌ای هست که حاجتش را برآورم؟ طلب و سئوال اسم «غفور» این است که آیا درخواست کننده بخششی هست که او را ببخشم؟ سئوال و طلب اسم «داعی» این است:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ» (4) 447؛
«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید.»
خواست تا غفاریش گردد پدیداهل جرم و معصیت را آفرید
ای گنه کاران کنون با صد امیدخانه غفاریش را در زنید
ای گروه مجرمان روسیاه‌ای گنه کاران با صد دود آه
راه نومیدی گرفتن بس‌خطاست‌بلکه انکار صفت‌های خداست

اگر کسی شتابان به سوی حق رود، در واقع پاسخی به این اسم الهی داده است. خداوند

1- بحار انوار ج 12 ص 107 علل الشرائع ص 423 روایت 1
2- ذاریات 50
3- ترجمه فتوحات باب 70 72 ص 854
4- انفال 24

انسان‌ها را دعوت کرده است و از آن‌ها توقع استجابت دارد. کسی که دعوت حق را لبیک گوید، باید در این سیر خود شتاب کند و هروله کنان مسیر معنوی خویش را به سمت او بپیماید. امام صادق علیه السلام هم در حدیث مصباح الشریعه چنین فرمود:
«وَ هَرْوِلْ هَرَباً مِنْ هَوَاکَ وَ تَبَرِّیاً مِنْ جَمِیعِ حَوْلِکَ وَ قُوَّتِک». (1) 448
«با هروله‌ات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبرّی بجوی.»

7. هفت سیر

اشاره

سعی، رفت و آمد میان صفا و مروه است که باید هفت شوط باشد. اسرار هفت شوط قبلا در بحث طواف گذشت، اما رفت و آمد میان صفا و مروه هم نکته‌ها و رمزهایی دارد:

سعی میان صفا و مروه، حرکت میان عالم ظاهر و باطن است. (2) 449 حج گزار با سعی خویش از عالم کثرت به عالم وحدت رجوع کرده و سپس از عالم وحدت به عالم کثرت بازمی‌گردد. صفا ظهور عالم وحدت و مروه جلوه عالم کثرت است. از سوی دیگر دنیا، ظاهر جهان هستی و آخرت، باطن عالم است. لذا سعی به معنای عبور از دنیا و وصول به آخرت و در سیر بعدی بازگشت از آخرت به دنیاست تا سالک در این مسیر، سیر خود را کامل کرده، به مقام جمع بعد از کثرت و تفرقه دست یابد.

لطیفه دوم: سیر میان صفا و مروت

صفا نامی برای پاکی از آلودگی است، (3) 450 صفا پرهیز از هر نوع شک و تردید است، صفا وصول به مقام یقین است، اهل صفا جلوه‌های رحمانی را در باطن خود جای داده‌اند و با فروغ معارف، درون خویش را نورانی ساخته‌اند، آن‌ها شیرینی مناجات الهی را می‌چشند و هر چه را

1- . بحارالأنوار، ج 96، ص 124
2- . اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص 241
3- . شرح منازل السائرین، ص 200

جز اوست از یاد می‌برند، با صفا، سالک به سوی جمال و زیبایی کشیده می‌شود و لذت دیدار می‌یابد. صفایی که از پیوستن به محبوب حاصل می‌شود، دشواری‌ها را از دوش سالک برداشته، لذت شهود دائمی را در کام او می‌ریزد. اهل صفا، اهل مناجات، اهل نور و اهل سعی و سلوکند.
اهل مروّت با خلق از طریق صبر و با حق از طریق نیاز، زندگی می‌کنند. (1) 451 آن‌ها قدر خویش و زندگی دنیا را می‌دانند؛ زیرا تنها با این سرمایه است که انسان به کمال می‌رسد، هر چه از خدا رسد به آن شاکرند، هر چه برای حق انجام می‌دهند، در آن خلل و آفتی دیده، از او عذرخواهی می‌کنند و هر چه را که حق برای آن‌ها اختیار کند، عین صواب می‌دانند.
پس اهل مروت، اهل صبر، اهل رضایت و اهل نیازند. سعی میان صفا و مروه، سعی میان صفای دل و مروت با خلق است، سعی میان مناجات با خدا و صبر با مردمان است و سعی میان وادی نور و بیابان آفات است.

لطیفه سوم: سیر میان دو قوس

انسان سالک دارای دو قوس است؛ قوس نزول و قوس صعود. آدمی در قوس نزول به حکم هبوط در این خاکدان زمین محبوس شده است، روح انسان هنگام تنزل از تمامی عوالم جبروت، ملکوت تا ملک عبور کرده و از هر عالمی عصاره آن را برگرفته است. انسان بعد از عبور از عوالم مختلف به وحشت سرای دنیا قدم گذاشت. در این زمان حجابهای مختلف، وجود او را فرا گرفت و او را از مواجهه و معاینه ملکوت بازداشت. غفلت، نسیان و حجاب، نتیجه تعلق به طبیعت و ماده است.
آفتاب شریعت و نبوت برآمد تا بذرهای معرفت بار دهند و انسان در قوس صعود به جلوه‌گاه کامل الهی برسد. انسان مستعد نخست تائب می‌شود، سپس شعله عشق درون او را فرا گرفته، بانگ‌های حقیقت را اجابت می‌کند و از اینجا سیر و سلوک آغاز می‌شود؛ سلوکی از یقظه و سیری به عالم معنا. لذا سعی میان صفا و مروه، اشاره به سیر میان دو قوس نزول و صعود دارد: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». (2) 452

1- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج 1، ص 259
2- . بقره: 156

ص: 185

لطیفه چهارم: سیر از خدا به سوی خدا

سالک دو سفر در پیش دارد، سفری از خلق به سوی حق و سفری از حق به سوی خلق.
البته در عرفان سخن از سفرهای چهارگانه است (1) 453 ولی می‌توان آن را به دو سفر تقلیل داد. سعی از صفا به سوی مروه سفری از خلق به سوی حق است و سعی از مروه به سوی صفا، سفری از حق به سوی خلق! و سعی میان صفا و مروه تردد میان ملک و ملکوت است. سفر اول نیل به مقام ولایت است و سالک در این سفر تحت اسم «ولی» قرار می‌گیرد که: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ». (2) 454 او از وادی ضلالت و ظلمت به سوی بهشت نور نقل مکان می‌کند. سفر دوم تنزل از مقام ربوبیت است که حاصل آن مقام انباء می‌باشد و انسان کامل در این سفر به مقام نبوت دست می‌یابد. بنابراین سعی میان صفا و مروه، سیر از خدا و به سوی خداست. (3) 455

خداوند را دو گونه اسماء است؛ اسماء جمال و اسماء جلال.
«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى» (4) 456
«بگو: چه اللَّه را بخوانید یا چه رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از آن خداست.»
سعی میان صفا و مروه اشاره‌ای عرفانی به سیر میان جمال و جلال الهی دارد، گویا سالک از جمال الهی به سوی جلالش سیر کرده، در بازگشت از جلال او به جمالش رجعت می‌کند، تا در نهایت مظهر تمام اسماء و صفات الهی شود.

1- . مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة، ص 81
2- . بقره: 259
3- . ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 671
4- . اسراء: 110

عبد سالک از دنیا به سوی آخرت می‌گریزد و در سیر دوم از آخرت به دنیا آمده تا از دنیا توشه و نصیبی برای عقبای خویش برگیرد. او از «متاع قلیل» به «حیات بهتر» سیر می‌کند.
«قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ» (1) 457؛
«بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزکاران است.»
او از دار فانی و بی قرار به «دار قرار» سیر می‌کند:
«إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ» (2) 458؛
«این زندگی دنیا اندک مایه تعیش است و آخرت سرای بقاست.»
پیام معنوی سعی میان صفا و مروه، سیر از دنیا به آخرت، سیر از اندک به سوی بیشتر، سیر از کالا به سوی حیات، سیر از فنا به سوی بقا، سیر از مرگ به سوی حیات و سیر از وادی خفتگان به سرزمین زندگان است؛ تا عبد ساعی در این مسیر زنده شود، بقا یابد و به سرزمین بهجت و سرور گام نهد.

لطیفه هفتم: تردد میان خوف و رجا

امام سجاد علیه السلام در بیان نورانی خویش در حدیث شبلی به این مضمون اشاره فرمود:
«أَ سَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ مَشَيْتَ وَ تَرَدَّدْتَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ لَهُ: نَوَيْتَ أَنَّکَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَ الْخَوْفِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا سَعَيْتَ وَ لَا مَشَيْتَ وَ لَا تَرَدَّدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ»؛
«پرسید: آیا میان صفا و مروه سعی کردی و بین آن دو گام برداشتی؟ گفت آری. پرسید: آیا نیت کردی که میان بیم و امید هستی؟ گفت: نه. فرمود: پس نه سعی کرده‌ای نه راه رفته‌ای و نه میان صفا و مروه رفت و آمد کرده‌ای!.»
خوف بیمی است که بنده همواره از خدا در دل دارد؛ خوف ترس از عقاب یا عدم پاداش یا فراق دوست است؛ خوف تازیانه خداست و انسان با ترس راست می‌شود. خوف از معرفت حاصل می‌شود. انسان هر چه به او معرفت بیشتری پیدا کند، خوفش دو چندان می‌شود. در

1- . نساء: 77
2- . غافر: 39

اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن این‌که گاهی در قرآن خوف از بندگان نفی می‌شود، چنانکه در وصف اولیاء اللّه فرمود: «لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» (1) 459 و گاهی خوف، مطلوب شمرده شده است مثل: «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً»؛ (2) 460 «و خدا را از راه ترس و هم از روی امید بخوانید».
واقعیت آن است که خوف دو گونه است؛ سیاه و سبز. خوف سیاه در دل عارف و اهل حق راه ندارد. اما خوف سبز، میمون، دل گشا و روح افزاست. ترس سیاه از ماسوا و خوف سبز از فراق اوست.
خفته از انبوه اندوهان سوهان صولتم‌خرم اندوه سبزم بیشه اندیشه‌هاست

«رجا» امیدواری به رحمت و عفو الهی است. دل بستن به دوستی دوست، عیش و شادی دلهاست، منزلی از منازل و حالتی از حالات است که به موجب آن، سالک به جد و جهد افتاده، به وعده‌های نیک دل می‌بندد. میان «رجا» و «تمنا» فرقی است و آن این‌که تمنا انسان را به کاهلی می‌کشد؛ اما رجا جد و جهد انسان را بیشتر می‌کند، رجا محمود است و تمنا مذموم، رجا امید به وعده‌های الهی است، اما تمنا دل خوش داشتن به آمال انسانی؛ رجا انسان را با رحمت بیکران خداوند گره می‌زند. کاشانی گفت: «خوف و رجا به مثابت دو قدمند، سالکان طریق را که بدان قطع منازل مراحل کنند، گاهی به قدم خوف از مهالک وقوف و سکون فترت می‌گذرند و گاهی به قدم رجا از ورطات یاس و قنوط راه به در می‌برند. (3) 461»
مجرما بنگر کرم‌های خداکه تو را می‌خواند آن سو که بیا
پس مشو نومید، خود را شاد کن‌پیش آن فریادرس فریاد کن

از دیگر اسرار سعی میان صفا و مروه، تردد میان دو کفه میزان در عرصه قیامت است. صفا تمثل کفه حسنات و مروه تمثل کفه سیئات است. (4) 462 تردد به این معناست که انسان نمی‌داند در قیامت چه عاقبتی در انتظار اوست و کدام کفه برای او ترجیح پیدا می‌کند. در واقع سعی میان

1- . بقره: 262
2- . اعراف: 56
3- . مصباح الهدایة، ص 295
4- . محجه البیضاء، ج 2، ص 203

صفا و مروه، تردد میان مغفرت و عذاب است، تردد میان ظاهر و باطن است، میان خوف و رجاست و تردد میان آفاق و انفس است: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (1) 463 و سعی میان صفا و مروه تردد میان یمین و شمال است «إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ». (2) 464
سعی انسان را در آستانه رهایی قرار می‌دهد؛ گسستن زنجیرها، عقده‌ها و حجابهایی که باعث رهیدن آدمی می‌شود. صفا از انسان مصطفی می‌سازد، سعی از صفا یعنی رفتن، گذر کردن. سعی با ماندن، رکود و خمودی مناسبتی ندارد. انسان آمده است تا برود نه این‌که بماند؛ پس باید عزم رفتن، قصد رهایی و آهنگ پالودن غبارها کند. سعی گزار روح خود را برای دیدار حق مهیا می‌کند و برای این دیدار خود را از زشتیها و آلودگی‌ها طاهر می‌سازد. سالک در سعی خویش فریاد هاجر را می‌شنود و به دنبال «انیس» و «جلیس» می‌گردد. اسماعیل وجود آدمی تشنه است؛ باید با هجرت خویش از خودیت تا خدا آنرا سیراب کرد. در سعی می‌توان بیم و امید، ظاهر و باطن، جمال و جلال و دنیا و آخرت را تجربه کرد.
از صفا باید صفای درون و از مروه، مروت آموخت. باید به حالت خشوع، تکبیر و مناجات مسیر مسعی را پیمود. داستان هاجر و اسماعیل یعنی حکایت سراب و آب. این داستان همیشگی زندگی است؛ از سرابها باید گریخت و به زلال عشق و معرفت روی آورد. در سعی، انسان خدا را با تمامی عظمتش احساس می‌کند، کودک تشنه درون با آه و ناله از خدا رحمت می‌طلبد و از خدا می‌خواهد شیرینی گناه را از او بستاند و حلاوت بندگی به جای آن نشاند.
سعی یعنی دویدن از زمین تا آسمان، یعنی پرواز از خاک تا افلاک، یعنی دوری از زمین و نزدیکی به خدا، یعنی رهایی از حیرت و نیل به معرفت، یعنی ارتحال از تن به سوی روح و دویدن در پی آواز حقیقت، سعی یعنی فرار از جرم و امید به کرم، سعی یعنی فریاد در میان امواج خروشان تاریکی و پناه بردن به ملجأ قرار و سعی یعنی رفتن در امتداد خط سرخ شهادت چونان حسین علیه السلام که در میان حلقه‌های آتش، خصم، خون و کینه هروله عشق سر داد.

1- . فصلت: 53
2- . ق: 17

ص: 189

سرّ سنگ صفا و مروه

اشاره

حجرالاسود قطعه سنگی از بهشت است، مقام ابراهیم علیه السلام قطعه سنگی است که خاطره قدمهای ابراهیم را درون خویش جای داده است.
صفا و مروه هم تکرار داستان سنگ است.
براستی در سنگ چه سرّی است؟

یک) سنگ و بیم

سنگ اهل خشیت است. اگر آن را از بلندی رها کنیم پایین می‌آید و این حقیقت عبودیت است. سنگ از بیم خدا فرو می‌افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است:

«وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (1) 465؛

«بعضی از سنگها از ترس خدا فرو افتد.»

از سوی دیگر خشیت خاصیت علم و معرفت است.

«إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» (2) 466؛

«از خداوند تنها بندگان دانایش بیمناکند.»

پس سنگ داناست؛ زیرا موجودی که بیم دارد، می‌داند که از چه کسی بیمناک است.

دو) سنگ و حیات

سنگها شکافته می‌شوند و از کنارشان آب حیات جاری می‌شود.
«وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ» (3) 467؛
«بعضی سنگها، جویها از آن‌ها بشکافد.»

1- . بقره: 74
2- . فاطر: 28
3- . بقره: 74

سنگ محلی برای آشکار شدن آب حیات است؛ آبی که هر چیز زنده‌ای از آن حیات یافته است: «وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ». (1) 468 سنگ، معدن حیات است و از دل آن زلال علم بیرون آمده و جهل را می‌میراند. لذا سنگ نوید حیات می‌دهد.

سه) سنگ و جمال و جلال

سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب. آنگاه که موسی اراده کرد قومش را از تشنگی نجات دهد، عصای خویش به حجر زد و از دل آن به تعداد فرقه‌های بنی اسرائیل آب جاری شد (بقره: 60).
از سوی دیگر خداوند سنگ را وسیله عذاب فجار و مشرکان قرار داد و بر آن‌ها باران سنگ باراند و آن‌ها را زیر و رو کرد:
«فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» (2) 469؛
«شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سجّیل بر آنان باریدیم.»
چنانکه خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ شدن عذاب می‌کند.
«قُلْ كُونُوا حِجارَةً» (3) 470؛
«بگو سنگ باشید.»
از این رو سنگ مظهر جمال است چنانکه جلوه جلال الهی هم می‌باشد.

چهار) سنگ و تسبیح

تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. آن‌ها به تسبیح خود عالم و عارفند و این انسان است که تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمد.

1- . انبیا: 30
2- . حجر: 74
3- . اسراء: 50

«وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» (1) 471؛
«و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می‌ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید.»
حاصل آنکه سنگ از خدا بیمناک است، سنگ منشأ حیات برای جانداران است، سنگ مظهر جمال و جلال الهی است و سنگ تسبیح و حمد خدا می‌کند. چنین ویژگیهایی کمتر در انسان یافت می‌شود. پس سنگ عابدتر است و به خدا عارف‌تر! سنگ هرگز دعوی الوهیت ندارد، سنگ هرگز خود را شریک در کبریایی خداوند نمی‌داند، سنگ هرگز از حقیقت عبودیت خارج نمی‌شود؛ اما ادعاهای آدمی گوش فلک را کر می‌کند. بنابراین صفت جمادیت برتر از نوع انسان است و آنگاه که از میان انسان‌ها، انسان کاملی برخیزد، او اکمل موجودات است.
شاید بدین ملاحظات است که خداوند ارکان اصلی مسجدالحرام و مناسک حج را سنگ قرار داده است.

سرّ آغاز کردن از صفا

سرّ آن که سعی باید از صفا آغاز شود چیست؟ سرّ شروع کردن سعی از صفا این است که خداوند در قرآن از صفا آغاز کرده است و نام صفا را در ابتدا بیان نموده است. رسول خدا هنگام سعی از صفا شروع کرد و فرمود:
«ابْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ» (2) 472؛
«از همانجا آغاز کنید که خدای سبحان آغاز کرد.»
معاوية بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:
«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكْعَتَيْهِ قَالَ: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مِنْ إِتْيَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ

1- . اسراء: 44
2- . تهذیب‌الأحکام، ج 1، ص 96؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 522، روایت 18259

شَعائِرِ اللّه»»؛ (1) 473
«رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از طواف و دو رکعت نماز آن فراغت یافت فرمود: از جایی آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است، خداوند بزرگ می‌فرماید: صفا و مروه از شعائر خداست.»
آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست. ادب انواعی دارد؛ ادب شاگرد مقابل استاد، ادب فرزند برابر والدین یا ادب امت در برابر رسول خدا. اما مهمترین نوع ادب، ادب در برابر حضرت ربوبیت است. ادب با خدا را باید از ابراهیم علیه السلام آموخت. خلیل اللّه برای آنکه غفران و رحمت الهی را برای عصیانگران درخواست کند، به خدا امر نکرد بلکه از او طلب مغفرت نمود. یعنی فرمود: «وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ (2) 474 «هر کس فرمان من نبرد، تو آمرزنده مهربانی». و نفرمود: «آن‌ها را ببخش و به آن‌ها رحم کن». عیسی هم برای طلب دفع عذاب از امت خویش با خدا رعایت ادب کرد؛ یعنی فرمود: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ (3) 475 «اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی تو پیروزمند و حکیمی». و نفرمود: «آن‌ها را عذاب نکن و آن‌ها را ببخش». ایوب هم برای طلب شفا و رحمت به خدا امر نکرد یعنی فرمود: «أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»؛ (4) 476 «به من بیماری و رنج رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی» و نفرمود: «مرا رحم کن».
رعایت ادب با خدا ثمره محبت است، چنانکه برای انسان حب و عشق بیشتری هم می‌آورد. سالک باید در ظاهر و باطن، در سرّ و علن و در پیدا و پنهان اهتمام به ادب با حضرت حق داشته باشد. ادب انسان را از حد عبودیت خارج نمی‌کند، رعایت ادب آدمی را به فقر و مسکنت خویش واقف می‌گرداند و موجب می‌شود که اصل خویش را باز یابد. چنانکه در حکایت محمود واباز می‌بینیم.
«وقتی محمود به خلوت قصد وثاق ایاز کرد چون حاضر شد، دید که در برابر

1- . فروع کافی، ج 4، ص 431، روایت 1
2- . ابراهیم: 36
3- . مائده: 118
4- . انبیاء: 83

ایاز پوستینی دریده و کلاهی کهنه بر میخ آویخته بود. پرسید که این چیست؟
ایاز جواب داد: چون دست دولت مرا در سلوک عبید پادشاه انتظام بخشید، این لباس افلاس از سر من برکشید و خلعت کرامتم در پوشانید. اکنون جهت دفع نسیان و منع طغیان که از لوازم نفس انسان است آن را در مقابله نظر نصب کرده‌ام تا هر لحظه بدو نگرم و به تکریر و تذکیر او، مذاکره سوالف احوال خود می‌کنم و قدر مرتبه خود را فراموش نگردانم و به کلاه و کمر مرصّع و جامه زربفت که از احسان پادشاه یافته‌ام مغرور و طاغی نگردم. دانم که لباس ذاتی من آن است و این چه اکنون دارم همه فضل پادشاهی است». (1) 477

اسرار زمزم

اشاره

مستحب است حج گزار بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی، از آب زمزم قدری بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:
«اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْم». (2) 478
«خداوندا! این را عملی سودمند و رزقی گسترده و درمانی برای هر درد و بیماری قرار بده.»
زمزم نامهای مختلفی دارد نظیر: «رکضه جبرئیل» به معنای قدمگاه جبرئیل، «حفیره اسماعیل»، به معنای چاه اسماعیل، «حفیره عبدالمطلب» به معنای چاه عبدالمطلب، «برّه» به معنای پرخیر، «مضنونه» به معنای نفیس، «رواء» به معنای آبرو، «شبعه» به معنای سیر کننده، «شفاء سقم» به معنای شفای بیماری و «زمزم». به این علت به این آب زمزم می‌گویند که هاجر بعد از آنکه آب زیر پای اسماعیل آشکار شد با ریگ‌ها دور آن را گرفت تا آب در آنجا جمع شود (زمّ یعنی جلو چیزی را گرفتن یا جمع کردن).
امام صادق علیه السلام داستان پیدایش زمزم را چنین بیان می‌کند.

1- . مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص 147
2- . فروع کافی، ج 4، ص 430

«إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَمَّا خَلَّفَ إِسْمَاعِیلَ بِمَکَّةَ عَطِشَ الصَّبِی ...»؛ (1) 479 «چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه جا گذاشت، کودک تشنه شد. میان صفا و مروه درختی بود. مادرش بیرون شد تا آنکه بر صفا ایستاد و گفت: آیا در این دشت کوهی هست؟ کسی پاسخش نداد. رفت تا به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی همدمی هست؟ پاسخی نشنید. دوباره به صفا بازگشت و همان را گفت و این کار را هفت بار انجام داد. از این رو خداوند آن را سنت قرار داد. جبرئیل نزد هاجر آمد و پرسید: کیستی؟ گفت: کنیز ابراهیم. گفت: به امید چه کسی شما را اینجا واگذاشته است؟ گفت: اگر چنین می‌گویی هنگامی که خواست برود به او گفتم: ای ابراهیم! ما را به که سپردی؟ گفت: به خدای متعال. جبرئیل گفت: شما را به کسی سپرده است که شما را بس است.
مردم از مکه عبور نمی‌کردند، چون آب نبود. کودک با پای خود به زمین زد و زمزم جوشید. (حضرت) فرمود: هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت در حالی که آب جوشیده بود. شروع کرد به جمع کردن خاک در اطراف آب تا جاری نشود و اگر آن را واگذاشته بود، آب جاری می‌شد. فرمود: چون پرندگان آب را دیدند بر گرد آن جمع شدند. کاروانی از یمن به قصد سفر گذشت چون کاروانیان، پرندگان را دیدند گفتند: پرندگان جز پیرامون آب جمع نمی‌شوند. نزد آنان آمدند به آنان آب و غذا دادند و خداوند به این وسیله روزی ایشان را جاری ساخت. مردم از مکه عبور می‌کردند و از طعام به آنان می‌خوراندند و از آب سیرابشان می‌کردند.»

یک) بخشش گناهان

نوشیدن آب زمزم گناهان را می‌برد، آن‌ها را می‌شوید و درون انسان را پاک می‌گرداند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

1- . فروع کافی، ج 4، ص 202، روایت 2

«فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعاً وَ صَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ شَرِب مِنْ مَاءِ زَمْزَم غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا بَالِغَةً مَا بَلَغَت»؛ (1) 480 «کسی که هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت نماز پشت مقام بخواند و از آب زمزم بنوشد، تمام گناهان او- هر مقدار که باشد- آمرزیده می‌شود.»
سرّ این تأثیر شگرف آن است که نهر زمزم از نهرهای بهشتی است که در روی زمین جاری است، پیداست که هر گاه آبی از بهشت به درون و بیرون آدمی ریخته شود او را از هر جهت پاک و مبرا خواهد کرد. لذا آب زمزم بهترین آبهای روی زمین است.
نشستم در کنار چاه زمزم‌بنوشیدم از آن سرچشمه نم‌نم
درونم روشن از نور خدا گشت‌روانم شد رها از آتش غم

دو) درمان دردها

آب زمزم برای کسی که آن را بنوشد شفاست، دردهای او را درمان می‌کند، آلام او را از بین می‌برد و امراض روحی، روانی و تنی انسان را علاج می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ لِمَا شُرِبَ لَهُ». (2) 481 همچنین ایشان فرمود: «مَاءُ زَمْزَمَ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ». (3) 482 آب زمزم هم شفا می‌دهد، هم دوای دردها محسوب می‌گردد. امام صادق علیه السلام محدوده شفای آب زمزم را تعمیم داده، آن را برای هر دردی مؤثر می‌داند. «زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ». (4) 483 شفادهی آب زمزم اختصاصی به دردهای ظاهری و سطحی ندارد، این آب می‌تواند آلام روحی را هم درمان کند، بیم‌ها، اندوهها و افسردگی‌ها را از بین ببرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ أَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ حَزَنٍ». (5) 484
«آب زمزم هر دردی را شفا می‌دهد و از هر بیم و اندوهی ایمن می‌دارد.»

1- . الدر المنثور، ج 1، ص 293
2- . فقیه، ج 2، ص 135، روایت 573؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 347، روایت 5- 11
3- . فروع کافی، ج 6، ص 387، روایت 5
4- . المحاسن، ج 2، ص 399، روایت 2396
5- . فقه الرضا، ص 46

اگر انسان از خوف و حزن مبرا شود، ولی خدا می‌گردد، زیرا از ویژگی‌های اولیای خدا این است که نسبت به آینده خائف نیستند و از گذشته هم حزنی در دل ندارند: «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ». (1) 485
از آنجا که آب زمزم جایگاه و تأثیر ویژه‌ای دارد، یکی از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می‌خواست آب زمزم را برایشان هدیه بیاورند. رسول خدا از این آب می‌نوشید و زمانی که در مدینه بود آن را بعنوان هدیه می‌پذیرفت. امام باقر علیه السلام فرمود:
«کان النبی یستهدی من ماء زمزم و هو بالمدینة» (2) 486؛
«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مدینه بود درخواست می‌نمود که از آب زمزم برایش هدیه بیاورند.»

سرّ تقصیر

بر حج گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند؛ یعنی قدری از ناخنها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزند. این عمل از ارکان و عبادات حج است و باید با نیتی پاک و خالص انجام گیرد. بعد از تقصیر تمام امور محرمی که بواسطه احرام بر او تحریم شده بود، حلال می‌شوند جز تراشیدن سر.
آیه‌ای از سوره حج که ناظر به تقصیر است اشاره به بعضی مناسک دیگر حج هم دارد.
«ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (3) 487؛
«سپس چرک را از خود دور کنند و نذرهای خویش را ادا کنند و بر آن خانه عتیق طواف کنند.»
محمد بن مسلم در حدیثی از امام صادق علیه السلام مراد از این آیه را چنین بیان کرد:
«قَصُّ الشَّارِبِ وَ الْأَظْفَار» (4) 488؛

1- . یونس: 62
2- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 471، روایت 1657
3- . حج: 29
4- . فقیه، ج 2، ص 154

«مراد کوتاه کردن شارب و ناخن هاست.»
اما در حدیثی دیگر معنای دیگری از این آیه بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:
«مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَکَلَّمَ فِی إِحْرَامِکَ بِکَلَامٍ قَبِیحٍ»؛ (1) 489 «یکی از معانی چرک این است که در حال احرام کلام زشت بگویی.»
ذریح محاربی به امام صادق علیه السلام می‌گوید: دوست دارم درباره این آیه چیز بیشتری بدانم.
امام علیه السلام به ایشان می‌فرماید:
«لیقضوا تفثهم، لقاء الامام و لیوفوا نذورهم، تلک المناسک» (2) 490؛
«مراد از دور کردن چرک ملاقات امام و مراد از ادا کردن نذرهای خویش انجام مناسک حج است.»
سپس عبداللّه بن سنان به امام علیه السلام می‌گوید: شما قبلًا فرمودید مراد گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخن است در حالیکه ذریح محاربی به گونه‌ای دیگر از شما نقل می‌کند. امام فرمود:
«صَدَقَ ذَرِیحٌ وَ صَدَقْتَ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِراً وَ بَاطِناً وَ مَنْ یَحْتَمِلُ مَا یَحْتَمِلُ ذَرِیح»؛ (3) 491
«هم ذریح و هم تو هر دو راست می‌گویید. قرآن هم ظاهر و باطنی دارد. چه کسی می‌تواند همانند ذریح تحمل معنای باطنی داشته باشد».
حاجی بعد از آنکه سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبیها، نیکی‌ها و زیباییها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته، حیاتی مجدد پیدا کرده و اینک انسانی دیگر شده است.
خداوند می‌خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد لذا امر کرده است که بخشی از بدن خویش را جدا کند. مو نشانه زیبایی است. خدا خواسته است انسان از زیبایی

1- . معانی الاخبار، ص 340
2- . همان
3- . فروع کافی، ج 4، ص 549

ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شده از نعمتهای الهی بهره‌مند شود. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند، از درون خود روزنه‌ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد. تقصیر رهایی از آلودگی هاست، تقصیر شستن زشتی‌هاست، تقصیر تمرین بندگی است، تقصیر شکستن قفس‌های مادی است و تقصیر پالایش ظاهر و درون است.

ص: 199

فصل هفتم: اسرار عرفانی عرفات

اشاره

ص: 200

بر حج گزار واجب است با احرام به نیت حج تمتع، در عرفات وقوف پیدا کند؛ یعنی در زمان خاصی در محل عرفات حاضر باشد. این وقوف از ارکان حج بوده، قصد قربت نیاز دارد و باید بعد از زوال روز نهم تا غروب شرعی در آنجا باشد. وقوف در عرفات دارای مستحباتی است نظیر: طهارت، غسل، حضور قلب، وقوف در سمت چپ کوه و در دامنه آن، به جا آوردن نماز ظهر و عصر در اول وقت به یک اذان و دو اقامه و خواندن دعاهای مأثور که در رأس آن دعای عرفه سید الشهداست و نیز دعای امام سجاد علیه السلام که در صحیفه سجادیه آمده است.
در قرآن آیه‌ای وجود دارد که بر عرفه منطبق شده است.
«وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ* وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» (1) 492؛
«و قسم به روز موعود و قسم به شهادت دهنده و آنچه بدان شهادت دهند.»
بعضی‌از روایات، مراداز شاهد را روزجمعه ومرادازمشهودرا روزعرفه دانسته‌اند. (2) 493 بعضی دیگر شاهد را روز عرفه و روز موعود را روز قیامت معرفی کرده‌اند. (3) 494 ولی اکثر روایات شاهد را روز جمعه و مشهود را روز عرفه و روز موعود را قیامت اعلام نموده‌اند.
همچنین در آیه‌ای دیگر مراد از مشهود همان روز عرفه است. (4) 495
«ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ» (5) 496؛

1- . بروج: 2- 3
2- . معانی الاخبار، ص 298
3- . همان
4- . همان
5- . هود: 103

«در آن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر گردند.»
بر این اساس می‌توان گفت تعبیر «مشهود» در این دو آیه بر روز عرفه تطبیق شده است؛ از این رو خداوند در قرآن به عظمت این روز قسم یاد کرده و آن را روزی دانسته است که تمامی انسان‌ها در آن حاضر شده اجتماع یابند. همچنین براساس آیه دوم می‌توان گفت مناسبتی میان عرفات و عرصات قیامت وجود دارد.
در تفاسیر عرفانی اقوال متعدد و فراوانی درباره «شاهد» و «مشهود» آمده است. (1) 497 از جمله این‌که: شاهد، خلق و مشهود، خداست؛ از آن جهت که انسان‌ها خدا را با قلب خویش شهود می‌کنند. شاهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مشهود، قیامت؛ از آن رو که پیامبر صلی الله علیه و آله تمامی اهل قیامت را مشاهده می‌کند. شاهد، ملک است و مشهود، انسان؛ بدین سبب که فرشتگان آدمی و اعمال او را می‌نویسند، شاهد، امت رسول صلی الله علیه و آله است و مشهود، سایر امم. شاهد، حجرالاسود است و مشهود، زائران بیت اللّه. براساس میثاق الهی، شاهد، قیامت است و مشهود، انسان‌ها و شاهد، انبیا و مشهود، رسول خاتم صلی الله علیه و آله است.
رفتن به سوی عرفات از زمان حضرت آدم سنت شد. آدم ابوالبشر با همراهی جبرئیل اعمال حج و از جمله وقوف در عرفات را به عنوان سنت حج بناگذارد. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:
«ان آدم علیه السلام لما امر بالتوبه قال جبرئیل له ...» (2) 498؛
«چون آدم مأمور به توبه شد، جبرئیل به او گفت: ای آدم! برخیز. پس او را روز ترویه بیرون آورد، دستور داد غسل کند و محرم شود ... پس چون روز هشتم ذی‌حجه شد، جبرئیل او را به سوی منا بیرون آورد. شب آنجا ماند. چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون آورد. آنگاه که او را از مکه بیرون آورده بود، احرام و لبیک گویی را به او یاد داده بود. روز عرفه، هنگام زوال خورشید (ظهر) لبیک را قطع کرد.»

1- . کشف الاسرار، ج 10، ص 438؛ لطائف الاشارات، ج 3، ص 710
2- . تفسیر قمی، ج 1، ص 44

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عرفه را در «نمره» (1) 499 فرود آمد، در کنار این سنگ بزرگ پارچه‌ای بستند تا پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه آن بنشیند، در سال‌های بعد هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا وقوف کرده، نماز ظهر و عصر می‌گذارد. صحرای مقدس عرفات در سال دهم هجری شاهد آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله و در سال 61 هجری شاهد حج ناتمام سیدالشهدا بود.

سرّ ترویه

روز هشتم ذی‌حجه باید با نیتی خالص و قصد قربت احرام بست و ندای لبیک به آسمان بلند کرد، با بدنی پاک جامه احرام پوشید و قصد کرد تا با اطاعت پروردگار از محرمات اجتناب کرده، تسلیم و رضا را در وجود خویش پرورش داد. حج‌گزار مو، پوست، گوشت و خون خویش را فقط به خاطر خدا از محرمات باز می‌دارد، او فقط بدنبال رضای حق است. تن به تقدیر الهی داده، آسانی امور را از او می‌طلبد. امید عبد سالک فقط به خداست و تنها او را می‌خواند. تحقق خواسته‌هایش را تنها از او می‌طلبد و اصلاح کار خویش را به دست او می‌داند. او منت حق را پذیراست و عمل خویش را ناچیز دیده، رجائش به لطف و کرم اوست. در آن روز باید پای برهنه کرد، با آرامش و وقار از مکه خارج شد و به سمت بیابان پر رمز و راز عرفه رفت و تمام وجود خویش را به خدای کعبه سپرد. سرّ ترویه را جبرئیل به ابراهیم آموخت. امام صادق علیه السلام فرمود:
«سُمِّيَتِ التَّرْوِيَةُ لِأَنَّ جِبرِيلَ علیه السلام أَتَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ ارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لَکَ وَ لِأَهْلِکَ وَ لَمْ يَکُنْ بَيْنَ مَکَّةَ وَ عَرَفَاتٍ مَاء». (2) 500
«روز ترویه را، ترویه نامیدند چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! برای خود و خانواده‌ات آب بردار. و میان مکه و عرفات آبی نبود.»

1- . نام کوهی در عرفات است که در دامنه آن مسجدی به نام مسجد نمرة بنا شده است. به روایتی حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و در آنجا به نماز و عبادت ایستاده است
2- . المحاسن، ج 2، ص 65، روایت 1181

ترویه اشاره به آب دارد و سرّ آن، آب معرفتی است؛ معرفتی که در عرفات به ظهور می‌رسد. آب معرفت و زلال حیات به جان تشنه‌ای می‌رسد که از هر کجا بریده باشد و مأیوس از همه جا رو به خدا آورد، در حالت انقطاع است که خدا به تن خسته و روح رنجور نظر می‌کند، شعله‌های آتشین محبت را در وجود او زنده می‌کند و آب زلال معرفت را به کام او می‌ریزد.
عارفی که آب معرفت نوشد، برق شهود در نگاهش می‌درخشد، از رحمت و هدایت الهی بهره‌مند شده، از منبع فیض رزق می‌خورد و استعداد دریافت معرفت می‌یابد و خود را برای ورود به صحنه عرفات مهیا می‌کند.

اسرار عرفات

یک) موقف معرفت و بصیرت

انسان حج گزار بعد از احرام به سرزمین عرفات می‌آید. ورود به این سرزمین مبارک، نماز و دعاهای مختلفی دارد که در منابع مذکور است. وقوف در عرفات باید وقوف در برابر سید و مولا باشد و بعد از وقوف از او اعراض نکند. وقوف در عرفات همراه با معرفت است؛ معرفت نسبت به سرائر، حقایق و مقام قلب. حاجی در «جبل‌الرحمه» باید به یاد رحمت عام و خاص خداوند باشد، پروردگار شاهد بر همه، ناظر بر بندگان و رحیم نسبت به مؤمنان است. آن که به وادی معرفت و رحمت در می‌آید، باید خود را یکسره تسلیم حق کند و از او مدد گیرد تا حجی واقعی به جای آورد. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به مضامین عمیقی در باب معرفت و تسلیم اشاره می‌فرماید:

«هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِکَ بِعَرَفَةَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمْرَ الْمَعَارِفِ وَ الْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ قَبْضَ اللَّهِ عَلَى صَحِيفَتِکَ وَ اِطِّلَاعَهُ عَلَى سَرِيرَتِکَ وَ قَلْبِکَ؟ قَالَ: لَا قَالَ: نَوَيْتَ بِطُلُوعِکَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ أَنَّ اللَّهَ يَرْحَمُ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ يَتَوَلَّى كُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ قَالَ: لَا، قَالَ: فَنَوَيْتَ عِنْدَ نَمِرَةَ أَنَّکَ لَا تَأْمُرُ حَتَّى تَأْتَمِرَ وَ لَا تَزْجُرُ حَتَّى تَنْزَجِرَ قَالَ: لَا، قَالَ: فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْعَلَمِ وَ النَّمِرَاتِ نَوَيْتَ

أَنَّهَا شَاهِدَةٌ لَکَ عَلَی الطَّاعَاتِ حَافِظَةٌ لَکَ مَعَ الْحَفَظَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَةَ وَ لَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَ لَا عَرَفْتَ نَمِرَةَ وَ لَا دَعَوْتَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ النَّمِرَاتِ».
«پرسید: آیا با وقوف در عرفات، آگاهی خداوند را به کار معرفتها و دانشها شناختی و به این‌که خداوند نامه عمل تو را دریافت می‌کند و به آنچه در درون قلبت می‌گذرد آگاه است، پی بردی؟ گفت: نه. پرسید: آیا با صعود بر جبل‌الرحمة نیت کردی که خداوند هر زن و مرد باایمان را می‌آمرزد و هر زن و مرد مسلمان را سرپرستی می‌کند؟ گفت: نه. پرسید: آیا نزد وادی نمرة نیت کردی که فرمان ندهی تا آنکه خود فرمان ببری و نهی نکنی تا آنکه خود پرهیز کنی؟ گفت: نه.
پرسید: آنگاه که کنار نشانه و نمرات ایستادی، نیت کردی که آن‌ها گواه طاعتهای تو باشند و به دستور خداوند آسمان‌ها همراه نگهبانان به نگهبانی تو پردازند؟ گفت: نه. فرمود: پس نه در عرفات وقوف کرده‌ای، نه از جبل الرحمة بالا رفته‌ای و نه نمره را شناخته‌ای و نه دعا کرده‌ای و نه کنار نمرات ایستاده‌ای.»
لطیفه‌ای عرفانی در نام عرفات وجود دارد. از امام صادق علیه السلام درباره علت نامگذاری عرفات سئوال شد، حضرت فرمود:
«إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَةَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ: یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ فَسُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ».
«جبرئیل حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد به وی گفت:
ای ابراهیم! به گناهت اعتراف کن و عبادیت‌هایت را بشناس؛ از این رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت اعتراف کن و معرفت بیاب.» (1)
501
البته وجوه دیگری هم برای نامگذاری عرفات بیان شده است، (2) 502
مثل این‌که وقتی خداوند

1- . علل الشرائع، ص 436، روایت 1؛ المحاسن، ج 2، ص 64، روایت 1179
2- . مجمع البیان، ج 1، ص 295

آدم و حوا را به این سرزمین فرستاد در اینجا همدیگر را یافتند و شناختند یا این‌که حضرت ابراهیم در رؤیایی که در شب عرفه دید، دانست که باید فرزندش را ذبح کند یا این‌که به لحاظ رفعت و بلندی بر این سرزمین نام عرفات گذارده‌اند؛ بنابراین عرفات را به دو وجه به این نام نامیده‌اند؛ یا به لحاظ «اعتراف» به گناه، هر چند گناه ابراهیم به معنای خاصی است که با عصمت آن بزرگوار سازگار است و یا به لحاظ «معرفت» به عبادت است. البته اعتراف هم به معرفت باز می‌گردد؛ زیرا اعتراف به معنای معرفت به معاصی است پس نام عرفات اشاره به لطیفه‌ای عرفانی دارد که همان معرفت است و عرفات چیزی جز معرفت نیست.

معرفت به سالک بصیرت می‌دهد؛ بصیرتی که با آن می‌توان راه را از بیراهه تشخیص داد. (1) 503 بصیرت، آدمی را از هر گونه سرگردانی، تزلزل و حیرت نجات می‌دهد. روشن‌بینی‌هایی که عارف با نور عقل و شهود دریافت می‌کند چراغ هدایت او می‌شود و او را از سرگشتگی و تحیر می‌رهاند. بصیرت برای سالک نور می‌آورد و انسان نورانی، فقر خویش را بالعیان می‌بیند. چشم بصیر با نور هدایت الهی فروغ یافته به سرچشمه‌های معرفت دسترسی پیدا می‌کند. سالک بصیر در جذبه‌های الهی ریسمان پیوند می‌بیند و با قیام به بندگی وسیله نزدیکی خویش به خدا را فراهم می‌آورد.

از سرزمین بصیرت، نور معرفت طلوع می‌کند و از ریشه بصیرت، فراست می‌روید و شخص بصیر با نور معرفت و فراست تا افق اعلی در عالم غیب نفوذ می‌کند. او راهی نهان به عالم غیب یافته، قلب خویش را برای پذیرش معارف الهی مهیا می‌کند تا آب حقیقت از چشمه احدیت بجوشد و بر زمین قلب او جاری شود، جوشش معرفت همانند جوشش آب در چشمه است که از نهانی‌ترین زوایای درون سرچشمه گرفته و بی هیچ کوششی بر پهنه زمین جاری می‌شود. سرزمین عرفات یادآور معرفت نفس است و خودشناسی را در خاطره‌ها زنده می‌کند.

معرفت نفس زمزمه احادیث فراوانی است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه». (2) 504 معرفت نفس و معرفت رب قرین یکدیگرند، نه این‌که یکی مقدمه دیگری باشد بدین معنا که هر گاه شناختی از خویش به دست آمد، همین، شناختی از رب است. پس خودشناسی مقدمه خداشناسی نیست بلکه این دو عین یکدیگرند.

1- . شرح منازل السائرين، ص 145
2- . بحارالأنوار، ج 2، ص 32

ص: 207

دو) وادی شور و عشق

عشق مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می‌کشد و او را به وصال می‌رساند، دل اگر به قرب، دیده جان باز کند کشف صفات و شهود ذات حاصل کند. کشف جبروت با عشق جمال پدید آید و کشف ملکوت با قدح شراب عشق در جام ناسوتی آدمی. بلبل جان در بستان مست ازل گل، حسن چیند. عاشق چون از عشق انسانی رفعت یافت و به نور افعال پیدا و بینا گشت با عشق به شهود و کشف رسید.
مقام شهود و عشق دو باشد؛ مقام سکر و مقام صحو. سلطان شهود جان عاشق را محترق کند و به فنا رساند. آغاز مشاهده کشف است و بعد از آن خطاب و نهایت وصال. لیکن هیمان، هیجان و ولع وصال، هنگام شهود دیر بماند. (1) 505
ای ترک! تو را شمع جهان خوانم من‌وصل تو حیات جاودان خوانم من
چاله زنخ تو را و زلفین تو رااز مشک رسن، ز سیم کان خوانم من

عشق اگر هست، عشق دیگری باید تا او را از میدان به در کند. نشستن خدا در دل و حب ورزیدن به او عشق به غیر او را- که سرچشمه همه رذائل است- خواهد زدود و این نکته‌مهمی است‌که باید به‌آن توجه داشت. دلبستگی‌جز بادلبستگی‌دیگر بیرون نمی‌رود.
دیو بر دنیاست عاشق، کور و کرعشق را عشق دگر برّد مگر

عارفان برای اشاره به عشق و حب به این آیه استناد می‌کنند:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ» (2) 506؛
«ای گروهی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند برمی‌انگیزد.»
محبت آتشی است در دل که هر چیز به جز محبوب را در دل می‌سوزاند. انسان عاشق چونان مستان، هوش از کف بدهد و تنها دیدار محبوب است که او را به هوش آورد. کلاباذی

1- . عبهرالعاشقین، ص 131
2- . مائده: 54

برای محبت شش مرحله قائل است: موافقت طبع، میل، ودّ، حبّ، وله (سرگردانی/ تحیر) و هوی. (1) 507 قشیری نیز درباره محبت می‌گوید:
«محبت به زبان علما ارادت بود و مراد قوم به محبت ارادت نیست؛ زیرا که ارادت به قدیم تعلق نگیرد الا آن که حمل کنند بر ارادت تقرب بدو- جل جلاله- و تعظیم او را ... اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او چنان که رحمت وی ارادت انعام بود. پس رحمت خاص‌تر بود از ارادت و محبت خاص‌تر بود از رحمت. (2) 508»
شور عشق برای سالک حیرت زاست. علامت عشق دوام حیرت در ذات حق است. خواجه عبداللَّه انصاری، حیرت را تحت عنوان دهشت مطرح کرده است و آن را به این صورت تعریف می‌کند که دهشت یا حیرت، بهتی است که به انسان به هنگام مشاهده امر عظیمی به طور ناگهانی دست می‌دهد و عقل را مغلوب خود می‌سازد. (3) 509 بوعلی نیز بر همراهی حیرت با خلسات تأکید دارد. (4) 510 خواجه مثالی را که برای این بحث ارائه می‌دهد شهود است و این دلالتی روشن بر مقارنت کشف و حالت دهشت و تحیر دارد. وی حتی یکی از مراتب دهشت را کشف می‌داند. این حالت اگر دوام و بقای بیشتری داشته باشد، به آن هَیَمان اطلاق می‌گردد. (5) 511
در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن‌شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

بیابان سوزان و تفتیده عرفات با عشق معنا پیدا می‌کند. در سرزمین عشق و مستی، از وادی نور و هستی باید هجرت آغاز کرد. در سرزمینی که دریای انسان‌ها همرنگ و همسو شده‌اند باید مشق عشق نوشت. تمرین عشق بازی با خدا کرد، بی پناهی را با تمام وجود لمس کرد و عطش معنویت را احساس نمود. از جبل ذوق و وجد بالا رفت و به سمت او پر کشید.
این سرزمین انسان را به یاد عاشق دل سوخته‌ای می‌اندازد که برای اثبات عشق صادقش

1- . شرح تعرف، ص 345
2- . ترجمه رساله قشیریه، ص 552
3- . شرح منازل السائرین، ص 185

4- . الاشارات و التنبيهات، ج 3، ص 385
5- . شرح منازل السائرين، ص 187

سر داد. این سرزمین آدمی را به یاد ولایت عشق می‌اندازد. قصه عشق و عرفات حکایتی ماندگار است که تابلوی خونین ترسیم می‌کند و درسی شیرین برای حمایت از ولایت به انسان می‌دهد. اینجا سرزمین بی قراری است، در اینجا باید از دایره خویشتن بیرون رفت، دل را از محبت یار سیراب نمود به زمزمه ذره ذره هستی گوش داد، با مناجات، آلودگی‌ها را سترد، رنگ آبی آسمان به خود گرفت، جوششی از درون آغاز کرد و کمند عشق بر کنگره کبریایی او انداخت. در سرزمین عرفات بایست سوز آتش هجران را تحمل نمود، گل دعا را به زلال اشکها سیراب کرد، از خداوند دلی نزدیک خواست و با فریاد درون معرفت راستین و شور عشق را از او طلب کرد. و خدا به چنین بنده‌ای مباهات می‌کند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«ان اللّه تطوّل علی اهل عرفات یباهی بهم الملائکة یقول: یا ملائکتی انظروا الی عبادی شعثاً غبراً اقبلوا یضربون الیّ من کل فجّ عمیق، فاشهدکم انی قد اجبت دعائهم و شفعت رغبتهم و وهبت مسیئهم لمحسنهم و اعطیت محسنهم جمیع ما سألنی، غیر التبعات التی بینهم» (1) 512؛
«خداوند بر اهل عرفات نعمت داده، به وسیله آنان بر فرشتگان مباهات کرده، می‌فرماید: ای فرشتگان من، به بندگانم بنگرید، ژولیده و غبار آلود، از هر راه دوری راه سپرده و آمده‌اند. شما را گواه می‌گیرم که دعایشان را مستجاب کرده خواسته‌شان را برآورم. خطاکارشان را به خاطر نیکوکارشان بخشیدم و به نیکوکارانشان هر چه را که از من خواستند عطا کردم، جز گناهانی را که میان خودشان دارند (حق الناس).

سه) عرصات قیامت

حاجی در صحرای عرفات ازدحام خلق را می‌بیند که همه یکرنگ و یک لباس به راز و نیاز با خدا مشغولند، حاجیان صدا به نجوا بلند کرده‌اند. در عین حال که هر کدام زبان، رنگ و

1- . مسند ابی یعلی، ج 4، ص 147، روایت 4092؛ ربیع الابرار، ج 2، ص 840

نژادی خاص دارند، در سرزمین عرفات نژادها، امت‌ها و مردمان متفاوتی جمع شده‌اند، اینها برای چه به این سرزمین آمده‌اند و به چه منظور و هدفی دست نیاز به سوی آسمان بلند کرده‌اند؟ این سئوال‌ها تنها یک پاسخ دارند و آن این‌که همه برای غفران و بخشش آمده‌اند.
آمده‌اند تا خدای سبحان حاجت و تضرع آن‌ها را ببیند، به آنان نظر عنایت کند و از آن‌ها درگذرد.
پس باید قلب را قرین ابتهال و تضرع کرد، دل را سرشار از امید به رحمت الهی نمود، اینجا محل شریفی است، اینجا سرزمین رحمت و مغفرت است. حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که از ایشان پرسیده شد چه کسی از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد:
«الذی ینصرف من عرفات وهو یظنّ انه لم یغفر له» (1) 513؛
«آن که از عرفات بر می‌گردد و می‌پندارد که آمرزیده نشده است.»
سعید بن سیار می‌گوید: با امام صادق علیه السلام در عرفات بودیم، ایشان در حالی که مرا به حج تشویق می‌کرد فرمود:
«ایّما عبد رزقه اله رزقاً ...» (2) 514؛
«هر بنده‌ای که خداوند به او روزی داده باشد و او از آن روزی برداشته و خرج خود و خانواده‌اش کند، سپس آنان را به حج بیرون آورد و در برابر تابش خورشید قرار دهد تا آنکه غروب عرفه آنان را موقف آورد و استراحت کند- آیا ندیده‌ای شکافهایی را در آنجا که در آن‌ها کسی نیست؟ گفتم: چرا دیده‌ام فدایت شوم- فرمود: خانواده خود را می‌آورد و با آن‌ها این رخنه‌ها و شکافهای کوه را پر می‌کند، خدای متعال و بی شریک فرماید به بنده‌ام از روزی خویش دادم، آن روزی را برداشته و خرج خود و خانواده‌اش کرد. آنگاه آنان را بیرون آورد، آنان را آورد تا با آن‌ها این جاهای خالی را پر کند، در پی آمرزش من. گناهش را می‌آمرزم و آنچه فکرش را مشغول ساخته بر عهده می‌گیرم و روزیش می‌دهم.»

1- . فقیه، ج 2، ص 211، روایت 2183
2- . فروع کافی، ج 4، ص 263، روایت 44

مسأله آمرزش گناهان و امید به رحمت الهی جهت بخشش و آسودگی در قیامت، در حج، نزد کعبه و بخصوص در عرفات کاملًا جدی است به گونه‌ای که حاجی باید یقین کند که تمامی گناهانش در مراحل مختلف حج بخشیده شده و قلبش از سیاهی گناهان پاک شده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین پیامبر خدا با سوگند به این مطلب اشاره فرمود:
«والذی بعثنی بالحق بشیراً ونذیراً، ان للّه‌باباً فی سماء الدنیا ...» (1) 515؛
«سوگند به کسی که به حق مرا بشیر و نذیر مبعوث کرد، خداوند را در آسمان دنیا ابوابی است که به آن‌ها باب رحمت، باب توبه، باب حاجت، باب تفضل، باب احسان، باب بخشش، باب عفو وباب کرم می‌گویند. کسی نیست که به عرفات برود، مگر این‌که خداوند تمامی این بابها را برای او بگشاید.»
آدمی گناهان متفاوتی دارد، بعضی از معاصی کبیره و نابخشودنی به نظر می‌رسند. از آنجا که لطف و کرم الهی در عرفات بسیار متبلور است، حتی اینگونه گناهکاران هم در عرفات امید بخشش پیدا می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لَا تُغْفَرُ إِلَّا بِعَرَفَاتٍ» (2) 516؛
«بعضی از گناهان، گناهانی هستند که بخشیده نمی‌شوند مگر در عرفات.»
خداوند در عرفات به فاجر هم جواب می‌دهد، سخن او را می‌شنود و اگر تقاضای دنیوی داشته باشد، آن را تأمین می‌نماید. اما اگر در دامنه کوههای عرفات ابرار حضور پیدا کنند و با خدا سخن گویند، خداوند آن‌ها را در دنیا و آخرت اجابت کرده، گناهانشان را می‌آمرزد. امام باقر علیه السلام به این حقیقت اشاره فرمود:
«مَا یَقِفُ أَحَدٌ عَلَی تِلْکَ الْجِبَالِ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فَأَمَّا الْبَرُّ فَیُسْتَجَابُ لَهُ فِی آخِرَتِهِ وَ دُنْیَاهُ وَ أَمَّا الْفَاجِرُ فَیُسْتَجَابُ لَهُ فِی دُنْیَاهُ» (3) 517.
«برّ و فاجری بر دامنه کوههای عرفات وقوف نکرد، مگر این‌که خداوند او را

1- . همان
2- . دعائم الاسلام، ج 1، ص 294
3- . فروع کافی، ج 4، ص 263، روایت 38

اجابت فرمود؛ اجابت برّ در دنیا و آخرت است، اما اجابت فاجر فقط در دنیای اوست.»
وقوف در عرفات منافعی بیش از این دارد، کسی که در سرزمین نور و معرفت وقوف یابد، گوش و چشم و زبانش هم در امان می‌ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیانی نورانی فرمود:
«وَ مَنْ وَافَی بِعَرَفَةَ فَسَلِمَ مِنْ ثَلَاثٍ أُذُنُهُ لَا تَسْمَعُ إِلَّا إِلَی حَقٍّ وَ عَیْنَاهُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَّا إِلَی حَلَالٍ وَ لِسَانُهُ أَنْ یَنْطِقَ إِلَّا بِحَقٍّ غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ وَ إِنْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (1) 518
«کسی که به عرفات بیاید، از سه چیز در امان است: گوشش فقط حق را می‌شنود، چشمش فقط به حلال نگاه می‌کند، زبانش فقط به حق گویا می‌شود و تمامی گناهانش بخشیده می‌شود. حتی اگر به اندازه کف‌های اقیانوس باشد.»
سرزمین عرفات مکانی است که خدا به اهل آن بر فرشتگانش مباهات می‌کند، نیکوکارانش را عطا می‌کند، خطاکارانش را می‌بخشد، معاصی بزرگ در این وادی محو می‌شوند، شیطان در اینجا سرافکنده است، فرشتگان خدا به عرفات هجوم می‌آورند، اینجا سرزمین نور و پاکی است. اینجا سرزمین دعا و تقرب است خداوند در این وادی فوج فوج بندگانش را می‌بخشد و می‌آمرزد، بزرگترین گناه در اینجا یأس و ناامیدی است. خدا با بندگان با معرفتش در عرفات با جمال، لطف و کرم روبه‌رو می‌شود: به آن‌ها اجازه سخن گفتن با خویش را داده است. عرفات تا بدان حد و پایه بزرگ است که رسول خدا سه بار فرمود:
«الْحجُّ عَرَفَات» (2) 519؛ «حج عرفات است.»
حال که جایگاه بیابان عرفات روشن شد، باید قلب خویش را آماده خشوع و تضرع نمود، یقین به اجابت داشت، خداوند به برکت خوبان و نیکان از خطاهای همه در می‌گذرد، دستها را باید بلند کرد، گردنها را باید کشید، نگاهها را باید به آسمان دوخت، فریادها را بلند کرد، همتها

1- . مستدرک الوسائل، ج 10، ص 44، روایت 11408
2- . سنن ترمذی، ج 5، ص 214، روایت 2975

را واحد نمود و از خدا فقط رحمت خواست؛ رحمتی که انسان را در قبر، برزخ و قیامت آسوده کند، رحمتی که ذخیره آخرت انسان باشد و رحمتی که باعث عمران عمر باشد. صحنه عرفات انسان را به یاد قیامت می‌اندازد که همه انسان‌ها اجتماع می‌کنند:
«لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ» (1) 520؛
«همه شما را در روز قیامت گرد می‌آورد.»
در عرفات هم انسانها اجتماع می‌کنند، در قیامت هر کسی تنها محشور می‌شود.
«وَ کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَرْداً» (2) 521؛
«و همگیشان در روز قیامت تنها نزد او می‌آیند.»
در عرفات هم هر انسانی برای خود تنهاست، در قیامت تمامی انسانها به یکباره مبعوث می‌شوند.
«إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ تُبْعَثُونَ» (3) 522؛
«باز در روز قیامت زنده می‌گردید.»
در بیابان عرفات هم در کمتر از یک روز میلیون‌ها حاجی گویا مبعوث می‌شوند. مشابهت‌ها و مناسبت‌های فراوانی میان صحرای محشر و صحرای عرفات وجود دارد؛ از این رو عرفات، یادآور عرصات قیامت و وقوف در اینجا، یادآور وقوف در آنجاست. پس باید آماده شد و خود را برای رفتن مهیا کرد.

چهار) سرزمین قرب و دعا

1- . انعام: 12
2- . مریم: 95
3- . مؤمنون: 16

قرب دو گونه است؛ قرب خدا به انسان و قرب انسان به خدا. گاه سخن از نزدیکی خدا به انسانهاست و زمانی سخن از تقرب یافتن بندگان به خدا.
قرب اول علت قرب دوم است؛ از آنجا که خدا به آدمیان نزدیک است، انسان می‌تواند به او تقرب یافته نزدیک و نزدیکتر شود.
قرب خدا به بندگان مراتبی دارد؛ گاهی خدا می‌فرماید از حاضران در کنار محتضر به او نزدیکتر است:
«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لکِنْ لا تُبْصِرُونَ» (1) 523؛
«ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی‌بینید.»
گاهی خدای سبحان خودش را از شریان حیات به انسان نزدیکتر می‌داند:
«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» (2) 524؛
«ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.»
گاهی قرب خویش به بندگان را کاملتر کرده، میان خود و بنده‌اش پیامبر صلی اللهِ علیه و آله را هم در نظر می‌گیرد:
«وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ» (3) 525؛
«هر گاه بندگان من درباره من از تو سؤال کردند من نزدیکم.»
و گاهی قرب و نزدیکی خویش به انسان را به اوج می‌رساند و به آدمی می‌گوید: من میان تو و تو ایستاده‌ام:
«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (4) 526؛
«و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است.»
البته خداوند به ماسوا نهایت نزدیکی را دارد و این مراتب و مراحل را جهت فهم آدمی بیان نموده است.
از آنجا که قرب خدا به بندگان مراحلی داشت، نزدیکی انسان به خدا هم دارای مراتبی

1- . واقعه: 85
2- . ق: 16
3- . بقره: 186
4- . انفال: 24

است. تنها چیزی که انسان برای تقرب در اختیار دارد، دعاست. انسان مالک هیچ نیست مگر دعا، تنها تضرع و نیایش است که مملوک انسان بوده در اختیار او است. حضرت امیر علیه السلام در دعای کمیل فرمود: «یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملک الاالدعا». تنها سلاحی که انسان دارد، اکسیر اشک است. انسان با سلاح به جنگ دشمن می‌رود. تنها وسیله‌ای که بنده را در برابر شیطان مسلح می‌کند، گریه است. اشک و آه، بهترین جلوه خشوع و تضرع است. گریه انسان را تسلیم خدا می‌کند و تضرع و تسلیم برای شیطان بسیار زجرآور است و برای خدا بسیار شیرین!
دعا ندای اهل بعید است، دعا برای رفع علت و آسیب است، دعا هشداری به انسان است که از خدا دور است، دعا اشارتی به بنده است که زمانِ تقرب است و خداوند آدمیان و پریان را فقط برای عبادت و عبودیت آفرید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1) 527؛
«جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت.»
عصاره عبادت دعاست. اگر خلقت انسان برای بندگی و نیایش است، باید به اقتضای خلقت پاسخ شایسته داد. او دعای بنده‌اش را می‌شنود و درخواستش را بر آورده می‌سازد. نیایش وصول به رحمت بیکران الهی است، دعا باران رحمت الهی را موجب می‌شود، و راز و نیاز با خدا آلودگی‌ها را می‌زداید و عرفات سرزمین قرب و دعاست.
اوج دعا در بیابان عرفات، دعای نورانی سیدالشهدا علیه السلام کنار کوه رحمت است. سالار شهیدان نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشوده، از جواد، حکیم، رحیم، نور، سمیع، بصیر، لطیف، خبیر و رئوف سخن می‌گوید. سپس در حالیکه اشک از دیده‌هایش جاری است با نهایت ادب، شور و عشق دست نیاز به سوی خدا بلند کرده عباراتی بر زبان جاری می‌سازد که فقط لایق پدر امام سجاد علیه السلام است؛ امام سجادی که سرّ دعا را بر انسان گشود و دعا را برای بشر معنا کرد و نحوه راز و نیاز با خدا را به آدمی آموخت. آری چه زیباست که این کلمات عاشقانه را از زبان حسین بن علی علیه السلام در بیابان عرفات بگوییم، وه، چه با صفاست که با نهایت خشوع و عشق‌ورزی از عمق جان در وادی نور و معرفت با خدا سخن بگوییم.

1- . ذاریات: 56

دعا در این زمان و این سرزمین قطعاً مستجاب است و گناهان آدمی به حتم مغفور. شاید یکی از اسرار این مسأله حضور امام زمان علیه السلام در عرفات باشد. صاحب الامر علیه السلام در حج، در عرفات و در منی قطعاً حاضر است و برای امتش دعا می‌کند، آن‌ها را می‌بیند و به آن‌ها نظر عنایت دارد، خداوند هم به برکت حضور حجة بن الحسن علیه السلام به حجاج نظر لطف کرده، آن‌ها را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد. محمد بن عثمان عمری، از نواب خاص امام زمان درباره حضور صاحب الامر علیه السلام در عرفات می‌گوید (1) 528:
«واللّه ان صاحب هذاالامر لیحضر الموسم کل سنة یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه»؛
«سوگند به خدا که صاحب الامر هر سال در موسم حاضر است، مردم را می‌بیند و می‌شناسد. مردم نیز او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.»

سرّ عصر عرفات

عرفات، عصر روز نهم است. در اینجا سئوالی خودنمایی می‌کند و آن این‌که چرا عصر برای وقوف در عرفات انتخاب شده است؟ این سئوال را یک یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید.
پیامبر صلی الله علیه و آله هم پاسخی لطیف به او داد که او را راضی کرد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«إِنَّ الْعَصْرَ هِیَ السَّاعَةُ الَّتِی عَصَی آدَمُ فِیهَا رَبَّهُ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی أُمَّتِیَ الْوُقُوفَ وَ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ فِی أَحَبِّ الْمَوَاضِعِ إِلَیْهِ وَ تَکَفَّلَ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ السَّاعَةُ الَّتِی یَنْصَرِفُ بِهَا النَّاسُ هِیَ السَّاعَةُ الَّتِی تَلَقَّی فِیهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیم». (2) 529
«فلسفه وقوف در عرفات بعد از عصر این است که بعد از عصر ساعتی است که آدم پروردگار خویش را عصیان کرد و خداوند بر امت من وقوف و گریه و دعا را در بهترین جایگاه واجب گردانید و اعطای بهشت آنان را به عهده گرفت. و آن ساعتی که مردم از عرفات کوچ می‌کنند، همان ساعتی که آدم کلماتی را از

1- . فقیه، ج 2، ص 520
2- . امالی صدوق، ص 171

خداوند دریافت کرد و توبه نمود. همانا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»
بنابراین سرّ عصر عرفات، عصیان آدم و توبه اوست. انسان‌های گنهکار هم باید در همین زمان در بهترین مکانهای روی زمین بایستند و از خدا غفران و بخشش طلب کنند.

ص: 218

فصل هشتم: اسرار عرفانی مشعر

اشاره

ص: 219

بعد از وقوف به عرفات در غروب شب دهم بر حاجی واجب است از عرفات به سوی مشعر افاضه (کوچ) کند و باید شب دهم را تا طلوع صبح در آنجا بماند و قبل از طلوع آفتاب از وادی محسّر تجاوز نکند، این دومین وقوف واجب حج است که با وقوف در عرفات تکمیل می‌شود.
وقوف در مشعرالحرام مستحباتی هم دارد: با دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شود، در راه رفتن میانه‌روی کند، کسی را آزار ندهد، نماز شام و خفتن را تا مزدلفه به تأخیر اندازد، از طرف راست راه نزول کند و نیز مستحب است هر مقدار که ممکن باشد عبادت و استغفار کند.
همچنین شایسته است سنگریزه‌های رمی در منی را از این منطقه بردارد.
خداوند در آیه‌ای از آیات قرآن به افاضه از عرفات به سوی مشعر اشاره فرموده، غایت آنرا ذکر دانسته است:
«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنْ الضَّالِّينَ» (1) 530؛
«اگر به هنگام حج طالب روزی خدا باشید، مرتکب گناهی نشده‌اید و چون از عرفات بازگشتید، خدا را در مشعرالحرام یاد کنید؛ از آن رو که شما را هدایت کرد، در حالیکه پیش از آن گمراه بوده‌اید.»
این منطقه سه نام معروف دارد: یکی «مزدلفه» و دیگری «مشعر» و سوم «جمع». درباره وجه نامگذاری این سرزمین به مزدلفه اینگونه بیان شده است که جبرئیل در ادامه تعلیم

1- . بقره: 198

مناسک حج به ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود: به مشعر نزدیک شو (ازدلف). «یا ابراهیم:
ازدلف الی المشعر الحرام فلذلک سمیت المزدلفه». به همین جهت این منطقه را مزدلفه نامیدند. (1) 531 پس این نامگذاری توسط جبرئیل امین انجام شد.
علت نامگذاری این منطقه به مشعر، براساس فرموده امام سجاد علیه السلام این است که این سرزمین اشاره (اشعار) به تقوا و خوف خدا دارد.
نام سوم مشعر، سرزمین «جمع» است؛ زیرا آدم در اینجا میان دو نماز مغرب و عشا جمع نمود. امام صادق علیه السلام فرمود:
«سُمِّیَتِ الْمُزْدَلِفَةُ جَمْعاً لِأَنَّهُ یُجْمَعُ فِیهَا الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ». (2) 532
وقوف در مشعرالحرام که درِ ورود به حرم الٰهی است اسراری دارد:

1. شمیم رحمت

حاجی برای ورود به سرزمین مشعر، از عرفات گذر کرده است. در آنجا پاک شده، تمام هستی خویش را در زلال بخشش الهی شست و شو داده است. او اینک از آلودگی‌ها رسته و به وصال حق پیوسته است. قلب حج گزار گواهی می‌دهد خداوند به او اقبال کرده بعد از آنکه شاید در گذشته به او ادبار کرده بود. او با ورود به مشعر اذن دخول به حرم می‌خواهد او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایستاده است و شمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می‌کند، خلعت قبول به تن کرده از حریم فرشتگان خدا درآمده است. زائر باید تمامی گناهان خویش را- چه کوچک و چه بزرگ- در سرزمین عرفان بر زمین گذارد و قلب آلوده خویش را پاک کند، او در مشعر به قصد تقرب آمده است، او آمده تا خود را در اقیانوس بیکران الهی غرق کند.
حج گزار در مشعر فروغ تابنده برق رحمت را در می‌یابد، آنگونه که موسی در راه مدین در شب تاریک ناگاه در فضای مبهم شب شعله آتشی دید و به سوی آن روانه شد و از همین جا نبوت و رسالت او شکل گرفت. «... إِذْ رَأَی نَاراً»؛ (3) 533 «چون آتشی دید».

1- . المحاسن، ج 2، ص 65، روایت 1181
2- . علل الشرایع، ج 2، ص 437
3- . طه: 10

چراغ صاعقه آن سحاب روشن بادکه زد به خرمن ما آتش محبت او

برق رحمت درخششی از آسمان ربوبیت است که به چشم سالک می‌زند تا او را به درون خانه آورد و به درون مأمن نجات بخواند، رحمت الهی پرتو تجلی اوست که به برکت ولایت در قلب سالک می‌تابد، او را بی قرار کرده، باعث بعثت درونی می‌شود. برق رحمت شاید سوزنده و کشنده هم باشد البته کشنده انانیت است. شمیم رحمت امید بخش و روح افزاست، رنجها را به راحتی و آسودگی تبدیل می‌کند، اضطراب‌ها، نگرانیها و آلام را می‌برد و با پرتو افشانی خویش، جمال الهی را به سالک نزدیک می‌کند.
یکی از عارفان زبان حال خویش را چنین سروده است (1) 534:
هجرت الخلق طراً فی هواکاوایتمت العیال لکی اراکا
فلو قطعتنی فی الحبّ اربالما حنّ الفؤاد الی سواکا (2) 535

آسمان مشعر سرشار از باران رحمت است، ابرهای برکات آنجا را فرا گرفته است. کافی است که زائر با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد، ابرهای رحمت او را فرا گرفته، آنچه در درون دارند به او تقدیم می‌کنند، رحمت خدا در این سرزمین از ساحت لطف او می‌بارد و آسمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می‌زند، جوی سرفرازی و عزت در این دره جاری است و سنگریزه‌های رمی شیطان در این سرزمین امید رحمت می‌دهد.
شب ظلمانی و غوغای مشعرتداعی می‌کند صحرای محشر
سفیدی در سیاهی می‌زند موج‌بود خاک بیابان هم معطر

2. توشه تقوا

از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در آغاز ورود مجدد به حریم

1- . حلیة الاولیاء، ج 7، ص 367
2- . در هوای تو، به کلی از تمام مردمان دوری گزیدم و خانواده‌ام را بی سرپرست رها کردم تا به دیدار تو رسم، پس اگر در راه محبت خویش مرا پاره پاره سازی دلم هرگز به سوی غیر تو گرایش نخواهد یافت.

حرم، باید تصمیم جدی گرفت تا معاصی را ترک کرد، از نادانی دور شد و به سمت علم و بصیرت رفت، قصد تقوا نمود و دل خویش را با خوف الهی آراست. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:
«فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمُزْدَلِفَةَ وَ لَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصَى نَوَيْتَ أَنَّكَ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَ جَهْلٍ وَ ثَبَّتَّ كُلَّ عِلْمٍ وَ عَمَلٍ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نَوَيْتَ أَنَّكَ أَشْعَرْتَ قَلْبَكَ إِشْعَارَ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْخَوْفَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لَا قَالَ فَمَا مَرَرْتَ بِالْعَلَمَيْنِ وَ لَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ وَ لَا مَشَيْتَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَ لَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصَى وَ لَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ». (1) 536 «وقتی به مزدلفه رفتی و از آنجا سنگریزه جمع کردی نیت کردی که هر معصیت و نادانی را از خویش بزدایی و هر علم و عمل صالحی را در خود ملکه سازی؟
گفت: نه. پرسید: وقتی بر مشعرالحرام گذر کردی، نیت کردی که دلت را با بینش اهل تقوا و خوف از خدا بیارایی؟ گفت: نه. فرمود: پس نه به مزدلفه رفته‌ای، نه از آن سنگریزه برداشته‌ای و نه از مشعر الحرام عبور کرده‌ای.»
در مشعر باید خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد، شب مشعر شب اشک و شعور است، شب مناجات و بازگشت به خداست. مشعر نشانه شعور انسان گسسته از هوسهاست، مشعر محل معاشقه با آفریننده زیبا رویان عالم است، در این شب باید دلی سوخته و وجودی شعله‌ور را به خدا تقدیم داشت، شیفتگان الهی به شب‌زنده‌داری پرداخته و از روزهای سخت تنهایی نجوا به لب دارند، در این شب صاحبدلان عاشق سر بر خاک بندگی می‌سایند، دقایق را غنیمت شمرده، هر لحظه به دنبال گنج بی پایان معرفت خدایند.
جمال کعبه چنان می‌دواندنم به نشاطکه خارهای مغیلان حریر می‌آید

بیداردلان شیفته و با معرفت اشک‌های صداقت بر گونه دارند. نشانه پشیمانی بر زبان دارند و حسرت درونی بر قلب. آنها آمده‌اند که باز گردند، در این شب باید آه و ناله گنهکاران چاره سازد، عاصیان تا فرصت باقی است راز و نیاز کنند، خواب دنیوی را کنار گذارند و برای

1- . مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 170

آینده خویش دعا کنند. خدای سبحان به داود نبی علیه السلام وحی فرمود (1) 537:
«عجب است کسی که دعوی محبت ما کند و چون شب در آید پهلو بر بستر غفلت نهد. آیا چنین نیست که دوست، خلوت با دوست را دوست دارد؟ پس دوستان را با خواب چه کار؟.»
رمز مشعر خودنگهداری و تقواست، تقوا جهاد با نفس است که مراتب سه گانه‌ای دارد (2) 538: اولین مرتبه آن تقوای از محرمات است. مرتبه بعدی، تقوای از شبهات و آخرین مرحله آن، پرهیز از ماسواست.
با این سه مرتبه انسان به مقام تخلیه می‌رسد، درونش از آلودگی‌ها پاک شده، ضمیری طاهر پیدا می‌کند، بعد از این دو، گام دیگر بر سالک لازم است؛ یکی تحلیه است در این مرحله صفات نیک در نفس انسان جای می‌گیرد و دیگری تجلیه است که در این مرتبه، انوار الهی سرّ انسان را جلا می‌دهد.
تقوا آدمی را پاک می‌کند وطهارت از گناه ضمیر انسان را روشن ساخته، حالت تضرع و خشوع در قلب انسان پایدار می‌شود. به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: چرا مشعر الحرام از حرم قرار داده شده است؟ ایشان فرمود (3) 539:
«لِأَنَّهُ لَمَّا أُذِنَ لَهُمْ بِالدُّخُولِ وَقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ الثَّانِی فَلَمَّا طَالَ تَضَرُّعُهُمْ بِهَا أُذِنَ لَهُمْ لِتَقْرِیبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَضَوْا تَفَثَهُمْ تَطَهَّرُوا بِهَا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی کَانَتْ حِجَاباً بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَهُ أُذِنَ لَهُمْ بِالزِّیَارَةِ عَلَی الطَّهَارَة». (4) 540 «چون خداوند اجازه ورود به زائران را در آستانه در دوم نگهداشته است و چون ناله و دعایشان طول بکشد، به آنان اجازه می‌دهد که قربانی خود را پیش آورند. و چون آلودگی خود را رها کنند و از گناهانی که میان خدا و آنان حجاب بود، پاک شوند به آنان اجازه می‌دهد که با پاکی به زیارت آیند.»

1- . الاخلاق، ص 125
2- . المراقبات، ص 201
3- . فروع کافی، ج 4، ص 224، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 448، روایت 17
4- . فروع کافی، ج 4، ص 224

انسانی که از گناه پاک شد، لایق بهشت می‌شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«من احیا اللیالی الاربع و جبت له الجنة: لیلة التروية و لیلة عرفة، ولیلة النحر و لیلة الفطر» (1) 541؛
«هر کس این چهار شب را شب زنده‌داری کند، بهشت برای او واجب است: شب ترویه، شب عرفه، شب عید قربان و شب عید فطر.»
امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه وقوف مزدلفه را جهت کسب تقوا می‌داند. مشعر برای صعود است، مشعر برای اعتلای روح به عالم بالاست؛ چنانکه انسان از کوه بالا میرود، باید منازل و پلکان صعود، کمال، توحید و فنا را یک به یک بپیماید.
«وَ اتَّقِهِ بِمُزْدَلِفَةَ وَ اصْعَدْ بِرُوحِکَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلَی بِصُعُودِکَ إِلَی الْجَبَل». (2) 542
عرفات مقام وحدت است و مشعر مقام کثرت. در این مرحله حاجی باید مشاعر صعودی و معنوی وقوف پیدا کند تا حکمت آنها را بداند. مشاعر، مدارک انسانی است و قوای ادراکی باید در اختیار انسان باشد که اگر چنین شد، سالک به مقام نفی خواطر نایل می‌شود و در این صورت قادر است خلع بدن کند؛ خلع بدن یا موت اختیاری از شرایط حکمت است. شب مشعر، تهجد و راز و نیاز با خداست، در این شب باید تصمیم تقوا گرفت و رویه پرهیزکاری پیشه کرد، عاشقان شب مشعر ذکر خدا می‌گویند تا خدا کنارشان نشنید: «یَا جَلِیسَ الذَّاکِرِینَ»، اوقلب آنها را آرام می‌کند و شیرینی دیدار خویش را در کام آنها می‌نشاند.
امر علی الدیار دیار لیلی‌اقبل ذالجدار و ذالجدارا
فما حب الدیار شغفن قلبی‌و لکن حب من سکن الدیارا (3) 543

1- . الفردوس، ج 3، ص 620، روایت 5937
2- . مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 172
3- . بر دیار لیلی گذر می‌کنم و دیوارهای آنجا را یک به یک می‌بوسم، حب دیار شکافهای قلب مرا پر نکرده بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.

فصل نهم: اسرار عرفانی منی، رمی، قربانی و حلق

اشاره

ص: 227

ص: 228

اسرار منی

اشاره

حجاج بیت اللّه‌الحرام پس از طلوع آفتاب روز دهم ذی‌حجه از مشعر به سمت منی افاضه (کوچ) می‌کنند تا در این سرزمین اعمال خاصی را به جای آورند. واجبات منی سه چیز است که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و تقصیر یا حلق. (1) 544

یک) یاد خدا

خداوند کوچ کردن از عرفات و وقوف در مشعر را همراه با ذکر خود بیان داشته است:
«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» (2) 545؛
«چون از عرفات بازگشتید، خدا را در مشعرالحرام یاد کنید.»
سپس افاضه از مشعر به سمت منی را قرین استغفار کرده است:
«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (3) 546؛
«سپس از آنجا که دیگر مردم باز می‌گردند شما نیز باز گردید و از خدا آمرزش بخواهید که آمرزنده و مهربان است.»
خدای سبحان در پایان مناسک منی هم بر ذکر خود تأکید مجدد می‌فرماید:

1- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
2- . بقره: 198
3- . بقره: 199

ص: 229
«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً» (1) 547؛
«چون مناسکتان را به جای آوردید، همچنان که پدران خویش را یاد می‌کردید- حتی بیشتر از آن- خدای را یاد کنید.»
آنچه میان آیات مزبور مشترک است، یاد خداست. منی در عصر جاهلیت محل مناسبی به حساب می‌آمد؛ زیرا مشرکان در آنجا بتکده‌ای برای خویش احداث کرده و بتهای خویش را می‌پرستیدند. از سوی دیگر رسم جاهلیت این بود که پس از انجام مناسک در منی گرد هم می‌آمدند و به ذکر نیاکان و تبار خویش چه با نظم و چه با نثر می‌پرداختند، ارزشهای قبیله‌ای خود را می‌ستودند و از قدرت آنها در جنگاوری یاد می‌کردند. به بیان دیگر، اعراب جاهلی در این سرزمین فخرفروشی کرده، به یاد آن به خود می‌بالیدند. قرآن کریم این رسم جاهلی را سرزنش کرد و بر این نکته سرانگشت تأکید گزارد که این سرزمین محلی برای یاد نیاکان نیست، بلکه جایگاه یاد خداست و در این بیابان باید ذکر او گفت، از او غفران و رحمت خواست، به درگاه او پناه برد و دنیا و آخرت را از او درخواست نمود؛ بنابراین سرزمین منی محل یاد خدا، اخلاص دین برای او، توجه به معارف توحیدی و ارج گزاردن نعمت‌ها و برکات است. حج سرشار از نام خداست، اما در این سرزمین محبت او، یاد او و مباهات به او تأکید دو چندان دارد.
نسیمی از صبای دوست دارم‌به گوش دل ندای دوست دارم
میان این همه دلبستگی‌هاتمنّای منای دوست دارم

این مطلب در یکی از سخنان امام صادق علیه السلام بیان شده است. از ایشان درباره آیه «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ» (2) 548 سئوال شد. امام در پاسخ فرمود:
«كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْتَخِرُونَ بِمِنًى إِذَا كَانَ أَيَّامُ التَّشْرِيقِ فَيَقُولُونَ كَانَ أَبُونَا كَذَا وَ كَانَ أَبُونَا كَذَا فَيَذْكُرُونَ فَضْلَهُم».
«مشرکان در روزهای تشریق در منی به نیاکان خود افتخار می‌کردند و

1- . بقره: 200
2- . بقره: 200

می‌گفتند: پدران ما چنین و چنان بودند و فضایل آنها را یاد می‌کردند». (1) 549
زبان به سرّ ذکر واقف نیاید بلکه اسرار ذکر را دل به دست می‌آورد. منی چیست؟ گفتن او و یاد و نام بردن اوست. با دیده او را عیان دیدن، شعاع خورشید او را در آسمان دل نظاره کردن، ملک و ملکوت را سرشار از یاد او یافتن. سالک باید از خود بیرون رود چنانکه مار از پوست بیرون می‌رود؛ تا بفهمد حقیقت همه اوست. باید از دوگانگی برخاست، به سرای وحدت روی آورد. خود را غرقه نور معرفت ساخت، یکسان زیست و یک سو نگریست. خداوند به انسان دو چشم داده، آنگاه که به خود می‌نگرد، سراسر عیب است و کاستی و آنگاه که به او خیره می‌شود، همه حسن است و غنا. به قول خواجه عبداللّه انصاری: «الهی چون در تو نگرم، می‌نازم و چون به خود می‌نگرم می‌گدازم». (2) 550

دو) رضای حق

کسی که به سرزمین منی گام می‌نهد، خدا از او راضی می‌شود. حاجی از این اکسیر کمیاب در منی بهره‌مند می‌شود و می‌تواند مزه ملکوتی رضایت حق را بچشد. امام صادق علیه السلام فرمود:
«إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَوَاطِنَهُمْ بِمِنًى نَادَى مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَرْضَى فَقَدْ رَضِيتُ». (3) 551
«چون مردم در منی در جای خود قرار گرفتند، از سوی خداوند منادی ندا می‌دهد که: اگر می‌خواستید من راضی شوم، راضی شدم.»
خدا از کسی راضی می‌شود که پاک باشد، سیاهی گناه از او برداشته شده، همانند کسی باشد که تازه از مادر متولد شده است. درباره کسی که به منی کوچ کرده است، از امام علیه السلام چنین نقل شده که «از گناهانش پاک می‌شود همچون روزی که مادر او را زاده است». (4) 552 چنین کسی

1- . السرائر، ج 3، ص 565
2- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ص 403
3- . فروع کافی، ج 4، ص 262، روایت 42
4- . فقیه، ج 2، ص 480، روایت 3019

می‌تواند عمل را از سر گیرد و روزی را که شروع می‌کند، روز اول تکلیف و شریعت خویش بداند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«أَفَاضَ الرَّجُلُ مِنْ مِنًی وَضَعَ یَدَهُ مَلَکٌ فِی کَتِفَیْهِ ثُمَّ قَالَ اسْتَأْنِفْ» (1) 553.
«وقتی کسی از منی کوچ کرد، فرشته‌ای دست خود را بر شانه‌های او می‌گذارد و می‌گوید: عمل از سر گیر.»
خداوند کسانی را که از آنها راضی است در قرآن اعلام فرموده است؛ او از صادقین رضایت دارد (مائده: 119)، از اهل ایمان راضی است (بینه: 8)، او از کسانی که به مقام اطمینان نائل شده‌اند، اعلام رضایت کرده است (فجر: 28)، مهاجران و مجاهدان، رضایت خدا را از آن خود کرده‌اند (توبه: 21)، همچنین اهل تقوا به رضای او نایل آمده‌اند (توبه: 109). می‌توان به این مجموعه مورد دیگری را هم افزود؛ خداوند از کسی که به سرزمین منی گام نهاد و مناسک حج خویش را به پایان برد، راضی شده است؛ از این رو رضایت حق در گرو حج است و وادی منی محل اعلام رضایت خشنودی او به حجاج.
در عالم هیچ چیز بهتر از خشنودی خدا نیست و این می‌تواند نهایت آرزو و غایت قصوای یک انسان باشد. اگر خدا از کسی راضی شد، دنیا و آخرتش تأمین است. بهشت برای او تضمین شده مرگی آرام در انتظار اوست و او کام خویش را از زندگانی دنیا برمی‌گیرد. بنابراین حاجی در منی به مُنا و آرزوی خویش می‌رسد. جالب اینکه وجه نامگذاری این منطقه به منی همین است.
امام رضا علیه السلام در این باره فرمود:
«الْعِلَّةُ الَّتِی مِنْ أَجْلِهَا سُمِّیَتْ مِنًی مِنًی أَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام قَالَ هُنَاکَ لِإِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ تَمَنَّ عَلَی رَبِّکَ مَا شِئْتَ فَتَمَنَّی إِبْرَاهِیمُ علیه السلام فِی نَفْسِهِ أَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ مَکَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِیلَ کَبْشاً یَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأَعْطِی مُناه».
«علت آنکه به منی، منی گفته‌اند این است که جبرئیل در آن جا به ابراهیم گفت:
هر چه می‌خواهی از خداوند تمنا کن. حضرت ابراهیم هم در دل خود از خدا

1- . المحاسن، ج 1، ص 141، روایت 187

خواست که به جای فرزندش اسماعیل، قوچی به عنوان فدیه قرار دهد و خداوند متعال دستور دهد که آنرا سر ببرد. خداوند هم خواسته او را اجابت کرد». (1) 554
امام سجاد علیه السلام هم در حدیث شبلی به این معنا اشارتی دارد:
«فَنَوَیْتَ عِنْدَ مَا وَصَلْتَ مِنًی وَ رَمَیْتَ الْجِمَارَ أَنَّکَ بَلَغْتَ إِلَی مَطْلَبِکِ وَ قَدْ قَضَی رَبُّکَ لَکَ کُلَّ حَاجَتِکَ؟ قَالَ: لَا»؛
«وقتی به منی رسیدی و رمی جمرات کردی، آیا نیت کردی که به خواسته‌ات رسیدی و خداوند همه حاجتهایت را برآورده است؟ گفت: نه.»
زائر بعد از مزدلفه به سمت منی حرکت می‌کند. دستور این است که در هنگام حرکت به سمت چپ یا راست متمایل نشود. راز این دستور این است که حاجی در صراط مستقیم حرکت کند و به چپ یا راست منحرف نشود.
«الْیَمِینُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِیقُ الْوُسْطَی هِیَ الْجَادَّة» (2) 555.
«چپ و راست انحراف است و راه وسط همانا صراط مستقیم است.»
بعد از وصول به منی شایسته است زائر بداند به قربانگاه عاشقان و محل واصلان گام نهاده است. در این سرزمین باید شایستگی حضور یافت و با قربانی کردن خواهش‌های نفسانی، غرق در غفران رحمان شد. در اینجا آخرین آزمون‌های الهی رقم می‌خورد. سالک حج گزار، احرام بسته، طواف کرده، نماز گذارده، به عرفات و منی وقوف کرده و انفاق نموده است و هم اکنون تائب شده، تمامی گناهانش ریخته است. اشک ندامت بر گونه‌هایش جاری است، او به درگاه قرب خدا آمده است، پیمانی جدید با خدا بسته تا فقط راه پاکی پیماید، او روی خویش را سفید کرده، سیاهی را از ضمیر و باطن خود زدوده است.
«شاهدی چون ماهی می‌رفت در راهی، ناگاه در خای حمام او افتاد و روی چون ماه را به گِل سیاه دید غمگین شد. عاشق به وی گفت: روی چون ماه را به گل سیاه مبین، به مشتی آب بشوی تا باز شایسته نظر شوی. در عالم معنا نیز تو

1- . عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 91؛ علل الشرائع، ص 435، روایت 02
2- . نهج‌البلاغه، خطبه 16، بند 7

ای مؤمن شاهدی که از سرمستی غفلت و حبّ دنیا به گل افتاده‌ای و روی چون ماه را به بلای گناه، سیاه کرده‌ای، یک شب برخیز و قلعه دل و قبّه ضمیر را از صفات و وسواس به خندق پر آب دیده، پاس دار، تا در قیامت پاک گردی. طالبی که روزنامه محبت نخوانده، او قدر غلبات جذبات تجلیات شب چه داند (1) 556؟.»

اسرار رمی

اشاره

یکی از واجبات منی ریگ انداختن به جمره در محلی مخصوص است. سنگها باید از حرم باشند و آنها را باید با نیت خالص به سمت جمرات بیندازد، در اینجا هم عدد هفت خودنمایی می‌کند؛ یعنی هفت سنگریزه باید زد. تکبیر گفتن، طاهر بودن و دعا کردن از آداب مستحبی رمی جمرات است. در این لحظه باید از خدا خواست که انسان را در حصن خود قرار دهد، عمل او را بالا برد و شر شیطان را نیز از سر او کوتاه کند. رمی را اسراری است:

یک) راندن شیطان

هفت سنگ برداشتن و آنها را متوالی به سمت سنگی بزرگ انداختن به چه معناست؟ شاید ظاهر این عمل مبهم باشد، ولی رمی جمرات نشان از معنای لطیف و عمیقی دارد. رمی جمرات به معنای مبارزه با شیطان است، رمی جمرات اعلان جنگ با ابلیس است. سنگ زدن به جمرات نابود کردن هواهای نفسانی و خواهشهای حیوانی است. رمی جمرات، میراندن شهوات و اخلاق رذیله است. حضرت امیر علیه السلام در کلامی نورانی به حکمت این عمل اشاره فرمود:
«إِنَّ الْجِمَارَ إِنَّمَا رُمِيَتْ لِأَنَّ جَبْرَئِيلَ حِينَ أَرَى إِبْرَاهِيمَ الْمَشَاعِرَ بَرَزَ لَهُ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِيلُ أَنْ يَرْمِيَه ...» (2) 557؛

1- . مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ص 74
2- . قرب الاسناد، ص 147، روایت 532

«جمره‌ها بدین سبب با سنگ زده می‌شوند چون جبرئیل محل‌های عبادت را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جبرئیل آن حضرت را فرمان داد که او را براند. او هم شیطان را با هفت سنگ راند. کنار جمره اولی زیر زمین پنهان شد و کنار جمره دوم سر برآورد. با هفت سنگ دیگر او را راند، در جای دوم به زیر زمین رفت و از محل جمره سوم آشکار شد. باهفت سنگ او را زد، او در همانجا به زیر زمین رفت.»
رمی، راندن اخلاق ذمیمه و اوصاف پست است. در این مقام باید خطر کرد و به یکباره علیه خویشتن خویش شورید، هوای نفسانی را از ریشه کند و بیرون افکند. معنای رمی، مبارزه با نفس اماره است. براساس اصطلاح قرآنی، انسان سه نفس دارد: نفس اماره (یوسف: 53)، نفس لوامه (قیامت: 2) و نفس مطمئنه (فجر: 27). در جمره اولی انسان با شیطان درون و نفس اماره ستیز می‌کند. اولین دشمن در راه وصول به قرب الهی، نفس اماره است؛ از این رو باید از آنجا شروع کرد و در رمی اول اسب چموش درون را رام کرد. آنگاه که انسان عملی خلاف انجام دهد از درون سرزنشی دریافت می‌کند و این یکی از عجایب آفرینش آدم است.
سرزنشها از سوی نفس لوامه است. در رمی جمره وسطی انسان دوباره به شیطان سنگ می‌زند تا به خود تلقین کند که نزدیک عمل خلاف و معصیت نشود و مبتلا به سرزنشها نگردد.
هر گاه سالک با نفس اماره مبارزه کرد و نفس لوامه‌اش او را از ارتکاب معاصی بازداشت و از انجام گناهان از او مراقبت نمود، او به نفس مطمئنه واصل شده است. حاجی با رمی جمره عقبی شیطان را به طور کلی از خویش دور می‌سازد تا نفس مطمئنه خویش را در امان داشته، آماده وصال به حریم گردد. در این حالت او سزاوار این مقام می‌شود که خدا به او بگوید: از تو راضی هستم.
«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» (1) 558؛
«ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد.»

1- . فجر: 27 و 28

امام زین‌العابدین علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:
«فَعِنْدَ مَا رَمَیْتَ الْجِمَارَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ رَمَیْتَ عَدُوَّکَ إِبْلِیسَ وَ غَضِبْتَهُ بِتَمَامِ حَجِّکَ النَّفِیسِ؟ قَالَ: لَا».
«وقتی سنگریزه به جمرات زدی، نیت کردی که دشمنت ابلیس را سنگ باران کرده، با تمامی حج گرانبهایت او را به خشم آورده‌ای؟ گفت: نه.»
امام صادق علیه السلام هم حکمت تشریع رمی را مبارزه با شهوت، خساست و دنائت معرفی می‌فرماید. ایشان در حدیث مصباح الشریعه فرمود:
«وَ ارْمِ الشَّهَوَاتِ وَ الخَسَاسَةَ وَ الدَّنَاءَةَ وَ الْأَفْعَالَ الذَّمِیمَةَ عِنْدَ رَمْیِ الْجَمَرَاتِ».
«و با رمی جمرات، شهوتها، فرومایگی و پستی و ناپسندی را به دور افکن.»

دو) ذخیره نور

هر گاه حج گزار به جمرات سنگ زند، برای خود نوری در قیامت ذخیره نموده است. پس با هر سنگی توشه‌ای برداشته و با هر رمی روشنایی بیشتری برای قیامت خود از پیش فرستاده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«رَمْیُ الْجِمَارِ ذُخْرٌ یَوْمَ الْقِیَامَة» (1) 559؛
«سنگ زدن به جمرات، ذخیره روز قیامت است.»
اگر سئوال شود که این ذخیره چیست، پاسخ آن در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است.
«فَإِذَا رَمَیْتَ الْجِمَارَ کَانَ لَکَ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَةِ». (2) 560
«هر گاه رمی جمرات کردی برای تو نوری در قیامت خواهد بود.»

1- . فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2195
2- . الترغیب والترهیب، ج 2، ص 207، روایت 3

و از این طریق از تمامی گناهان خارج شده پاک گردیده است، حتی اگر گناهانش کبیره باشد. همچنین آن حضرت می‌فرماید:
«الْحَاجُّ إِذَا رَمَى الْجِمَارَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ». (1) 561
«حج گزار وقتی بر جمره‌ها سنگ بزند از گناهانش بیرون می‌آید.»
انداختن سنگ اظهار بندگی و تشبه به ابراهیم خلیل اللّه است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست و اعلام نمود که من فقط از خدا فرمان بری می‌کنم، سنگ انداختن تمرین انقیاد و بندگی است، اظهار امتثال و عبودیت است. شیطان زمانی خوار و ذلیل می‌شود که انسان را بنده منقاد خدا ببیند، حاجی با رمی فرشته صفت شده، از دام ابلیس می‌رهد.
شیطان مظهر اسم «البعید» است و سالک کوی دوست مظهر اسم «القریب». او باید با رمی خویش از شیطانی که دور است دوری کند و بر قرب خویش به محضر ربوبی بیفزاید. اما حاجی به هنگام رمی باید توجه کند که رمی کننده واقعی خداست زیرا اوست که به شیطان گفت: «فَإِنَّکَ رَجِیمٌ»؛ (2) 562 «تو مطرودی». و با این امر خود او را از نزد خویش راند. بنابراین رمی کننده حقیقی خداوند سبحان است و دست حاجی به هنگام رمی، دست خداست زیرا که فرمود:
«... وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمَى» (3) 563؛
«و آنگاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی خدا بود که تیر می‌انداخت.»

اسرار قربانی

اشاره

کسی که حج تمتع به جا می‌آورد، واجب است بعد از رمی جمره عقبی، قربانی کند؛ یعنی یک شتر یا گاو یا گوسفند ذبح کند. قربانی شرایطی دارد که در جای خود بیان شد، چنانکه مستحباتی هم دارد.

1- . فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2196
2- . ص: 77
3- . انفال: 17

آیات متعددی مسأله «هدی» و قربانی را مطرح کرده‌اند.
«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ للَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنْ الْهَدْيِ» (1) 564؛
«حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید و اگر محصور شدید آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید.»
از این آیه یکی از واجبات حج تمتع به دست می‌آید و آن اینکه باید در سرزمین منی قربانی کرد. از آیه دیگری تشریع هدی و اهمیت آن به دست می‌آید.
«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْىَ وَالْقَلَائِدَ» (2) 565؛
«خداوند کعبه را بیت الحرام و مایه قیام مردم قرار داد همچنین ماه حرام و قربانی‌های بی نشان و نشان دار را تشریع فرمود.»
ذکر قربانی در عداد و سیاق کعبه دلیل بر جایگاه رفیع آن در حج است، همچنین هدی نقشی در قیام و قوام انسان‌ها دارد. قربانی رزق و روزی خداست که برای مصرف بی‌نوایان و فقرا از سوی خدا واجب شده است و این یکی از علتهای تشریع حکم مزبور است. در موسم حج حیوانات فراوانی قربانی می‌شوند که یکی از علتهای مهم وجوب قربانی، توزیع گوشت آنها میان فقرا و مساکین است.
«... وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (3) 566؛
«نام خدا را در روزهای معین به هنگام ذبح چارپایان که خدا رزق آنان ساخته، یاد کنند. پس از آنها بخورید و بینوایان فقیر را نیز اطعام کنید.»
همین مطلب در جای دیگر هم اشاره شده است: (حج: 33- 34). در آیه دیگری که مسأله قربانی مطرح شده است، در کنار آن شعائر قرار دارد:

1- . بقره: 196
2- . مائده: 97
3- . حج: 28

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ...» (1) 567؛
«شتران قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم.»
چنانکه پیداست یکی از شعائر الهی مسأله قربانی و هدی اعلام شده است.

یک) تقوا و اخلاص

به لحاظ اخلاقی و عرفانی مهمترین آیه‌ای که درباره قربانی در قرآن وجود دارد، آیه‌ای از سوره حج است که اشاره‌ای روشن به تقوا و اخلاص در هدی دارد:
«لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» (2) 568؛
«گوشت و خون این شتران به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوای شماست.»
این آیه در واقع دفع دخل مقدر است؛ (3) 569 یعنی شاید کسی توهم کند که خدا از این قربانی سود می‌برد و به آن حاجتمند است، همچنین این احتمال وجود دارد که برخی بپندارند خداوند محتاج گوشت و خون قربانی نیست پس این کار چه فایده‌ای دارد؟ این آیه پاسخی به هر دو پندار است؛ نه خداوند محتاج قربانی است: «گوشت و خون این شتران به خدا نمی‌رسد». و نه این کار بی فایده: «آنچه به او می‌رسد پرهیزکاری شماست»؛ بنابراین نفع و حکمت مهمی در این عمل وجود دارد که فقط به حج گزار می‌رسد و این نفع چیزی نیست جز تقوا و پرهیزکاری.
تقوا عامل قدرت روح است. پرهیزکاری نفس اماره و احساسات سرکش و عاصی انسان را رام می‌کند. تقوای الهی دوستان خدا را تحت ولایت او قرار می‌دهد، خوف و خشیت خدا همیشه ملازم قلوب اهل تقواست، آنها شب‌ها را بیدار و به عبادت مشغولند و روزهایشان به روزه و گرسنگی می‌گذرد. تقوا آدمی را بصیر، دلها را آرام و نفوس را پاک می‌کند. در نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

1- . حج: 36
2- . حج: 37
3- . المیزان، ج 14، ص 375

«فَإِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِکُمْ وَ بَصَرُ عَمَی أَفْئِدَتِکُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِکُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِکُمْ وَ طَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُم». (1) 570
«تقوا دوای بیماری دلهای شما، بینایی دلهای شما، شفای مرض بدنهای شما، صلاح و مرهم زخم‌های جانها و مایه پاک شدن نفوس شماست.»
تقوا برای انسان، احسان به ارمغان می‌آورد (یوسف: 90)، تقوا سرچشمه معرفت است (طلاق: 2)، تقوا باعث می‌شود کارها سهل و آسان گردد (طلاق: 4)، تقوا موجب می‌شود زشتی‌ها و معاصی انسان محو شود (طلاق: 5)، تقوا بهترین توشه قیامت است (بقره: 197)، قرآن هدایتی برای اهل تقواست (بقره: 2)، بهشت برای اهل تقوا مهیا شده (آل‌عمران: 133)، آینده از آن متقین است (هود: 49)، خدا با متقین است (توبه: 36)، خداوند فقط اعمال متقین را قبول می‌کند (مائده: 27) و مهمتر و لطیف‌تر از همه اینکه متقین محبوب خدا هستند: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ»؛ (2) 571
و آنها از دست ساقی حقیقی شراب می‌نوشند: «سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً»؛ (3) 572 «پروردگار ایشان به آنها شراب پاک می‌نوشاند».
یکی از آثار تقوا اینکه طمع را از قلب انسان بیرون رانده، به جای آن ورع می‌نشاند. این مطلب در فرمایشات امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی چنین آمده است:
«فعندما ذبحت هدیک نویت انک ذبحت حنجرة الطمع بما تمسکت به من حقیقة الورع و انک اتبعت سنة ابراهیم بذبح ولده و ثمرة فؤاده و ریحان قلبه و احییت سنته لمن بعده و قربه الی اللّه تعالی لمن خلفه؟ قال: لا»؛
«یعنی آنگاه که قربانی‌ات را سر بریدی نیت کردی که گلوی طمع را با حقیقت ورع و پرهیزگاری بریدی و از سنت ابراهیم پیروی کردی که فرزندش، میوه دلش و گل خوشبوی قلبش را به قربانگاه آورد و آن را سنتی برای آیندگان و وسیله‌ای برای تقرب به خداوند برای نسلهای بعد قرار داد؟ گفت: نه.»
همچنین امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه فرمود:

1- . نهج‌البلاغه، خطبه 198
2- . توبه: 7
3- . انسان: 21

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَة».
«و هنگام قربانی، حنجره و رگهای هوس و طمع را قطع کن.»
از نکات جالب اینکه در هر دو حدیث تعبیر به گلو (حنجره) برای طمع شده است. گویا به هنگام قربانی باید گلوی طمع را چنان فشرد تا آن را خفه کرد و آزمندی را از بیخ و بن بر کند.
قربانی گناهان را می‌شوید و مغفرت الهی را شامل حال می‌کند. ابی بصیر علت و حکمت قربانی را از امام صادق علیه السلام سئوال می‌کند. امام می‌فرماید:
«إِنَّهُ يُغْفَرُ لِصَاحِبِهَا عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا عَلَى الْأَرْضِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ يَتَّقِيهِ بِالْغَيْبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لَا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ ثُمَّ قَالَ انْظُرْ كَيْفَ قَبِلَ اللَّهُ قُرْبَانَ هَابِيلَ وَ رَدَّ قُرْبَانَ قَابِيلَ» (1) 573.
«با اولین قطره خون قربانی که به زمین بریزد، خداوند صاحب آنرا می‌آمرزد و تا اینکه خدا بداند چه کسی به غیب ایمان دارد. خداوند فرمود: «گوشت و خون شتران به خدا نمی‌رسد بلکه فقط تقوای شما به خدا می‌رسد.» ببین چگونه خداوند قربانی هابیل را پذیرفت اما قربانی قابیل را رد کرد.»
اگر قربانی گناهان زائر را محو می‌کند، اگر هدی معاصی را از بین می‌برد، اگر با اولین قطره قربانی تمامی گناهان به زمین می‌ریزد، در این صورت نار محو می‌شود و آتش دوزخ سایه خود را از سر حاجی دور می‌کند. امام سجاد علیه السلام فرمود:
«إِذَا ذَبَحَ الْحَاجُّ كَانَ فِدَاءَهُ مِنَ النَّارِ» (2) 574؛
«هر گاه حاجی قربانی را ذبح کرد، این فدیه‌ای برای آتش دوزخ است.»
از حکمتهای قربانی تقوا و اخلاص است. اخلاص مراتبی دارد (3) 575 و بر این اساس می‌توان گفت کسانی که قربانی می‌کنند، یعنی اهل ایمان و تقوا، درجات و مراتبی دارند. اولین مرتبه اخلاص، تصفیه عمل است از شائبه رضای مخلوق، در اولین گام سالک باید مراقب باشد تا

1- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 206؛ علل الشرایع، ص 438
2- . المحاسن، ج 1، ص 67
3- . پرواز در ملکوت، ج 2، ص 80- 85

نیتش آلوده به رضای مردم نشود، یعنی ریا را از قلب خویش بر کند و از ثنا و ستایش آنها متأثر نشود.
مرتبه دوم، تصفیه عمل از حصول مقصودهای دنیوی است هر چند آن عمل عبادت باشد، مثل اینکه انسان نماز بخواند برای توسعه رزق یا صدقه بدهد برای سلامتی. البته این آثار در این عبادات طبعاً وجود دارد، ولی نباید آنهارا قصد کرد و نیت خویش را به این مقاصد دنیوی آلوده ساخت.
مرتبه سوم، پالودن نیت از لذات ظاهری در عبادت است. اهل اللَّه به هنگام عبادت خود را کاسب نمی‌بینند و سعی نمی‌کنند تا در قبال عمل خویش سودی دریافت کنند؛ گرچه این سود حور و مقصور باشد. اینگونه عبادتها، نیت را آلوده ساخته، نوعی معامله و تجارت محسوب می‌شوند.
اخلاص در مرتبه چهارم، نیت را از خوف عقاب و عذاب‌های دوزخ هم پاک می‌کند. اینگونه اعمال، عبادت عبید محسوب می‌شوند. از نظر اهل معرفت فرقی میان انسانی که عمل خویش را برای حور و مقصور بهشتی یا از خوف عذاب جهنم انجام می‌دهد، نیست. اخلاص مراتب دیگری هم دارد که در عالی‌ترین درجاتش باید از وصول به لذات جمال و بهجت‌های انوار سبحات الهی هم پاک گردد. اوحدی از اهل معرفت که اهل حب و جذبه‌اند و اصفیاء اللَّه محسوب می‌شوند به این مقام دست می‌یابند. سرّ و رمز قربانی در منی کسب مقامات تقوا و اخلاص است.

دو) ذبح نفس

حاجی همینکه قربانی‌اش را سر برید و نیت خویش را در این عمل خالص کرد، از نفسانیت و حیوانیت رها شده، روح خویش را به ملأ اعلی متصل کرده است. قربانی، کالبد تاریک حیوانیت را از روح انسان خارج می‌کند، قربانی باعث آزادی روح شده، انسان را به مشاهده انوار قدسی می‌رساند.
در واقع قربانی، عمل به سنت ابراهیم علیه السلام است؛ پیامبری که نفس خویش را در مسلخ عشق کشت و به ذبح فرزند خویش اقدام نمود و خداوند آنگاه که صداقت پدر و فرزند را دید،

قربانی را فدیه آن قرار داد. آدمی برای وصول به کمال راهی جز مبارزه با نفس خویش ندارد.
او باید هواهای نفسانی را بشناسد و از آنها تبعیت نکند و آنها را زیر پای سلوک له کند.
پیام قربانی امتثال امر الهی است، به وعده او باید امید داشت، نفس خویش را باید فدا کرد، غلبه بر هواهای نفسانی و کشتن درون از رازهای قربانی کردن است. قربانی در منی بدین معناست که تمام سرزمین منی قربانگاه است، محل عشق بازی با خالق هستی است. در این صحنه باید خویشتن را فنا کرد، انانیت را سر برید و هر چه در توان است، در این مسیر بذل کرد. قربانی کردن، وفاداری به خداست. خدا از انسان، حقیقت انسان را می‌خواهد، باید خانه دل را با صفا و محبت او آراست و جلال، سطوت و کبریایی‌اش را به حریم خانه آورد تا با روحی پاک مهیای دیدار او شود.
باز در آن کوش که قربان کنی‌هر چه کنی کوش که با جان کنی
تیغ وفا بر گلوی جان بنه‌گردن تسلیم به فرمان بنه
جان که نه قربانی جانان شودجیفه تن بهتر از آن جان شود
ساحت این عرصه که ارض مناست‌سر به سر این دشت فنا در فناست
هر که نشد کشته شمشیر دوست‌لاشه مردار به از جان اوست

اسرار حلق

بعد از ذبح قربانی لازم است که حاجی سرش را بتراشد (حلق) و یا از ناخن یا موی خویش قدری بچیند (تقصیر). مستحب است سر را از سمت راست پیش سر تراشید و نیز موی سر را در منی دفن کرد. سر تراشیدن را اسراری است از جمله اینکه رحمت خدا را در پی دارد.
چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان در دعای خویش فرمود:
«اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِين» (1) 576؛
«خدایا بر سر تراشیدگان ترحم کن.»

1- . صحیح بخاری، ج 2، ص 616، روایت 1640؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 945، روایت 317؛ سنن ترمذی، ج 3، 256، روایت 913

همچنین حلق باعث می‌شود انسان در زمره کسانی قرار گیرد که از فزع اکبر ایمن هستند. (1) 577 جالب‌تر اینکه خداوند در مقابل هر تار موی حاجی نوری در بهشت برای او مقدر می‌فرماید.
امام صادق علیه السلام فرمود:
«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِن ... فَإِذَا حَلَقَ شَعْرَهُ لَمْ یَسْقُطْ شَعْرَةٌ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَهُ بِهَا نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَةِ» (2) 578؛
«همانا بنده مومن ... چون سر بتراشد، موی او نمی‌ریزد مگر آنکه خداوند در عوض آن نوری در قیامت برای او قرار دهد.»
همچنین امام باقر علیه السلام در دعای خویش فرمود:
«اللَّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَة» (3) 579.
«خدایا! در عوض هر تار مو، در روز قیامت نوری به من عطا کن.»
اگر مومن در منی سر خویش بتراشد و موی خود را همانجا دفن کند روز قیامت که به محشر آمد هر تار موی او زبانی گویا پیدا کرده به نام صاحبش لبیک می‌گوید. (4) 580 بنابراین سر تراشیدن و موی خویش را در سرزمین منی دفن کردن به معنای جذب رحمت الهی است. سرّ آن نوری است که در بهشت به انسان عطا می‌شود تا با آن نور قلب خویش را در بهشت روشن کند. لبیک حاجی به تمام اجزای بدنش انتقال یافته، حتی موی او اجابت حق می‌کند.
حج گزار در این لحظات انسان دیگری شده است. در این زمان لازم است نشانی از تغییر داشته باشد و با تراشیدن سر و از بین بردن زیبایی صورت، زیبایی سیرت خود را نشان می‌دهد.

سرّ مسجد خیف

در سرزمین منی مسجدی به نام خیف وجود دارد. طبق فرمایش امام صادق علیه السلام به این

1- . فقیه، ج 2، ص 238، روایت 2292
2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، روایت 284
3- . تهذیب الاحکام، ج 5، ص 244، روایت 826
4- . فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2198

جهت به آن مسجد خیف گفته‌اند که در مکان مرتفع واقع شده است. (1) 581 اگر در سرزمینی هموار قسمتی در بلندی قرار گرفته باشد، به آن خیف می‌گویند. سزاست که با شوق و طلب به این مسجد وارد شد و در آنجا هر چه می‌توان نماز گذارد. کسی که صد رکعت نماز در مسجد منی به جای آورد، معادل عبادت هفتاد سال است. در این مسجد هزار پیامبر خدا نماز گزارده‌اند. (2) 582 لذا نماز گزاردن در این مسجد مقدس مقام رفیعی دارد، شاید که انسان در محل پیامبری نماز بخواند.

سرّ وداع

ابواسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد که هم اینک در حال خروج از مکه‌ام از کجا وداع کنم؟ امام فرمود:
«تأتی المستجار فتودّعه من ثَمّ، ثُمّ تخرج فتشرب من زمزم ثم تمضی»؛
«کنار دیوار کعبه- مستجار- رفته، از آنجا وداع کن. سپس بیرون رفته، از آب زمزم بنوش و آنگاه برو». (3) 583
در آخرین دیدار زائر به دیدار کعبه می‌رود. اگر توانست دست بر در کعبه و حجرالاسود می‌نهد، طواف وداع می‌کند، آنگاه خود را به خانه خدا می‌چسباند، خدا را حمد و ثنا می‌کند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیائش درود می‌فرستد. سپس در حق دیگران آنچه برای خود می‌خواهد، دعا می‌کند و با تمام وجود به او می‌گوید:
«الْمِسْکِینُ عَلَی بَابِکَ فَتَصَدَّقْ عَلَیْهِ بِالْجَنَّةِ». (4) 584
«بینوایی به درگاه توست پس بهشت را به او عطا کن.»
حج مقبول دو علامت دارد؛ اول آنکه بنده گناهان خویش را ترک کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

1- . فروع کافی، ج 4، ص 214
2- . همان
3- . فروع کافی، ج 4، ص 532، روایت 4
4- . همان، روایت 5

«آیَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْکُ مَا کَانَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ مُقِیماً مِنَ الذُّنُوبِ». (1) 585
«نشانه قبولی حج آن است که بنده، گناهانی را که مرتکب می‌شده ترک کند».
ایشان در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر می‌فرمایند:
«مِنْ عَلَامَةِ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجَعَ عَمَّا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الْمَعَاصِی هَذِا عَلَامَةُ قَبُولِ الْحَجِّ وَ إِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ انْهَمَکَ فِیمَا کَانَ عَلَیْهِ مِنْ زِنًی أَوْ خِیَانَةٍ أَوْ مَعْصِیَةٍ فَقَدْ رُدَّ عَلَیْهِ حَجُّهُ». (2) 586
«از نشانه‌های قبولی حج آن است که فرد از گناهانی که انجام می‌داده است برگردد. این نشانه قبولی حج است و اگر از حج باز گردد، ولی همچنان در لجنزار زنا، خیانت یا معصیت فرو رود، حج او به خودش برگردانده می‌شود.»
پس اولین نشانه قبولی حج این است که حاجی عزم خود را برای ترک گناه جدی ببیند. اگر او در خود حالت ترک گناه احساس کرد حجش پذیرفته شده، اما اگر رغبت و احساسی به سمت گناهان پیشین همچنان در او وجود دارد، خداوند این حج را پذیرا نیست و به خود بنده گنهکار تحویل می‌دهد. این حج همانند یک نامه پستی است که بر آن آدرس مقصد نوشته نشده باشد که طبعاً به سمت فرستنده برگشت می‌خورد؛ چنین حجی به مقصد نمی‌رسد.
حجی را که خدا بپذیرد علامت دیگری هم دارد و آن نورانیت درون است. فرموده امام صادق علیه السلام این است:
«الْحَاجُّ لَا یَزَالُ عَلَیْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ یُلِمَّ بِذَنْبٍ». (3) 587
«حاجی به صورت مستمر نوری از حج دارد، مادام که نزدیک گناه نشود.»
در این تردیدی نیست که حج برای انسان نور می‌آورد، این نور باطنی با هر گناهی ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود تا آنجا که از بین می‌رود. اما اگر حاجی بر تقوای خویش بیفزاید، راه مراقبت پیش گیرد و بر عهد و پیمانی که با خدا بسته، باقی باشد، نور حج در او فزونی یافته،

1- . همان، ص 280، روایت 5
2- . جعفریات، ص 66
3- . فروع کافی، ج 4، ص 255، روایت 11

آهسته آهسته وجودش را فرا می‌گیرد.
حاجی برای وداع به مسجدالحرام می‌آید؛ این لحظه، زمان وداع است. لحظات سخت و غمناک جدایی، او سر بر آستان پر مهر آن محبوب حقیقی می‌نهد و با تمام وجود او را سپاس گفته، از نعمتهای بیکرانش قدردانی می‌کند. اینک وقت وداع است و اجل در کمین، اینک هنگامه محنت هجران است و مرگ جدایی در پیش. اینک سفر به پایان می‌رسد و زائر آهنگ بازگشت دارد؛ بازگشت از یک سفر طولانی، از زمین تا آسمان و از آسمان تا زمین، از ناسوت تا لاهوت و از لاهوت تا ناسوت. در پایان این سفر حاجی بار دیگر رو به کعبه آورده، بر گرد آن طواف می‌کند.
آن روز که زائر احرام بست و در حریم حرم داخل شد خدا را صادقانه خواند: «رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ» (1) 588 و عهد کرد که صادقانه به اطاعت پردازد و گام از جاده عبودیت بیرون ننهد، اما امروز زائر او را با این زبان می‌خواند: «وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ»؛ (2) 589 همانگونه که صادقانه وارد شد، از خدا می‌خواهد خارج شود. آغاز و پایانش بر مدار صدق باشد. این واپسین دیدار است، در آرزوی بازگشتی که شاید صورت نپذیرد. زائر به یاد می‌آورد که با چه شور و نشاطی گام در مکه نهاد، با چه اشک و آهی نظر به کعبه کرد و با چه عشق و حبّی کعبه را در آغوش گرفت. دریایی از امید در عمق وجود انسان به جوشش می‌آید، آرامش انسان می‌شکند، زیستن مرداب گونه انسان به تلاطم می‌افتد، بار امید بر دوش و گام در راه حقیقت نهاد. این واپسین ملاقات سرشار از بیم است؛ بیمناکی از اینکه نتوانست رازهای حج و کعبه را به تماشا نشیند. شوریده از نامستی خویش، غرق در جنون، باز هوای میکده شیدایی می‌کند، او خویش را همچون پروانه‌ای به شمع می‌زند و بی هراس از سوز عشق، خود را به شعله‌های پریشانی‌اش می‌سپارد.
اینک بنده سالک برای وداع آخرین به مسجدالحرام آمده است. نگاه خیره خویش را به کعبه دوخته، آخرین نگاه حسرت به بهشت خدا روی زمین می‌کند. او هم اینک رنگ خدا گرفته است، او در آستانه بازگشت است، در این لحظات منتهای حظّ خویش را از کعبه می‌برد.
او از ماسوا بریده و در آخرین طواف خویش فقط به دوست توجه می‌کند. نگاهش خیره به

1- . اسراء: 80
2- . همان

جاده انتظار و قلبش سرشار از امید به خالق جهان، دلداده‌ای در هوای دوست و ضمیری مملو از شوق زیارت. او با این خاطره‌ها به خدا می‌گوید: الهی! اگر هنگام مرگم فرا رسیده و بار دیگر راه به اینجا نخواهم یافت، از من در گذر و اگر هنوز مرا عمر باقی است، توفیق دیدار خانه خودت را بار دیگر نصیبم کن.

روز جدایی که نبیند کسی‌تیره‌تر است از شب هجران بسی
عاشق دلسوخته در هجر یارآورد انجم همه شب در شمار
کس نکند محنت هجر اختیارمرگ جدائی است میان دو یار
روز وداع است و فراقش ز پس‌ناله برون آر و به فریاد رس
خون گری ای دیده به صد های های‌وقت جدائی‌است از آن خاک پای
بخت کجا رفت هم آغوشیت‌هست کنون وقت سیه پوشیت
دل به مصیبت کسی افتاده طاق‌گه ز فراق و گهی از اشتیاق
وقت وداع است و اجل در کمین‌خاصه وداع صنمی این چنین
ای گل باغ ملکوت الوداع‌می‌روم اکنون به طواف وداع
با خفقان دل و رنج صدابوی تو جان قوت شده الوداع

جان جهانی و به از جان بسی‌قطع ز جان چون کند آسان کسی
ای گل مشکین به نوای عجیب‌قطع وصال تو کند عندلیب
وصل تو اش سوخت به داغ جگرتا دگری هجر چه آرد به سر
کرده به راه طلبت جان فدامی‌شود اکنون به ضرورت جدا
دوری من از تو ضروری بودورنه که را طاقت دوری بود
روز جدایی که خرابم ز توکافرم ار روی بتابم ز تو
گر ز توأم دور کند بخت‌بدمهر توأم باز کشد سوی خود

ص: 248

فصل دهم: فضائل مدینه منّوره

اشاره

فصل دهم
فضائل مدینه منّوره

ص: 250

سرّ ختم حج به مدینه منوره

بهتر است حج از مکه آغاز و به مدینه ختم شود و زیارت شهر مدینه و مسجد النبی بعد از اتمام مناسک انجام شود. زیارت خانه خدا نسبت به زیارت پیامبرش تقدم دارد. یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از ایشان پرسید که آیا از مدینه شروع کنم یا از مکه؟ امام علیه السلام فرمود:
«ابْدَأْ بِمَکَّةَ وَ اخْتِمْ بِالْمَدِینَةِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ». (1) 590
«از مکه آغاز کن و به مدینه ختم نما که این برتر است.»
این مطلب بدون علت نیست، سرّ آن را باید در مسأله ولایت جست و جو کرد. در روایات متعددی تأکید شده که حج را باید با لقاء امام به پایان رساند. زائر بعد از آنکه اعمال خویش را در موسم تمام کرد، باید نزد امام برود و همبستگی و ولایت خویش را با اهل بیت اعلام کند.
او باید نصرت خویش را بر ولی خدا عرضه کند و همچنان که برگرد کعبه طواف کرد، به سوی امام کوچ کرده، اعلام دوستی با اهل بیت نماید. امام صادق علیه السلام شرط کامل شدن حج را دیدار امام می‌دانست:
«اذا حجّ احدکم فلیختم حجّه بزیارتنا لان ذلک من تمام الحج» (2) 591؛
«هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حج خود را با دیدار ما به پایان برد؛ چرا که این دیدار برای کامل شدن حج است.»

1- . فروع کافی، ج 4، ص 550، روایت 2
2- . علل الشرایع، ص 459، روایت 1

بر این اساس می‌توان گفت که ولایت از ارکان اصلی حج است، چنان که از ارکان اصلی دین هم به حساب می‌آید.
«اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ اْلإِسْلامَ دِیناً» (1) 592؛
«امروز دین شما را به کمال رساندیم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.»

مدینه نامهای هشتگانه دارد که تمامی آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان فرموده است. اسامی این شهر نورانی عبارتند از: مدینه، طیبه، طابه، مسکینه، جبار، محبوره، یندد و یثرب. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره تعابیر متعددی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سفری که به مدینه وارد می‌شد، خطاب به آن می‌فرمود:
«یا طیبة یا سیّدة البلدان» (2) 593؛
«ای پاک! ای سرور شهرها.»
همچنین می‌فرمود:
«ان اللّه تعالی سمّی المدینة طابة» (3) 594؛
«خدای متعال مدینه را طابه (پاک) نامیده است.»
پس این شهر آسمانی حتی به لحاظ نامگذاری اشاره به طهارت، رفعت و بزرگی دارد.
نامهای شهر مدینه را خداوند و رسولش انتخاب کرده‌اند. پیداست که نام شهر پیامبر علیه السلام هم باید پاک باشد؛ زیرا این، شهرِ برترین خلق روی زمین است. مدینه شهر اکمل انسان‌هاست، مدینه محلی است که یادآور گامها، موعظه‌ها و اشک‌های اهل بیت است، مدینه در خود

1- . مائده: 3
2- . کنز العمّال، ج 12، ص 259، روایت 34941
3- . صحیح مسلم، ج 2، ص 1007، روایت 1385

ص: 252
قطعه‌ای از بهشت را جای داده، پس خداوند به این شهر عزیز نظر و عنایت خاصی دارد.

شهر مدینه منوره

یک) محبوب نبی صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه و شوق خاصی به این شهر داشت، هرگاه از سفر می‌آمد و نگاهش به دیوارهای مدینه می‌افتاد، از شوق وسایلش را بر زمین می‌نهاد و با سرعت بیشتری به سمت این شهر می‌آمد و اگر سوار مرکب بود، مرکب خویش را با شتاب بیشتری حرکت می‌داد، این عمل نشان از حب و شوق زاید الوصف حبیب خدا نسبت به این شهر داشت. آخرین فرستاده خدا با تشبیه مدینه به مکه می‌فرماید:
«اللهم ان ابراهیم خلیلک و عبدک و نبیک دعاک لاهل مکّه وانا محمدٌ عبدک و نبیّک و رسولک ادعوک لاهل المدینه مثل ما دعاک به ابراهیم لاهل مکه ندعوک ان تبارک لهم فی صاعهم و مدّهم و ثمارهم اللهم حبّب الینا المدینة کما حببّت الینا مکة» (1) 595؛
«خدایا! ابراهیم دوست و بنده و پیامبر توست برای اهل مکه تو را خواند. من محمد، بنده و پیامبر و فرستاده توام و برای اهل مدینه تو را می‌خوانم، مثل آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواست. تو را می‌خوانیم که پیمانه و میوه آنان را برکت دهی. خدایا، مدینه را محبوب ما گردان، آن چنان که مکه را محبوب ما ساختی.»
مدینه نسبتی با اشراف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیده حضرت رب در این شهر آرمیده است، روح ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از کالبد خاکی رحلت فرمود و به عالم بالا صعود کرد، نهایت احاطه را بر این عالم دارد و هیچ ذره‌ای در این عالم نیست که نزد ایشان منکشف نباشد. وجود پاک حبیب خدا در کل کائنات توان تصرف و تأثیر را دارد از این رو هر که به این شهر وارد شد، مورد مرحمت و لطف خاص ایشان واقع می‌شود. نصیب لطف ایشان شامل

1- . مسند ابن حنبل، ج 8، ص 384، روایت 22693

اهل مدینه است، دامن شفاعتش همه را فراگیر است و از خدای سبحان برای همه طلب مغفرت و عفو می‌نماید.
مدینه شهر اشرف خلایق است، شهر حبیب خداست، انسانی که در معراج، جبرئیل امین را گذاشت و او از مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله درماند. او به اندازه «قاب قوسین أو ادنی» نزدیک و نزدیکتر شد، به افق اعلی رسید، اسم اعظم الهی را دریافت کرد و صاحب کوثر و شفاعت کبرا شد. مکانت و منزلت او نزد خدا به حدی است که انبیا و مرسلین از اولین تا به آخر و حتی ملائکه مقرب به آن غبطه می‌برند. خدای سبحان تنها در باب او فرمود:
«لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاک».
دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست، در اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی خدا احکام دین را بیان می‌فرمود و سنت‌های خویش را ارائه می‌کرد، در این شهر برگزیده خدا با دشمنان به نبرد پرداخت و دین خدا را آشکار نمود، گامهای استوار رسول حق صلی الله علیه و آله در این وادی است. هر جا که زائر پا نهد، جای پای مقدس‌ترین انسان‌هاست لذا باید با کمال آرامش و سکینه قدم گذارد، باید خشوع و وقار سرورِ دو عالم را در خاطره زنده کرد، بزرگمردی که رسوم جاهلیت را برچید و با هدایتهای دلسوزانه خویش راه مستقیم را پیش روی بشر نهاد.
ماه فروماند از جمال محمدسرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست‌در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت‌لیله اسری شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی‌آمده مجموع در ظلال محمد
عرصه گیتی مجال همت او نیست‌روز قیامت نگر مجال محمد
همچو زمین خواهد، آسمان که بیفتدتا بدهد بوسه بر نعال محمد

خدای سبحان اراده فرمود که جانشینی برای خود در زمین قرار دهد:

«وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» (1) 596؛
«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم.»
در ادامه به عنوان معیاری کلی، ملاک خلافت را معرفی فرمود. خلافت الهی از آن کسی است که جامع اسماء باشد و از خداوند تمامی اسماء را آموخته باشد:
«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ» (2) 597؛
«و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت.»
انسانی که به مقام خلافت نایل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگیهای خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست. خلیفه خدا آینه تمام نمای اوست، او خدا را با تمامی اوصاف و صفاتش نشان می‌دهد، تنها تفاوتی که میان مقام خلافت و خدا وجود دارد، این است که هرچه خلیفه خدا دارد، به اذن الهی دارد. برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. تنها اوست که کاملترین انسان‌ها بلکه موجودات روی زمین است؛ بنابراین شهری که آرامگاه پیامبر است، بهره‌ای از خلافت الهی داشته، اوصاف حق در آن نمایان است.
با نگاهی دیگر، غور در بیکرانه عمق آیات ما را به نتیجه زیبایی می‌رساند. خداوند کسانی را محل حب خویش قرار داده است؛ اهل احسان محبوب خدایند: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»، (3) 598 خداوند پاکان را دوست دارد: «یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»، (4) 599 خداوند حبی نسبت به متقین دارد. «فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ»، (5) 600 کسی که صبر پیشه کند حب خدا را دریافت کرده است: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ»، (6) 601 اهل توکل متعلّق حب خدایند: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُ الْمُتَوَکِّلِینَ»، (7) 602 کسی که اهل قسط و داد باشد محبوب خداست: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُ الْمُقْسِطِینَ»، (8) 603 اگر کسی در راه حق و برای احیای دین خدا به جنگ برخیزد حبّ خدا را برای

1- . بقره: 30
2- . بقره: 31
3- . بقره: 195
4- . بقره: 222
5- . آل‌عمران: 76
6- . آل‌عمران: 146

7- . آل‌عمران: 159
8- . مائده: 42

خویش خریده است: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ» (1) 604 و تبعیت از اوامر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حب الهی را در پی دارد: «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ». (2) 605
حال اگر مجموعه اوصاف پیش گفته در یک انسان جمع باشد، طبعاً او محبوب خداست و اگر انسانی یافت شود که به لحاظ احسان، طهارت، تقوا، صبر، توکل، عدالت، جهاد و تسلیم، در اوج باشد و قله‌های عظمت، شکوه و کمال انسانی را به خود اختصاص داده باشد، او در اوج محبوبیت خداست. به بیان دیگر او محبوب‌ترین انسانهای روی زمین نزد خداست و خدای سبحان بیش از همه به او عشق می‌روزد. چنین انسانی در عالم هستی وجود دارد، این وجود شریف و نازنین کسی نیست جز ختم رسل، حبیب خدا و صاحب آخرین کتاب آسمانی؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین حال که به سرّ خلافت الهی نایل شده است، محبوب‌ترین خلایق نزد اوست.
وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابعادی دارد که مهمترین آن پیوند و نسبت ایشان با قرآن کریم است.
«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِیلًا» (3) 606؛
«ما قرآن را بر تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.»
از طرف دیگر قرآن هم ربط و نسبتی وثیق با مدینه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«افتتحت القری بالسیف وافتتحت المدینه بالقرآن» (4) 607؛
«آبادی‌ها با شمشیر فتح شد ولی مدینه با قرآن.»
بنابراین اگر رسول خاتم صلی الله علیه و آله با قرآن پیوند دارد و اگر قرآن ارتباطی با مدینه، می‌توان گفت که مدینه، شهر قرآن است.

سه) وادی پاکی

مدینه آلودگی‌ها را از انسان دور می‌کند. این شهر نورانی آتش را محو می‌سازد، شهر

1- . صف: 4
2- . آل‌عمران: 31
3- . انسان: 23
4- . کنز العمّال، ج 12، ص 230، روایت 34803

پیامبر صلی الله علیه و آله زائران خویش را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، آنها را پاک می‌گرداند و آنها را از پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها می‌رهاند.
گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از احُد باز می‌گشتند، در میان آنها در رابطه با منافقان انشعاب و تفرقه ایجاد شد، گروهی می‌گفتند: «آنها را بکشید» و گروهی دیگر مخالفت می‌کردند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«انها طیبه تنفی الخبث کما تنفی النهار خبث الفضّة». (1) 608
«مدینه پاک است، پلیدی‌ها را می‌زداید آنگونه که آتش چرکهای نقره را».
از این رو مدینه شهر پاکی و پاکان است. باید به آنجا با طهارت وارد شد، با طهارت ظاهری و باطنی نمازگزارد و با خدا به راز و نیاز پرداخت و به او گفت:
«یَا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ وَ یَا مُجِیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ اکْشِفْ هَمِّی وَ غَمِّی وَ کَرْبِی کَمَا کَشَفْتَ عَنْ نَبِیِّکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ وَ کَفَیْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فِی هَذَا الْمَکَانِ». (2) 609
«ای فَریادرس گرفتاران، ای پاسخ دهنده دعای بیچارگان، اندوه و غم و ناراحتی مرا بزدای، آنگونه که از پیامبرت اندوه و غم و گرفتاری را زدودی و در این مکان از هراس دشمن او را کفایت کردی.»

1- . صحیح بخاری، ج 4، ص 1676، روایت 4313
2- . فروع کافی، ج 4، ص 560، روایت 1

فصل یازدهم: فضائل مسجد النبی (ص)

اشاره

فصل یازدهم
فضائل مسجد النبی صلی الله علیه و آله

ص: 259

مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته شد. این مسجد نخست با خشت و در ابعادی نسبتاً کوچک بنا شد. چون مسلمانان زیاد شدند، آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که فضای مسجد افزوده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و دستور داد بر آن افزودند و مسجد را از یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان زیاد شدند و گفتند: ای رسول اللّه! کاش دستور می‌دادید مسجد را بزرگ کنند. پیامبر نیز دستور داد تا دیوار آن را با دو ردیف خشت بنا کردند، سپس گرما بر آنان چیره شد. از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند تا دستور دهد سایبانی بر مسجد زنند، ایشان هم دستور داد تا ستون‌هایی از تنه درخت خرما برپا کردند و سپس چوبهای پهن با شاخه برگهای درخت خرما بر آن افکندند، تا اینکه باران آمد و سقف مسجد چکه کرد. گفتند: ای رسول اللّه! کاش فرمان دهی سقف مسجد را گل اندود کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مسجد باید سقف و سایبانی همانند سایبان موسی علیه السلام داشته باشد. مسجد النبی به همین وضعیت باقی ماند تا اینکه رسول اللّه صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (1) 610 مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی بزرگ و عظمتی رفیع دارد و علاوه بر مسجد کعبه و مسجد ایلیا، یکی از سه‌مسجد بزرگ روی‌زمین است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:
«من خرج علی طهر لایرید الّا مسجدی هذا ولیصلّی فیه کان بمنزلة حجة» (2) 611؛

1- . فروع کافی، ج 3، ص 295، روایت 1، تهذیب الاحکام، ج 3، ص 261، روایت 58
2- . شعب الایمان، ج 3، ص 500، روایت 4191

«هرکس با طهارت بیرون شود و قصدی جز آمدن به مسجد مرا نداشته باشد تا در آن نماز بخواند، مانند انجام حج است.»
بیش از همه نسبت به نماز در مسجد النبی سفارش شده است. گاهی یک نماز در این مسجد معادل هزار نماز در مساجد دیگر- غیر از مسجد الحرام- قرار داده شده (1) 612 و گاهی برابر ده هزار نماز (2) 613 و گاهی نیز به اندازه پنجاه هزار نماز شمرده شده است. (3) 614 رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مسجد خویش فرمود:
«من صلّی فی مسجدی اربعین صلاة لا یفوته صلاة کتبت له براءة من النار و نجاة من العذاب و بریء من النفاق» (4) 615؛
«هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی‌آنکه حتی یک نماز از او فوت شود، برای او برائت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می‌شود و از نفاق هم پاک می‌شود.»
مسجد النبی، زیارت آن و مشاهده قبر نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسراری دارد که به آنها اشاره می‌شود:

یک) دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله

نفوس قدسی هرگاه از بدنهای شریف خویش جدا شوند و به عالم جبروت ارتحال نمایند، تسلط و احاطه آنها بر این جهان به غایت می‌رسد، امور این عالم بر آنها مکشوف بوده، تصرف و تأثیر و نفوذ در این عالم بر آنها ممکن است، آنها زنده‌اند و از دست خدای خویش روزی می‌خورند؛ روزی آنها با خداست: «بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (5) 616
هر کس در مقابل قبر آنها بایستد و نزد جسم شریف آنها وقوف کند و در برابر مشاهد نورانی آنان حضور یابد، از فضل آنها بهره‌مند می‌شود، این وجودهای نورانی نسبت به زائر

1- . فروع کافی، ج 4، ص 556، روایت 10
2- . ثواب الاعمال، ص 50، روایت 1
3- . سنن ابن ماجه، ج 1، ص 453، روایت 1413
4- . مسند ابن حنبل، ج 4، ص 311، روایت 12584
5- . آل‌عمران: 169

خویش آگاهی کامل دارند، سئوال‌ها، درخواست‌ها و تقاضاهای آنها را نیک می‌دانند. آنان نسیم رحمت خویش را شامل حال زائر می‌کنند و رشحات انوار خود را بر آنها افاضه می‌فرمایند و نزد خدا برای بخشش گناهان و قضای حاجات شفاعت و وساطت می‌کنند.
آنچه گذشت درباره زیات اولیا و انبیای الهی بود؛ اما زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی ویژه دارد. هرگاه زائر به نزدیک مدینه رسید و چشمانش به دیوارهای شهر مدینه افتاد، باید متوجه باشد که مدینه شهری است که خداوند برای نبیّش انتخاب فرمود و هجرت او را به سوی این شهر قرار داد. مدینه شهری است که در آن فرایض و سنن الهی بنیان نهاده شد، تربت پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهر است، زائر هرجا قدم گذارد، جای پای رسول خداست. لذا باید معرفت خویش را به این وجود شریف تکمیل کند و عمل خویش را با هتک حرمت از بین نبرد.
به هنگام زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله باید ایشان را روبه روی خویش ببیند، زائر در این لحظه زیارت زنده می‌کند، اگر به سمت قبر ایشان گام بر می‌دارد، به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله تقرب جسته است، او باید با تمام خضوع و خشوع به مولای خویش سلام کند که فرمود:
«ان اللّه تعالی وکّل بقبره ملکاً یبلّغه سلام من سلّم علیه من امته» (1) 617؛
«همانا خداوند ملکی را بر قبر نبیش وکیل کرده تا سلام هریک از افراد امت را به آن بزرگوار برساند.»
کسی که به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برود، همانند آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است؛ از این رو زائر قبر نبی صلی الله علیه و آله، در واقع به دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«من حج فزار قبری بعد موتی، کان کمن زارنی فی حیاتی» (2) 618؛
«هرکس حج به جا آورد و پس از مرگ من، مرا زیارت کند، همچون کسی است که در حال حیات من، مرا زیارت کرده است.»
امام صادق علیه السلام به زائران قبر نبی صلی الله علیه و آله تهنیت می‌فرستد. (3) 619 پر واضح است کسی که با

1- . محجة البیضاء، ج 2، ص 206
2- . السنن الکبری، ج 5، ص 403، روایت 10274
3- . فروع کافی، ج 4، ص 549، روایت 3

معرفت به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل آید، مجاورت و قرابت او را برای خویش خریده است.
جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت است؛ بنابراین جایگاه زائر او هم در بهشت برین خواهد بود.
رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سید الشهدا علیه السلام که درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کرد فرمود:
«یَا بُنَیَّ مَنْ زَارَنِی حَیّاً أَوْ مَیِّتاً أَوْ زَارَ أَبَاکَ أَوْ زَارَ أَخَاکَ أَوْ زَارَکَ کَانَ حَقّاً عَلَیَّ أَنْ أَزُورَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ أُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ» (1) 620.
«پسرم، هرکس مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت یا برادرت یا خودت را زیارت کند، بر من حق است که روز قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم.»
همین مضمون در حدیث مشابهی خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است. (2) 621 پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت قول داده است که زائر خویش را از هول و هراس و سختیهای قیامت برهاند و در درجه خویش در قیامت او را همراهی کند.
بنابراین کسی که به دیدار قبر آخرین فرستاده خدا، نور تمام انبیا و اشرف انسان‌ها بار یابد، مجاورت، رضایت و ضمانت او را دریافت کرده است. او نزد خدا منزلتی رفیع یافته، از هراسها و شدائد رهایی می‌یابد. گناهانش پاک شده، در روزی که کسی دادرس انسان نیست، ایشان به فریادش می‌رسد.

دو) شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت زائر خویش را تضمین کرده است، ایشان فرمود:
«مَنْ أَتَانِی زَائِراً کُنْتُ شَفِیعَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ». (3) 622
«هرکس به زیارت من آید، روز قیامت شفیع او خواهم شد.»
پس عدم درک زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جفای به ایشان و خویشتن است. رسول حق صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

1- . همان، ص 548، روایت 4
2- . همان، ص 579، روایت 2
3- . قرب الاسناد، ص 65، روایت 205

ص: 264
«مَنْ أَتَی مَکَّةَ حَاجّاً وَ لَمْ یَزُرْنِی إِلَی الْمَدِینَةِ جَفَوْتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ مَنْ أَتَانِی زَائِراً وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی وَ مَنْ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّة». (1)
623
«هرکس برای حج به مکه آید و مرا در مدینه زیارت نکند، من هم در روز قیامت بر او جفا می‌کنم و هر که به زیارت من آید، شفاعت او بر من واجب است و شفاعت هر که بر من واجب شود، بهشت بر او واجب است.»
زیارت قبر نبی صلی الله علیه و آله باید با معرفت انجام پذیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله شریف‌ترین خلق خداست، او حبیب الهی است و در معراج تا به آنجا رفعت و منزلت یافت که جبرئیل نتوانست ایشان را همراهی کند، او اسم اعظم الهی است، او صاحب کوثر، شفاعت کبرا و مثل اعلای حق است.
جایگاه و مکانت او تا بدان حد و پایه است که تمامی رسل و فرشتگان الهی بدان غبطه می‌خورند. علت غایی آفرینش، اوست، رحمتش شامل تمام انسان‌هاست، او از ضمیر تمامی انسان‌ها و نیز زائرانش آگاه است. او حیات ابدی دارد، جود، شفقت و سخاوتش از همه بیشتر است. خداوند او را در قرآنش به این وصف متصف فرموده:
«وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (2) 624؛
«و تو راست خلق عظیم.»
آنگاه که عبد مؤمن معرفت خویش را کامل و محکم نمود، قلبش از شوق زیارت سرشار می‌شود. او با سر به زیارت می‌رود؛ چنانکه از عارفان نقل شده است که در راه مکه و مدینه در هر گامی دو رکعت نماز می‌گذارند.
با حبیب خدا باید معامله حب و عشق کرد، اظهار شوق با سرشک اشک است، دیوارهای مسجد را باید بوسه زد، زمین آنرا باید لمس کرد، ظاهر و باطن خویش را با طهارت آراست، با سکینه و وقار آهسته گام برداشت و گامهای خویش را با حمد و تسبیح همراهی نمود، قلب خویش را به چیز دیگری مشغول ننمود و با قلب خاشع، چشم گریان و درک انتظار، ضمیر خویش را متوجه حضرتش نمود و با اضطرار به درگاهش پناه برد که به یقین این دست و این قلب خالی باز نمی‌گردند.

1- . علل الشرائع، ص 460، روایت 7
2- . قلم: 4

ص: 265

ص: 266

فصل دوازدهم: فضائل بقیع

اشاره

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود. حبّ آنان، حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطاعت آنان، اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خضوع و خشوع در برابر آنان، خضوع و خشوع در برابر جانشین خداست. باید ذکر آنان را در قلب خویش مقیم کرد، نباید از آنان روی گرداند، باید حالت قلبی خویش را تا آخر حفظ کرد و روح خویش را در محضر امامان زنده بقیع حاضر نمود.
درباره مدفن فاطمه زهرا علیها السلام اقوالی است؛ گاهی آنرا در بقیع و گاهی در بیت شریفشان و گاهی میان قبر و منبر معرفی کرده‌اند. امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ ... لِأَنَّ قَبْرَ فَاطِمَةَ علیها السلام بَیْنَ قَبْرِهِ وَ مِنْبَرِهِ وَ قَبْرَهَا رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّة». (1) 625
«بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است؛ زیرا قبر فاطمه بین قبر و منبر است و قبر او باغی از باغهای بهشت است.»
احادیث متعددی در این‌باره وارد شده است (2) 626 که میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باغی از باغهای بهشت است. منبر ایشان در حوض کوثر قرار دارد. در این مکان، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام قرار داشته است، پایه‌های منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت واقع شده‌اند؛ از این‌رو نمازگزاردن در این محدوده، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است. تمامی این امور واقعیت دارد و نباید در آن شک و تردید روا داشت و اگر انسان چشمی بینا داشته باشد این حقایق را خواهد دید. از امام صادق علیه السلام سئوال شد که هنوز هم باغی از بهشت در این محل وجود دارد؟
امام در پاسخ فرمود:

1- . معانی الاخبار، ص 267، روایت 1
2- . صحیح بخاری، ج 1، ص 400، روایت 1138؛ فروع کافی، ج 4، ص 555، روایت 8؛ تهذیب الاحکام، ج 6، ص 7، 12

«نعم انه لو کشف الغطاء لرأیتم» (1) 627؛
«آری اگر پرده‌ها برداشته شود خواهید دید.»
در بقیع مدفن چهار امام علیهما السلام قرار دارد؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، و امام صادق علیه السلام. همچنین زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله در این آرامگاه آرمیده‌اند.
بدنهای پاک بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای صدر اسلام در بقیع دفن شده است.
زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آنها اشاره می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود:
«مَنْ زَارَنِی غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ یَمُتْ فَقِیراً». (2) 628
«کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی‌میرد.»

حاجی ای ره‌پوی راه کبریاای بدور از کبر و نیرنگ و ریا
ای کفن پوشیده در میقات عشق‌ای حجر بوسیده در میعاد عشق
نغمه لبّیک جاری بر لبت‌ذکر حق راز و نیاز هر شبت
نازم آن سعی صفا و مروه‌ات‌آن طواف هفت دور کعبه‌ات
آن نماز روح‌بخشت در مقام‌در سخن با صاحب بیت‌الحرام
یعنی ای ربّ وَدود دلنوازاین مَنم، بربسته قامت بر نماز
بنده تزویر و زور و زَر نی‌ام‌مَست جام باده عرفانی‌ام

دست جان از دهر شستم ای رفیق‌تا تو را جویم در این بیت عتیق
آمدم تا غسل در زمزم کنم‌معرفت افزون، جهالت کم کنم
در وقوف مشعر آموزم شعوردر منای عشقِ تو یابم حضور
رَمی تندیس بُت اکبر کنم‌چشم جان از اشکَ شوقت تر کنم
بعد از آن در مَسلَخ عشق مناذبح قربانی کنم ای آشنا
آری، آری کعبه یعنی عشق و شورحج صراط روشن بزم حضور
کعبه یعنی ثقل سنگین زمین‌بیت معمور خدا، دار الأمین
آنکه حج را دید، جز حق را ندیدنامَد از او غیرِ فعل حق پدید

کتابنامه

بجز قرآن کریم، نهج البلاغه و مفاتیح الجنان.
1- آملی، سید حیدر، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه وانوار الحقیقه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362 ه. ش.
2- آملی، سید حیدر، المحیط الاعظم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
3- آملی، سید حیدر، نص النصوص، تهران، توس، 1367.
4- ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی، مجتبی عراقی (تحقیق)، قم، مطبعة سید الشهداء، 1403 ه. ق.
5- ابن اثیر، مبارک بن مبارک جزری، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ظاهر احمد الذاوی (تحقیق) قم، موسسه اسماعیلیان 1367 ه. ش.
6- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، عبداللّه محمد درویش (تحقیق)، بیروت، دارالفکر، 1414 ه. ق.
7- ابن رازی، احمد بن علی قمی، جامع الاحادیث للقمیّ، مشهد، حضرة الرضویة المقدسة، 1413 ه. ق.
8- ابن سینا، حسین بن عبداللّه، الاشارات و التنبیهات، دفتر نشر کتاب، 1403 ه. ش.
9- ابن عربی، محی الدین، انشاء الدوائر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
10- ابن عربی، محی الدین، تفسیر منسوب به ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
11- ابن عربی، محی الدین، رسائل ابن عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
12- ابن عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
13- ابن فروخ، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبة آیة اللّه المرعشی، 1404 ه ق.
14- ابن فروخ، محمد بن حسن، نور الثقلین، قم، مکتبة آیة اللّه المرعشی، 1404 ه. ق.
15- ابن فناری، حمزه، مصباح الانس، تهران، فجر، 1363 ه. ش.
16- ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1410 ه. ق.

1- . فروع کافی، ج 4، 554، روایت 3
2- . تهذیب الاحکام، ج 6، ص 78، روایت 153

ص: 270

17- ابی حنیفه، نعما بن حمد، دعائم الاسلام، قاهره، 1383 ه. ق.
18- احمد بن محمد، مصباح المنیر، قم، دار الهجرة، 1405 ه ق.
19- ازرقی، محمد بن عبداللّه، اخبار مکه، رشدی الصالح ملحس (تحقیق). بیروت، دار الاندلس، 1411 ه. ق.
20- اصبهانی، ابونعیم، حلیة الاولیاء، بیروت، دارالفکر، 1387 ه. ق.
21- الدقن، محمد، کعبه و جامه آن از آغاز تا کنون، هادی انصاری (ترجمه و تحقیق)، نشر مشعر، 1383 ه. ش.
22- السید دراج، احمد، الکعبة المشرفه سرّة الارض و وسط الدنیا، قاهره، دار العلم و الثقافة، 1420 ه. ق.
23- امام جعفر صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، تهران، 1408 ه. ق.
24- امام جعفر صادق علیه السلام، منتهی الامال، تهران، 1408 ه. ق.
25- امام حسن عسکری، التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام، قم، موسسة الامام المهدی، 1409 ه. ق.
26- انصاری، عبداللّه، شرح منازل السائرین، ملاعبدالرزاق کاشانی (شارح).
27- انصاری، عبداللّه، مجموعه رسائل فارسی خواجه عبد اللّه انصاری، تهران، انتشارات قوس، 1377 ه. ش.
28- انیس، ابراهیم و ...، المعجم الوسیط، ترکیه، المکتبة الاسلامیة، 1972 م.
29- باسلامة، حسین بن عبداللّه، تاریخ الکعبة المعظمة، التهامة، 1402 ه. ق.
30- باسلامة، حسین بن عبداللّه، تاریخ عمارة مسجد الحرام، التهامة، 1402 ه. ق.
31- برسی، رجب، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، قم، منشورات الشریف الرضی، 1415 ه. ق.
32- بقلی شیرازی، روزبهان، عبهر العاشقین، تهران و پاریس، 1366 ه. ش.
33- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر، 1417 ه. ق.
34- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، احمد محمد شاکر (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث.
35- تمیمی، احمد بن علی، شرح التجلیات الالهیة، بیروت، 1404 ه. ق
36- تمیمی، احمد بن علی، مسند ابن یعلی، بیروت، 1404 ه. ق.

37- جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، قم، نشر مشعر، 1382 ه. ش.

38- جنابذی، سلطان محمد، بیان السعاده، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1408 ه. ق.
39- جوادی آملی، عبداللّه، صهبای حج، قم، مرکز نشر اسراء، 1377 ه. ش.
40- حاکم نیشابوری، محمد بن عبداللّه، المستدرک علی الصحیحین، مصطفی عبد القادر عطا (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1411 ه. ق.
41- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البیت، 1409 ه. ق.
42- حسام الدین هندی، علی المتقی، کنز العمّال، صفوة السصقا (تصحیح)، بیروت، مکتبه التراث الاسلامی، 1397 ه. ق.
43- حلی، ابن ادریس، السرائر، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1410 ه. ق.
44- حمیری قمی، عبداللّه بن جعفر، قرب الاسناد، قم، 1413 ه. ق.
45- حنفی سمرقندی، نصر بن محمد، تنبیه الغافلین، یوسف علی بدیوی (تحقیق)، بیروت، دار ابن کثیر، 1413 ه. ق.
46- امام خمینی رحمه الله، روح اللّه، پرواز در ملکوت.
47- امام خمینی رحمه الله، روح اللّه، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1378 ه. ش.
48- امام خمینی رحمه الله، روح اللّه، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولایة، سید احمد فهری (ترجمه)، تهران، 1360 ه. ش.
49- خالد البرقی، احمد بن محمد، المحاسن، سید مهدی رجایی (تحقیق)، قم، مجمع جهانی اهل البیت، 1413 ه. ق.
50- خربوطلی، علی حسنی، تاریخ الکعبة، بیروت، دار الجیل، 1411 ه. ق.
51- دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، بیروت، موسسة الاعلمی، 1398 ه. ق.
52- دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، سعید بن بسیونی زغلول (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیة، 1406 ه. ق.
53- رازی، شیخ نجم الدین، مرصاد العباد، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1365 ه. ش.
54- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم، 1412 ه. ق.
55- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، موسسه الامام المهدی (تحقیق)، قم، 1409 ه. ق.
56- سراج طوسی، ابو نصر، اللمع، عبد الحلیم محمود و طه عبدالباقی مسرور (تحقیق)، مصر، دار الکتب

الحدیث، 1960 م.
57- سمرقندی، عبد اللَّه بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، قاهره، 1389 ه. ق.
58- سنائی، احمد بن شعیب، سنن سنائی، بیروت، دار المعرفة، 1414 ه. ق.
59- سهروردی، شهاب الدین، عوارف المعارف، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1364 ه. ش.
60- سهیلی، روض الانف، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
61- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، 1414 ه. ق.
62- شبستری، محمود، شرح گلشن راز، لاهیجی (شارح)، تهران، انتشارات اسلامی، 1371 ه. ش.
63- شریف رضی، محمد بن حسین، المجازات النبویه، قم، مکتبه بصیرتی، 1406 ه. ق
64- شنوفی، علی، مکه المکرمة و الکعبة المشرفة، بیروت، بیت الحکمة، 1989 م.
65- شیخ صدوق، علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، موسسة نشر الاسلامی، 1405 ه. ق.
66- شیرازی، صدر الدین، شرح اصول کافی، قم، منشورات الاعلمی، 1411 ه. ق.
67- صدوق، علی بن بابویه، امالی، بیروت، 1400 ه. ق.
68- صدوق، علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، تهران، انتشارات جهان.
69- صدوق، علی بن بابویه قمی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، مکتبة الصدوق.
70- صدوق، علی بن بابویه، معانی الاخبار، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، موسسة النشر الاسلامی، 1361 ه. ش.
71- صدوق، محمد بن علی، الخصال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1410 ه. ق.
72- صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، نجف، 1385 ه. ق
73- صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، موسسة النشر الاسلامی.
74- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة،
75- طبرانی، سلیمان بن احمد، الحدائق الناظره، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، 1415 ه. ق.

76- طبرانی، سلیمان بن احمد، الدروس، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، 1415 ه. ق.
77- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، حمدی عبد المجید السلفی (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1404 ه. ق.
78- طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم الاوسط، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، 1415 ه. ق.

79- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، بیروت، دارالمعرفة، 1408 ه. ق.
80- طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری، بیروت، دار الفکر، 1408 ه. ق.
81- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، سید احمد حسینی (تحقیق)، تهران، مکتبه نشر الثقافه الاسلامیه، 1408 ه ق.
82- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، 1390 ه. ق.
83- عبدالغنی، عارف، تاریخ امراء مکه المکرمة بیروت، دار البشائر، 1413 ه. ق.
84- عطار، احمد عبدالغفور، بناء الکعبة علی قواعد ابراهیم، بیروت، 1399 ه. ق.
85- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، تهران، المکتبه العلمیه، 1380 ه. ق.
86- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی، تمهیدات، عفیف عسیران (تصحیح)، تهران، کتابخانه منوچهری
87- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی، زبدة الحقائق، عفیف عسیران (تحقیق)، تهران، دانشگاه تهران.
88- فاسی مکی، تقی الدین، شفاء الغرام باخبار بلد الحرام، بیروت، دار الکتب العلمی.
89- فاسی مکی، محمد بن احمد حسینی، العقد الثمین، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
90- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، عبد الملک بن عبداللّه دهیش (تحقیق)؛ بیروت، دار خضر، 1414 ه. ق.
91- فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
92- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دارالجیل.
93- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البیضاء، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1415 ه. ق.
94- قائدان، اصغر، تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، قم، نشر مشعر، 1372 ه. ش.
95- قزوینی، محمد بن زید، سنن ابن ماجه، ریاض، 1404 ه. ق.
96- قشیری، عبد الکریم، ترجمه رساله قشیریه، بدیع الزمان فروزانفر (تصحیح)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1374.
97- قشیری، عبدالکریم، لطائف الاشارات، مصر، مرکز تحقیق التراث، 1983 م
98- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مطبعة النجف الاشرف.
99- قیصری، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار.

100- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران، زوّار، 1382 ه ش.
101- کُردی مکی، محمد طاهر، التاریخ القویم، بیروت، دار خضر، 1420.
102- کلاباذی، ابوبکر محمد، التعرف، تهران، انتشارات اساطیر، 1371 ه. ش.
103- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، دار الکتب الاسلامیة، 1389 ه. ق.
104- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، 1403 ه. ق.
105- مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین، تهران، مرکز ثقافی اسلامی، 1406 ه. ق
106- محمدی ری شهری، محمد، الحج و العمرة، قم، دار الحدیث، 1376.
107- محمدی ری شهری، محمد، برکات سرزمین وحی، قم، مشعر، 1383.
108- مسعودی، محمد بن ردیه، الکعبة المشرفة، بیروت، مطالع الرشید، 1410 ه. ق.
109- مقدسی، محمد بن عبدالواحد، فضائل بیت المقدس، محمد مطیع الحافظ (تحقیق)، بیروت، دار الفکر، 1405 ه. ق.
110- مقریزی، عبدالقادر، بناء الکعبة البیت الحرام، بیروت، شرکة دارالبشائر الاسلامیة، 1426 ه. ق.
111- میبدی، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1357 ه. ش.
112- نجفی، محمد حسن، جامع المقاصد، بیروت، موسسه مرتضی العالمیة، 1412 ه. ق.
113- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، موسسه مرتضی العالمیة، 1412 ه. ق.
114- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران مکتبة الصدوق.
115- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البیت، 1408 ه. ق.
116- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری، 1399 ه ش.
117- همدانی، ملا عبدالصمد، بحر المعارف، حسین استادولی (تحقیق)، تهران، حکمت، 1374 ه. ش. (1) 629

1 (1). مائده: 82
2 (1). المعجم الوسیط، ج 1، ص 156؛ لسان العرب، ج 2، ص 226؛ القاموس المحیط، ج 1، ص 386
3 (2). همان
4 (1). کشف المحجوب، ص 426
5 (1). اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقه، ص 223
6 (2). همان، ص 230
7 (3). آل‌عمران: 96
8 (4). هود: 7
9 (5). آل‌عمران: 97
10 (1). آل‌عمران: 97
11 (2). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقة، ص 230
12 (3). کشف المحجوب، ص 427
13 (1). همان، ص 422
14 (2). همان، ص 424
15 (3). همان
16 (4). بقره: 197
17 (1). کشف الاسرار، ج 1، ص 539
18 (2). همان، ج 6، ص 371
19 (1). سنن ترمذی، ج 3، ص 175، روایت 810؛ عوالی اللئالی، ج 1، ص 427، روایت 114
20 (2). دعائم الاسلام، ج 1، ص 294
21 (1). الترغیب و الترهیب، ج 2، ص 163، روایت 3
22 (2). تنبیه الغافلین، ص 489، روایت 60
23 (3). فقیه، ج 2، ص 235، روایت 2287
24 (1). المحاسن، ج 1، ص 288
25 (2). فروع کافی، ج 4، ص 259
26 (3). ثواب الاعمال، ص 73
27 (4). المعجم الکبیر للطبرانی، ج 3، ص 135، روایت 2910
28 (1). دعائم الاسلام، ج 1، ص 293
29 (2). همان
30 (3). المحاسن، ج 1، ص 64
31 (4). فروع کافی، ج 4، ص 258
32 (1). تهذیب الاحکام، ج 5، ص 441، روایت 1534

33 (1). الخرائج والجرائح، ج 1، ص 80
34 (2). آل‌عمران: 97
35 (3). حج: 27
36 (4). بقره: 125
37 (5). توبه: 3
38 (6). حج: 28
39 (1). امالى الصدوق، ص 533، روايت 742
40 (2). الخصال، ص 127، روايت 127
41 (3). مفاتيح الجنان، دعاهاى هر روز ماه مبارک رمضان
42 (4). سنن نسائى، ج 5، ص 113
43 (5). تنبيه الغافلين، ص 303، روايت 428
44 (1). فقيه، ج 2، ص 620، روايت 3214
45 (2). فروع كافى، ج 4، ص 255، روايت 14؛ تهذيب الاحكام، ج 5، ص 24، روايت 71
46 (3). خصال، ج 2، ص 635؛ وسائل الشيعه، ج 4، ص 116، روايت 4666
47 (4). دعائم الاسلام، ج 1، ص 294
48 (1). معانى الاخبار، ص 407، روايت 85
49 (2). الفردوس، ج 2، ص 149، روايت 2761
50 (3). فروع كافى، ج 4، ص 256، روايت 18
51 (4). ثواب الاعمال، ص 71، روايت 6؛ بحارالانوار، ج 99، ص 254، روايت 21
52 (1) بحارالانوارج 99 ص 8 روايت 18
53 (2) الترغيب و الترهيب ج 2 ص 5 روايت 1035
54 (3) حج 27 و 28
55 (1) كشف الاسرار ج 6 ص 362
56 (2) بيان السعادة ج 3 ص 74
57 (3) لطائف الاشارات ج 2 ص 540
58 (4) فروع كافى، ج 4، ص 252
59 (1). همان، ص 254
60 (2). الجعفريات، ص 65
61 (1). فقيه، ج 2، ص 222، روايت 2238؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 295
62 (2). الاحتجاج للطبرسى، ج 1، ص 156، روايت 32
63 (3). فروع كافى، ج 4، ص 252، روايت 1؛ مكارم الاخلاق، ج 1، ص 518، روايت 1805
64 (4). فروع كافى، ج 4، ص 253، روايت 5

65 (5). تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289، روایت 63
66 (1). اعراف: 96
67 (1). الفردوس، ج 2، ص 130، روایت 2664
68 (2). صحیح بخاری، ج 2، 553، روایت 1449
69 (3). بقره: 203
70 (4). المیزان، ج 2، ص 82
71 (5). المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 609، روایت 1612
72 (1). فروع کافی، ج 4، ص 194
73 (2). همان، ص 541
74 (3). همان، ص 252
75 (1). المستدرک، ج 2، ص 8
76 (2). جعفریات، ص 66
77 (3). طه: 109
78 (1). فروع کافی، ج 4، ص 255، روایت 11؛ المحاسن، ج 1، ص 147، روایت 208
79 (2). نور: 35
80 (3). زمر: 69
81 (4). مائده: 15، 44 و 46
82 (5). حدید: 19
83 (6). زمر: 22
84 (1). فروع کافی، ج 4، ص 281، روایت 3
85 (2). الخصال، ص 60، روایت 81
86 (3). همان، ص 117، روایت 101
87 (4). همان، ص 215، روایت 17
88 (5). همان، ص 283، روایت 30
89 (6). همان، ص 445، روایت 43
90 (7). همان، ص 516، روایت 3
91 (8). همان، ص 548، روایت 29
92 (9). همان، ص 571، روایت 3
93 (10). فقیه، ج 2، ص 217، روایت 2213
94 (11). همان
95 (1). همان
96 (2). همان
97 (3). علل الشرائع، ص 405، روایت 6
98 (1). فروع کافی، ج 4، ص 271
99 (1). کنز العمّال، ج 12، ص 213، روایت 34718

100 (2). فروع کافی، ج 4، ص 187، روایت 1
101 (3). دعائم الاسلام، ج 1، ص 292
102 (1). حج: 26
103 (2). فقیه، ج 1، ص 229، روایت 673
104 (3). روم: 11
105 (4). سجده: 5
106 (5). هود: 7
107 (1). فصلت: 11
108 (2). نازعات: 30
109 (3). ر. ک: الکعبة مرکز العالم، ص 139- 215؛ الکعبة المشرفة، سرة الارض ووسط الدنیا، ص 21- 35؛ اخبار مکه، ج 1، ص 31- 75
110 (4). فروع کافی، ج 4، ص 523، روایت 2
111 (5). همان، روایت 3
112 (6). همان، روایت 1
113 (1). اخبار مکه، ج 1، ص 52
114 (2). ر. ک: تاریخ الکعبة المعظمة؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص 64- 83؛ تاریخ عمارة مسجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبة؛ الکعبة المشرفة؛ بناء الکعبه البیت‌الحرام؛ مکة المکرمةوالکعبة المشرفة؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص 43- 48
115 (1). مائدة: 97
116 (2). مائده: 95
117 (3). فقیه، ج 2، ص 190، روایت 2110
118 (4). امالی صدوق، ص 166
119 (1). فروع کافی، ج 4، ص 230؛ بحارالانوار، ج 96، ص 60
120 (2). حج: 29
121 (3). حج: 33
122 (4). فروع کافی، ج 4، ص 189، روایت 5
123 (5). همان، روایت 6
124 (1). علل الشرایع، ص 399، روایت 5
125 (2). التفسیر الکبیر، ج 8، ص 158
126 (3). فروع کافی، ج 4، ص 189
127 (4). بیان‌السعادة، ج 3، ص 74؛ کشف الأسرار، ج 6، ص 364؛ لطائف الإشارات، ج 2، ص 540؛ تفسیرمنسوب به‌ابن عربی، ج 2، ص 57
128 (1). آل‌عمران: 96
129 (2). علل الشرایع، ج 2، ص 297
130 (1). طور: 1- 4

131 (2). بیان السعادة، ج 4، ص 117
132 (1). کشف‌الاسرار، ج 3، ص 237- 238
133 (2). همان، ج 9، ص 333
134 (1). بقره: 156
135 (2). مائده: 18
136 (1). فروع کافی، ج 4، ص 546
137 (2). تهذیب الاحکام، ج 5، ص 470
138 (1). همان، ص 469
139 (2). توبه: 1
140 (3). تفسیر قمی، ص 258؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75
141 (4). زمر: 69
142 (1). معانی الاخبار، ص 118
143 (2). آل‌عمران: 33
144 (1). همان، ص 119
145 (2). مستدرک، ج 2، ص 9
146 (1). محجة البیضاء، ص 154، حدیث 4
147 (2). به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 74
148 (3). بقره: 186
149 (1). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج 1، ص 330
150 (2). الجامع الصغیر، ج 2، ص 681، روایت 9320
151 محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
152 (3). المحاسن، ج 1، ص 145، روایت 200
153 (4). السنن الکبری، ج 3، ص 502، روایت 6460
154 (1). المحاسن، ج 1، ص 144، روایت 199
155 (2). همان، ص 145، روایت 102
156 (3). فروع کافی، ج 4، ص 241، روایت 6
157 (4). همان، ص 240
158 (5). یوسف: 24
159 (6). طه: 10
160 (1). نجم: 18
161 (2). انعام: 75
162 (1). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 578- 582
163 (2). جاثیه: 13
164 (3). بقره: 29
165 (1). فتوحات مکیه، ج 2، ص 485

166 (2). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج 1، مناجات نامه
167 (1). اسرارالشریعة و اطوارالطریقة و انوارالحقیقة، ص 229
168 (2). مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 166
169 (1). المحاسن، ج 2، ص 55، روایت 1162؛ علل‌الشرایع، ص 415، روایت 1؛ فقیه، ج 2، ص 195، روایت 2122
170 (2). فقیه، ج 2، ص 195، روایت 2122؛ المحاسن، ج 2، ص 55، روایت 1162؛ علل الشرایع، ص 415، روایت 1
171 (3). اسرارالشریعة و اطوارالطریقة و انوارالحقیقة، ص 231
172 (1). شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص 68
173 (2). انفال: 17
174 (1). صافات: 180
175 (2). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 625
176 (3). نص النصوص، ص 174
177 (4). فجر: 27- 30
178 (1). کهف: 14
179 (2). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج 1، ص 326
180 (1). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 780
181 (2). شوری: 11
182 (3). اللمع، ص 156- 158
183 (1). همان، ص 159
184 (2). فقیه، ج 2، ص 518، روایت 3110
185 (3). بحارالأنوار، ج 6، ص 84
186 (1). بحارالأنوار، ج 80، ص 352
187 (2). مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 166
188 (1). ق: 37
189 (2). انشقاق: 6
190 (1). طه: 12
191 (2). علل الشرایع، ج 2، ص 433
192 (1). طه: 12
193 (2). علل الشرایع، ج 2، ص 433
194 (1). زمر: 3
195 (2). پرواز در ملکوت، ص 78
196 (1). نساء: 100
197 (1). فقیه، ج 2، ص 325، روایت 2578؛ قرب الاسناد، ص 162، روایت 592؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 377، روایت 7

198 (1). فقیه، ج 2، ص 196، روایت 2124؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 83، روایت 21؛ علل الشرائع، ص 416، روایت 2
199 (2). عوالی اللئالی، ج 4، ص 35
200 (1). محجة البیضاء، ج 2، ص 201؛ عوالی اللئالی، ج 4، ص 35، روایت 121
201 (2). علل الشرایع، ص 418، روایت 4
202 (3). بحارالأنوار، ج 96، ص 124
203 (1). هود: 75
204 (2). مریم: 41
205 (3). بقره: 124
206 (4). انبیاء: 57
207 (5). انعام: 75
208 (6). صافات: 109
209 (7). کشف المحجوب، ص 424
210 (1). انفال: 24
211 (1). فقیه، ج 2، ص 222، روایت 2238؛ المعجم الاوسط، ج 6، ص 193، روایت 6125
212 (2). السنن الکبری، ج 5، ص 67، روایت 9022 و 9020
213 (1). فروع کافی، ج 4، ص 337، روایت 8؛ المحاسن، ج 1، ص 138، روایت 180؛ الفردوس، ج 3، ص 614، 5918
214 (2). فقیه، ج 2، ص 221، روایت 2235
215 (3). الرحمن: 6
216 (4). نور: 41
217 (5). بقره: 74
218 (6). رعد: 13
219 (1). جمعه: 1
220 (2). سنن ابن ماجه، ج 2، ص 975، روایت 2921؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 189، روایت 828؛ السنن الکبری، ج 5، ص 67، روایت 9019؛ حلیة الاولیاء، ج 3، ص 251
221 (3). فقیه، ج 2، ص 203، روایت 2140
222 (1). علل الشرایع، ص 235، روایت 4؛ امالی الصدوق، ص 234، روایت 247
223 (2). الدّر المنثور، ج 1، ص 527
224 (3). التاریخ الکبیر، ج 4، ص 150، روایت 2285؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 975، روایت 2923؛ مسندابن‌حنبل، ج 1، 688، روایت 2953؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 462، روایت 1755؛ فقیه، ج 2، ص 326، روایت 2558

225 (1). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 809- 812
226 (2). فروع کافی، ج 4، ص 235، روایت 3؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 91، روایت 300 و ص 284، روایت 967
227 (1). به نقل از: المراقبات، ص 199
228 (1). نازعات: 26
229 (2). یوسف: 111
230 (3). نور: 44
231 (4). آل‌عمران: 13
232 (5). حشر: 2
233 (6). مفردات، ص 320
234 (1). توبه: 38
235 (2). حدید: 27
236 (3). قصص: 77
237 (1). زمر: 22
238 (2). کشف المحجوب، ص 429
239 (3). طه: 12
240 (1). بقره: 138
241 (2). اعراف: 26
242 (1). انعام: 94
243 (2). مستدرک الوسائل، ج 12، ص 31 و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 559
244 (1). حجرات: 11
245 (2). ترجمه فتوحات مکّیه، باب 70- 72، ص 762
246 (1). همان
247 (2). خصال صدوق، باب 4، حدیث 31
248 (1). بحار الانوار، ج 99، ص 107
249 (2). منتهی الامال، باب 9، فصل 2، روایت 7
250 (3). شرح منازل السائرین، ص 13- 15
251 (1). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 612
252 (1). همان، ص 583- 585
253 (2). شعراء: 101 و 102
254 (3). توبه: 108
255 (1). مائده: 95
256 (1). کشف الاسرار، ج 3، ص 237
257 (2). لطائف الاشارات، ج 1، ص 449
258 (3). مائده: 96

259 (4). لطائف الاشارات، ج 1، ص 449
260 (1). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 584- 589
261 (2). قصص: 60
262 (3). طه: 73
263 (4). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 584- 589
264 (1). فروع کافی، ج 4، ص 356، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 302، روایت 1029
265 (2). فروع کافی، ج 4، ص 350، روایت 2
266 (1). زمر: 75
267 (1). مستدرک الوسائل، ج 10، ص 172
268 (2). تحریم: 6
269 (3). صافات: 164
270 (4). فجر: 22 و 23
271 (5). بقره: 30
272 (1). فروع کافی، ج 4، ص 411، روایت 2
273 (2). همان، ص 412، روایت 5
274 محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
275 (1). همان
276 (2). تاریخ بغداد، ج 5، ص 369؛ حلیة الاولیاء، ج 8، ص 216؛ مسند ابی یعلی، ج 4، ص 330، روایت 4589؛ عوالی‌اللئالی، ج 1، ص 96، روایت 8
277 (1). فتوحات مکیه، ج 1، ص 91 و 246
278 (2). شرح التجلیات الالهیة، ص 177
279 (3). فتوحات مکیه، ج 1، ص 355
280 (1). همان، ج 2، ص 102؛ شرح التجلیات الالهیة، ص 291
281 (2). ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 503- 508
282 (3). کشف المحجوب، ص 374
283 (1). اسرار الشریعه واطوار الطریقه و انوار الحقیقة، ص 232
284 (2). مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه
285 (3). همان
286 (1). ترجمه رساله قشیریه، ص 285
287 (1). انفال: 24
288 (1). فرازی از دعای کمیل
289 (2). بقره: 29
290 (3). حجر: 87

291 (4). لقمان: 27
292 (1). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص 230
293 (2). نوح: 14
294 (3). همان، ص 243
295 (4). ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 652
296 (5). المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 630، روایت 1686 و ج 3، ص 293، روایت 3056؛ سنن الدرمی، ج 1، ص 472، روایت 1791؛ السنن الکبری، ج 5، ص 138، روایت 9292؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 293، روایت 960
297 (1). علل الشرایع، ج 2، ص 407
298 (2). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص 240
299 (3). وسائل الشیعه، ج 27، ص 204
300 (4). مصباح الانس، ص 284- 291
301 (5). آل‌عمران: 14
302 (6). بقره: 200
303 (1). بقره: 201
304 (2). حشر: 22- 24
305 (1). نجم: 9- 17
306 (2). مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص 28
307 (1) نوح 14
308 (2) مرصاد العباد ص 194 و 198
309 (3) زمر 22
310 (4) مجادله 22
311 (5) یوسف 30
312 (6) نجم 11
313 (7) بقره 31
314 (1). اسراء: 70
315 (1). تهذیب الاحکام، ج 5، ص 104، روایت 339؛ فروع کافی، ج 4، ص 411، روایت 5
316 (2). فروع کافی، ج 4، ص 406
317 (3). فروع کافی، ج 4، ص 410
318 (1). سنن نسائی، ج 5، ص 226
319 (2). تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، روایت 93
320 (3). مائده: 65
321 (4). توبه: 21
322 (5). آل‌عمران: 185

323 (6). معارج: 35
324 (1). الترغیب و الترهیب، ج 2، ص 194، روایت 13
325 (2). همان، ص 194، روایت 17
326 (1). بحارالأنوار، ج 96، ص 220
327 (2). علل الشرائع، ص 426، روایت 7
328 (3). همان
329 (1). آل‌عمران: 105- 106
330 (1). المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 625، روایت 1671؛ السنن الکبری، ج 5، ص 120، روایت 9221
331 (2). فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 4؛ فقیه، ج 2، ص 191، روایت 2114
332 (3). مستدرک الوسائل، ج 9، ص 381
333 (1). فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 2؛ قرب الاسناد، ص 237، روایت 930
334 (2). فروع کافی، ج 4، ص 184، روایت 1؛ علل الشرایع، ص 424، روایت 2؛ عیون الاخبار الرضا، ج 2، ص 91، روایت 1
335 (3). اعراف: 172
336 (4). المیزان، ج 8، ص 306
337 (1). فاطر: 15
338 (2). بحارالأنوار، ج 2، ص 32
339 (3). المیزان، ج 8، ص 306
340 (4). شرح اصول کافی، کتاب عقل و جهل، روایت 14
341 (1). فروع کافی، ج 4، ص 184
342 (1). جامع الاحادیث للقمی، ص 71
343 (2). الفردوس، ج 2، ص 159، روایت 2808؛ عوالی اللئالی، ج 1، ص 51، روایت 75؛ محجة البیضاء، ج 2، ص 203
344 (3). المجازات النبویة، ص 444، روایت 361
345 (1). فروع کافی، ج 4، ص 205، روایت 4؛ فقیه، ج 2، ص 242، روایت 2302
346 (2). وسائل الشیعه، ج 13، ص 338، روایت 17890
347 (3). ترجمه فتوحات مکیه، باب 70- 72، ص 640
348 (1). همان، ص 818
349 (1). بقره: 257
350 (2). فروع کافی، ج 4، ص 402، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 101، روایت 329
351 (1). فروع کافی، ج 4، ص 525

352 (1). همان، ج 4، ص 194، روایت 3
353 (2). تفسیر عیاشی، ج 2، ص 241، روایت 12
354 (3). الفردوس، ج 4، ص 94، روایت 6292
355 (1). اخبار مکة للازرقی، ج 1، ص 348 و 349
356 (2). المعجم الکبیر، ج 11، ص 254، روایت 11873
357 (1). اخبار مکة للازرقی، ج 1، ص 350
358 (1). بقره: 37
359 (2). المیزان، ج 1، ص 148
360 (3). فروع کافی، ج 4، ص 194، روایت 5
361 (1). فاطر: 15
362 (1). المیزان، ج 17، ص 34
363 (2). مفردات، ص 383
364 (3). سفینةالبحار، ج 2، ص 378
365 (4). مرصاد العباد، ص 115
366 (5). آل‌عمران: 20
367 (6). شرح منازل السائرین، ص 129- 131
368 (1). علق: 6- 7
369 (2). گلستان، ص 179
370 (3). بحارالأنوار، ج 19، ص 83
371 (1). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج 1، ص 368
372 (2). طه: 111
373 (1). ربیع الابرار، ج 2، ص 149
374 (2). سفینة البحار، ج 2، ص 43
375 (3). بحارالأنوار، ج 55، ص 39
376 (1). طه: 14
377 (2). رعد: 28
378 (3). چهل حدیث، ص 431
379 (1). همان، ص 434- 437
380 (1). منازل السائرین، ص 216
381 (2). صافات: 102
382 (3). عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 167
383 (1). کشف المحجوب، ص 386
384 (2). همان، ص 387
385 (3). خلاصه شرح تعرف، ص 391
386 (4). همان، ص 392
387 (1). بقره: 125

388 (1). بقره: 125
389 (2). مجمع البیان، ج 1، ص 240؛ نورالثقلین، ج 1، ص 148
390 (1). کشف الاسرار، ج 1، ص 430؛ بیان السعادة، ج 1، ص 157
391 (2). بقره: 257
392 (3). آل‌عمران: 23
393 (4). تهذیب الاحکام، ج 5، ص 19، روایت 53
394 (1). التهذیب، ج 5، ص 19، روایت 56؛ فقیه، ج 2، ص 208، روایت 2167
395 (2). عوارف المعارف، ص 293- 296
396 (1). مصباح‌الشریعه، ص 47
397 (2). فقیه، ج 2، ص 208، روایت 2168
398 (3). تغابن: 9
399 (1). رعد: 39
400 (2). فروع کافی، ج 4، ص 334، روایت 3؛ علل الشرایع، ص 433، روایت 2؛ فقیه، ج 2، ص 196، روایت 2124
401 (1). فروع کافی، ج 4، ص 434، روایت 5
402 (2). قرب الاسناد، ص 237، روایت 932
403 (3). بقره: 124
404 (1). بقره: 125
405 (2). حج: 26
406 (3). بقره: 127
407 (4). بقره: 131
408 (5). بقره: 124
409 (6). هود: 75
410 (7). انبیاء: 57- 58
411 (8). نساء: 125
412 محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
413 (9). انعام: 78
414 (1). ممتحنه: 4
415 (2). انبیاء: 6
416 (3). صافات: 103
417 (4). صافات: 109
418 (5). ابراهیم: 37
419 (6). مریم: 48
420 (7). بقره: 129

421 (8). ذاريات: 24
422 (9). انعام: 75
423 (1). بقره: 132
424 (2). مريم: 42
425 (3). نحل: 121
426 (4). شعرا: 78- 82
427 (5). مريم: 41
428 (6). بقره: 130
429 (7). بقره: 130
430 (8). نجم: 37
431 (9). آل‌عمران: 67
432 (1). حج: 27
433 (2). انعام: 162 و 163
434 (3). انعام: 162 و 163
435 (4). بقره: 125
436 (5). بقره: 132
437 (6). نحل: 123
438 (7). نحل: 120
439 (8). نحل: 120
440 (9). نحل: 122
441 (10). نحل: 120
442 (11). نحل: 123
443 (1). بقره: 126
444 (1) بحار انوار ج 12 ص 107 علل الشرائع ص 423 روايت 1
445 (2) ذاريات 50
446 (3) ترجمه فتوحات باب 70 72 ص 854
447 (4) انفال 24
448 (1). بحارالأنوار، ج 96، ص 124
449 (2). اسرار الشريعه و اطوار الطريقه و انوار الحقيقه، ص 241
450 (3). شرح منازل السائرين، ص 200
451 (1). مجموعه رسائل فارسى خواجه عبداللَّه انصارى، ج 1، ص 259
452 (2). بقره: 156
453 (1). مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، ص 81
454 (2). بقره: 259
455 (3). ترجمه فتوحات، باب 70- 72، ص 671
456 (4). اسراء: 110

457 (1). نساء: 77
458 (2). غافر: 39
459 (1). بقره: 262
460 (2). اعراف: 56
461 (3). مصباح الهداية، ص 295
462 (4). محجه البيضاء، ج 2، ص 203
463 (1). فصلت: 53
464 (2). ق: 17
465 (1). بقره: 74
466 (2). فاطر: 28
467 (3). بقره: 74
468 (1). انبيا: 30
469 (2). حجر: 74
470 (3). اسراء: 50
471 (1). اسراء: 44
472 (2). تهذيبالأحكام، ج 1، ص 96؛ وسائل الشيعه، ج 9، ص 522، روايت 18259
473 (1). فروع كافى، ج 4، ص 431، روايت 1
474 (2). ابراهيم: 36
475 (3). مائده: 118
476 (4). انبياء: 83
477 (1). مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه، ص 147
478 (2). فروع كافى، ج 4، ص 430
479 (1). فروع كافى، ج 4، ص 202، روايت 2
480 (1). الدر المنثور، ج 1، ص 293
481 (2). فقيه، ج 2، ص 135، روايت 573؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 347، روايت 5- 11
482 (3). فروع كافى، ج 6، ص 387، روايت 5
483 (4). المحاسن، ج 2، ص 399، روايت 2396
484 (5). فقه الرضا، ص 46
485 (1). يونس: 62
486 (2). تهذيب الاحكام، ج 5، ص 471، روايت 1657
487 (3). حج: 29
488 (4). فقيه، ج 2، ص 154
489 (1). معانى الاخبار، ص 340
490 (2). همان

491 (3). فروع کافی، ج 4، ص 549
492 (1). بروج: 2- 3
493 (2). معانی الاخبار، ص 298
494 (3). همان
495 (4). همان
496 (5). هود: 103
497 (1). کشف الاسرار، ج 10، ص 438؛ لطائف الاشارات، ج 3، ص 710
498 (2). تفسیر قمی، ج 1، ص 44
499 (1). نام کوهی در عرفات است که در دامنه آن مسجدی به نام مسجد نمرة بنا شده است. به روایتی حضرت ابراهیم علیه السلام در این مکان وقوف کرده و در آنجا به نماز و عبادت ایستاده است
500 (2). المحاسن، ج 2، ص 65، روایت 1181
501 (1). علل الشرائع، ص 436، روایت 1؛ المحاسن، ج 2، ص 64، روایت 1179
502 (2). مجمع البیان، ج 1، ص 295
503 (1). شرح منازل السائرین، ص 145
504 (2). بحارالأنوار، ج 2، ص 32
505 (1). عبهرالعاشقین، ص 131
506 (2). مائده: 54
507 (1). شرح تعرف، ص 345
508 (2). ترجمه رساله قشیریه، ص 552
509 (3). شرح منازل السائرین، ص 185
510 (4). الاشارات و التنبیهات، ج 3، ص 385
511 (5). شرح منازل السائرین، ص 187
512 (1). مسند ابی یعلی، ج 4، ص 147، روایت 4092؛ ربیع الابرار، ج 2، ص 840
513 (1). فقیه، ج 2، ص 211، روایت 2183
514 (2). فروع کافی، ج 4، ص 263، روایت 44
515 (1). همان
516 (2). دعائم الاسلام، ج 1، ص 294
517 (3). فروع کافی، ج 4، ص 263، روایت 38
518 (1). مستدرک الوسائل، ج 10، ص 44، روایت 11408
519 (2). سنن ترمذی، ج 5، ص 214، روایت 2975
520 (1). انعام: 12
521 (2). مریم: 95

522 (3). مؤمنون: 16
523 (1). واقعه: 85
524 (2). ق: 16
525 (3). بقره: 186
526 (4). انفال: 24
527 (1). ذاریات: 56
528 (1). فقیه، ج 2، ص 520
529 (2). امالی صدوق، ص 171
530 (1). بقره: 198
531 (1). المحاسن، ج 2، ص 65، روایت 1181
532 (2). علل الشرایع، ج 2، ص 437
533 (3). طه: 10
534 (1). حلیة الاولیاء، ج 7، ص 367
535 (2). در هوای تو، به کلی از تمام مردمان دوری گزیدم و خانواده‌ام را بی سرپرست رها کردم تا به دیدار تو رسم، پس اگر در راه محبت خویش مرا پاره پاره سازی دلم هرگز به سوی غیر تو گرایش نخواهد یافت.
536 (1). مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 170
537 (1). الاخلاق، ص 125
538 (2). المراقبات، ص 201
539 (3). فروع کافی، ج 4، ص 224، روایت 1؛ تهذیب الاحکام، ج 5، ص 448، روایت 17
540 (4). فروع کافی، ج 4، ص 224
541 (1). الفردوس، ج 3، ص 620، روایت 5937
542 (2). مستدرک‌الوسائل، ج 10، ص 172
543 (3). بر دیار لیلی گذر می‌کنم و دیوارهای آنجا را یک به یک می‌بوسم، حب دیار شکافهای قلب مرا پر نکرده بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.
544 محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.
545 (1). بقره: 198
546 (2). بقره: 199
547 (1). بقره: 200
548 (2). بقره: 200
549 (1). السرائر، ج 3، ص 565
550 (2). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ص 403

551 (3). فروع کافی، ج 4، ص 262، روایت 42
552 (4). فقیه، ج 2، ص 480، روایت 3019
553 (1). المحاسن، ج 1، ص 141، روایت 187
554 (1). عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 91؛ علل الشرائع، ص 435، روایت 02
555 (2). نهج‌البلاغه، خطبه 16، بند 7
556 (1). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ص 74
557 (2). قرب الاسناد، ص 147، روایت 532
558 (1). فجر: 27 و 28
559 (1). فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2195
560 (2). الترغیب والترهیب، ج 2، ص 207، روایت 3
561 (1). فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2196
562 (2).ص: 77
563 (3). انفال: 17
564 (1). بقره: 196
565 (2). مائده: 97
566 (3). حج: 28
567 (1). حج: 36
568 (2). حج: 37
569 (3). المیزان، ج 14، ص 375
570 (1). نهج‌البلاغه، خطبه 198
571 (2). توبه: 7
572 (3). انسان: 21
573 (1). وسائل الشیعه، ج 14، ص 206؛ علل الشرایع، ص 438
574 (2). المحاسن، ج 1، ص 67
575 (3). پرواز در ملکوت، ج 2، ص 80- 85
576 (1). صحیح بخاری، ج 2، ص 616، روایت 1640؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 945، روایت 317؛ سنن ترمذی، ج 3، 256، روایت 913
577 (1). فقیه، ج 2، ص 238، روایت 2292
578 (2). تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، روایت 284
579 (3). تهذیب الاحکام، ج 5، ص 244، روایت 826
580 (4). فقیه، ج 2، ص 214، روایت 2198
581 (1). فروع کافی، ج 4، ص 214
582 (2). همان
583 (3). فروع کافی، ج 4، ص 532، روایت 4
584 (4). همان، روایت 5

585 (1). همان، ص 280، روایت 5
586 (2). جعفریات، ص 66
587 (3). فروع کافی، ج 4، ص 255، روایت 11
588 (1). اسراء: 80
589 (2). همان
590 (1). فروع کافی، ج 4، ص 550، روایت 2
591 (2). علل الشرایع، ص 459، روایت 1
592 (1). مائده: 3
593 (2). کنز العمّال، ج 12، ص 259، روایت 34941
594 (3). صحیح مسلم، ج 2، ص 1007، روایت 1385
595 (1). مسند ابن حنبل، ج 8، ص 384، روایت 22693
596 (1). بقره: 30
597 (2). بقره: 31
598 (3). بقره: 195
599 (4). بقره: 222
600 (5). آل‌عمران: 76
601 (6). آل‌عمران: 146
602 (7). آل‌عمران: 159
603 (8). مائده: 42
604 (1). صف: 4
605 (2). آل‌عمران: 31
606 (3). انسان: 23
607 (4). کنز العمّال، ج 12، ص 230، روایت 34803
608 (1). صحیح بخاری، ج 4، ص 1676، روایت 4313
609 (2). فروع کافی، ج 4، ص 560، روایت 1
610 (1). فروع کافی، ج 3، ص 295، روایت 1، تهذیب الاحکام، ج 3، ص 261، روایت 58
611 (2). شعب الایمان، ج 3، ص 500، روایت 4191
612 (1). فروع کافی، ج 4، ص 556، روایت 10
613 (2). ثواب الاعمال، ص 50، روایت 1
614 (3). سنن ابن ماجه، ج 1، ص 453، روایت 1413
615 (4). مسند ابن حنبل، ج 4، ص 311، روایت 12584
616 (5). آل‌عمران: 169
617 (1). محجة البیضاء، ج 2، ص 206
618 (2). السنن الکبری، ج 5، ص 403، روایت 10274
619 (3). فروع کافی، ج 4، ص 549، روایت 3

620 (1). همان، ص 548، روایت 4
621 (2). همان، ص 579، روایت 2
622 (3). قرب الاسناد، ص 65، روایت 205
623 (1). علل الشرائع، ص 460، روایت 7
624 (2). قلم: 4
625 (1). معانی الاخبار، ص 267، روایت 1
626 (2). صحیح بخاری، ج 1، ص 400، روایت 1138؛ فروع کافی، ج 4، ص 555، روایت 8؛ تهذیب الاحکام، ج 6، ص 7، 12
627 (1). فروع کافی، ج 4، 554، روایت 3
628 (2). تهذیب الاحکام، ج 6، ص 78، روایت 153
629 محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.

1- محمد تقی فعالی، سیری در اسرار عرفانی حج، 1جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: 1، بهار 1388.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹